

بساط کهنه و طرح نو

تجربه قائم مقام فراهانی و میرزا تقی خان امیرکبیر در نوسازی دولت ایران

ما جز در آستانه نمی‌توانیم ایستاد!

آن‌جا ایستادن نیز خود کار سترگی است.

منبعده بساط کهنه برچینید و طرح نو دراندازید!

سده‌هایی از تاریخ ایران که پیشتر «دوره گذار» نامیده‌ایم، با چپوه شدن آقامحمدخان بر بخش بزرگی از این کشور به پایان رسید. جانشین او، فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۱۳ هجری، فرزند خود، عباس‌میرزا را به عنوان ولیعهد به دارالسلطنه تبریز اعزام کرد و شش سال پس از آن نخستین دوره جنگ‌های ایران و روس به فرماندهی نایب‌السلطنه آغاز شد. این جنگ از نخستین رویارویی‌های ایران و نظام اجتماعی و سیاسی آن با وجهی از پیامدهای دوران جدید بود که روسیه بهره‌ای از آن یافته بود. نظام سیاسی ایران مبتنی بر فرمانروایی ایلی و متکی بر ایلات و عشایر بود و در این جنگ، ارتش از شیوه‌های کهن و منسوخ لشکرکشی سنتی سود می‌جست و جنگ‌افزایان آن به طور عمده شمشیر، تیر و کمان یا تفنگ‌های فیتیله‌ای بود، در حالی‌که ارتش روسیه به جنگ‌افزارهای جدید از جمله توپخانه سنگین مجهز بود و با شیوه‌های جدید اروپایی به جنگ می‌پرداخت. در این جنگ، ارتش ایران شکست سختی متحمل شد و دور نخست جنگ‌های ایران و روس با معاهده صلح گلستان (۲۹ شوال ۱۲۲۸/۲۱ اکتبر ۱۸۱۳) به پایان رسید و ایالت‌های شمالی ایران تا گرجستان به تسلط روسیه درآمد. شکست ایران موجب شد که عباس‌میرزا و کارگزاران حکومتی دارالسلطنه تبریز به فکر اصلاحات بیفتند که از پیامدهای مهم آن بازسازی ارتش با شیوه‌های نو راهبرد نظامی و جنگاوری بود. ابهام‌هایی که در متن عهدنامه معاهده گلستان وجود داشت، اختلاف‌های ارضی جدیدی میان ایران و روسیه را به دنبال آورد و بر اثر همین اختلاف‌ها دور دیگری از جنگ میان دو کشور آغاز شد. در ۱۸۲۶/۱۲۴۱ دوره دوم جنگ‌های ایران و روس شروع شد و در آغاز، ارتش ایران که به دنبال اصلاحات عباس‌میرزا سامانی نوب یافته بود، توانست برخی از سرزمین‌هایی را که در دور نخست جنگ‌ها به تصرف سپاهیان روسی درآمده بود، متصرف شود، اما با ورود ارتش منظم روسیه به جنگ، تبریز به دست سپاهیان روسی افتاد و آذربایجان سقوط کرد. با شورش مردم تبریز، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام، از کارگزاران برجسته دارالسلطنه تبریز، به اصلاح و ترمیم دستگاه حکومتی دست زد و مقدمات امضای عهدنامه ترکمان‌چای را فراهم آورد.

با معاهده ترکمان‌چای، که در پنجم شعبان ۱۲۴۲/۱۲۴۱مهم فوریه ۱۸۳۸ به امضا رسید، دفتر جنگ‌های ایران و روس بسته شد و دوره‌ای از تاریخ ایران، با فروپاشی ایران‌زمین، به پایان رسید. محمدحسین فروغی، در عبارتی کوتاه به درستی، معاهده ترکمان‌چای و پیامدهای آن را وهن بزرگ به ملت ایران خوانده و با اشاره‌ای به علل و اسباب آن نوشته است که «این وهن بزرگ که برای ایران حاصل شد، اول، از نادانی بود، دوم، از نفاق و تباهی اخلاق بزرگان ایران.»^۱ با سود جستن از سخن فروغی می‌توان گفت که انتقال از دوره گذار به دوران جدید تاریخ ایران و بیشتر از آن از نیمه دوم فرمانروایی صفویان تا شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، گردونه تاریخ بر محور «نادانی، نفاق و تباهی» می‌چرخید، اما اختلاف اساسی میان «دوره گذار» و «مکتب تبریز»، به‌رغم تداوم نادانی مردم، نفاق و تباهی اخلاق بزرگان، آن بود که ایران، که در «دوره گذار» فرصت آشنایی با منطق دوران جدید و الزامات آن را از دست داده بود، در «مکتب تبریز» می‌بایست به اجبار به آن تن در می‌داد. چنین می‌نماید که، نخست، در دارالسلطنه تبریز، حس «این وهن بزرگ» به آگاهی از «نادانی، نفاق و تباهی» تبدیل شد و این آگاهی، به تدریج، در همه سطوح جامعه ایرانی رسوخ پیدا کرد. قرینه‌ای در دست نیست که نشان دهد در «دوره گذار»، حس وهن بزرگ فروپاشی ایران‌زمین در پایان فرمانروایی صفویان به آگاهی از نادانی، نفاق و تباهی تبدیل شده باشد، اما در «مکتب تبریز»، و «مکتب تبریز»، به‌رغم تداوم عباس‌میرزا و اطرافیان او و آنگاه در همه «تبریزیان» – به تعبیری که پیشتر آورده‌ایم – پدیدار شد و سده‌ای پس از آن همه عرصه‌های حیات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران‌رادر برگرفت. در نوشته‌های «دوره گذار»، عبارتی همسان با آنچه عباس‌میرزا خطاب به فرستاده ناپلئون آمده ژوریر، گفت، نمی‌توان یافت.

بیگانه!^۲ تو این ارتش، این دربار و تمام دستگاه قدرت را می‌بینی. مبدا گمان کنی که من مرد خوشبختی باشم. . . . بسان موج‌های خروشان دریا که در برابر صخره‌های بی‌حرکت ساحل در هم می‌شکنند، می‌شکنند، دلاوری‌های من در برابر سپاه روس شکست خورده است. مردم کارهای مرا می‌ستایند، اما تنها خود من از ضعف‌های خود خیر دارم. . . . آوازه پیروزی‌های ارتش فرانسه به گوش من رسیده است و نیز دانسته‌ام که دلاوری روس‌ها در برابر آنان جز یک پایداری بیهوده نمی‌تواند باشد. با این همه مشت‌ی سرباز اروپایی همه دسته‌های سپاه مرا با ناکامی روبه‌رو کرده و با پیشرفت‌های دیگر خود ما را تهدید می‌کند. سرچشمه ارس، که

سیاست

نامه

شرق

دولت مدرن

شرق

تهران

در میان عجایب زنان و خواجه‌سرایان می‌بالیدند، اما، چنان‌که اشاره کردیم، با فتحعلی شاه، دارالسلطنه ولیعهد، به عنوان دربار دومی، در تبریز تشکیل شد و سومین فرزند ارشدشاه، عباس‌میرزا، به عنوان نایب‌السلطنه، در آن دربار استقرار پیدا کرد. از دیدگاه تاریخ حکومت و نیز تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، انتقال ولیعهد به دارالسلطنه تبریز از اهمیت بسیاری برخوردار است، اما به نظر نمی‌رسد که نظر تاریخ‌نویسان را به خود جلب کرده باشد: نخست، در دارالسلطنه تبریز بود که ولیعهد از محبس حرمسرای شاهی و آموزش و پرورش عجایب و مخنثان رهایی یافت. زمانی که در سال ۱۲۱۳ دارالسلطنه تبریز تأسیس شد، عباس‌میرزا، ده سال بیشتر نداشت و از این‌رو، کارهای دارالسلطنه با تدبیر میرزا عیسی، ملقب به قائم‌مقام و معروف به میرزا بزرگ، اداره می‌شد. دو سال پیش از آن‌که عباس‌میرزا به عنوان ولیعهد در دارالسلطنه تبریز مستقر شود، میرزا عیسی پیشکار ولیعهد بود و فتحعلی‌شاه فرزند خود را به او سپرده بود تا در تعلیم و تربیت او بکوشد. این میرزا عیسی، که به خاندانی از رجال سیاسی ایران وابسته بود، توانست دارالسلطنه تبریز را، در بیرون میدان جاذبه «بساط کهنه» دربار تهران، به کانونی برای «طرح نو» تبدیل کند: هم او افزون بر تربیت ولیعهد و البته دو فرزند خود، میرزا ابوالقاسم و میرزا موسی، برخی از اطرافیان خود را برای تحصیل به انگلستان گسیل داشت و نخستین بار اصلاحاتی را در نظام ایالت آذربایجان وارد کرد. در همین دوره، دارالسلطنه تبریز، به ویژه از این حیث که وزیری کاردان و گروه‌هایی از کارگزاران کارآمد تدبیر امور را بر عهده داشتند، به درباری در خلاف جهت دربار تهران تبدیل شد. اینکه گفتمیم جدال میان قدما و متاخرین، نخست در دارالسلطنه تبریز و در عمل درگرفت، نظر به این واقعیت تاریخ ایران داریم که اندیشه برچیدن «بساط کهنه» و درافکندن «طرح نو»، نخست، در عمل به دنبال تکوین نطفه آگاهی از ضرورت اصلاحات در تبریز پیدا شد و پیامدهایی بی‌سابقه داشت. از خلاف آمد عادت تاریخ ایران بود که در حالی‌که پشتوانه «بساط کهنه» دربار تهران اندیشه سنتی بود، برای «طرح نو» دارالسلطنه تبریز هنوز نظریه‌ای تدوین نشده بود. اندیشه دوران قدیم ایران، در قلمرو فلسفه، به طور عمده، با فارابی، موسس فلسفه در دوره اسلامی، آغاز و با صدرالدین شیرازی به پایان رسیده بود. همین سنت اندیشه، در «دوره گذار» با توجه به الزامات رکورد آن دوره تداوم پیدا کرد و همین تداوم بی‌تکر سنت نیز شرایطی برای ایجاد آگاهی از بحران‌هایی که به وجدان ایرانی تحمیل می‌شد، فراهم نیارود. به گونه‌ای که در فصل‌های آتی توضیح خواهیم داد، بحران آگاهی به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، راه‌های ناهموار دیگری را نیز دنبال می‌کرد و از همان آغاز، نویسندگان، روشنفکران و رجالی که پایی در نظام سنتی اندیشیدن داشتند، کوشش کردند به گستره تجربه‌های متفاوتی گام بگذارند. سفرنامه‌نویسان اروپایی که مقارن جنگ‌های ایران و روس در دارالسلطنه تبریز با عباس‌میرزا دیدار کرده‌اند، گزارش‌هایی درباره برخی از دلمشغولی‌های تجددخواهانه نایب‌السلطنه آورده و گفته‌اند که او دریافت خردورزانه‌ای از منطق مناسبات جدید و الزامات تجدد پیدا کرده بود. در نوشته‌های تاریخ‌نویسان ایرانی که اسلوب و شیوه‌های تاریخ‌نویسی سده‌های متاخر دوره اسلامی را دنبال می‌کردند، درباره عباس‌میرزا مطلب مهمی نیامده است، اما با توجه به گزارش‌هایی که از دارالسلطنه تبریز در برخی نوشته‌های تاریخی و نیز سفرنامه‌های بیگانگان آمده، می‌دانیم که دربار نایب‌السلطنه کانون رجالی بود که همه آنان از مهم‌ترین تجددخواهان ایران آغاز دوران جدید بودند.

در واقع، الثفات به آن‌چه ملکم خان «آیین ترقی» خوانده است، که پیشتر به آن اشاره کردیم، به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس و با پدیدار شدن بحران در آگاهی ایرانیان، نخست در این کانون تجدد و ترقی خواهی آغاز شد، هم‌چنان‌که نطفه آگاهی از دوران جدید نیز در میان اطرافیان عباس‌میرزا تکوین پیدا کرد. در دارالسلطنه تبریز تدبیر امور حکومت به دست میرزا عیسی قائم‌مقام اول و فرزند او، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام دوم بود و با اهتمامی که آن دو در پرورش رجال کاردان داشتند، در ارتقای مرتبه آگاهی برخی از اطرافیان خود کوشش‌هایی جدی و بی‌سابقه به عمل آوردند. چند تن از نخستین دانشجویان را آنان به خارج از کشور اعزام کردند که از آن میان میرزا صالح شیرازی و میرزا جعفر مهندس باشی^۱ متشاه خدمات مهمی شدند و میرزا تقی‌خان نیز که نخستین طرح گسترده اصلاحات را به اجرا درآورد، از برکشیدگان خاندان قائم‌مقام بود. میرزا بزرگ، قائم‌مقام اول، خود رجلی هوشمند، نویسنده‌ای بزرگ و وزیری کاردان بزرگ و توانست فرزندز را تربیت کند که یکی از کارآمدترین وزیران سده‌های متاخر، نخستین رجل سیاسی دوران جدید و ادیبی نوآور بود. درباره برخی از رجال دارالسلطنه تبریز، به مناسبت‌های دیگری توضیحی آورده‌ایم، اما در این فرصت به برخی از سوانح احوال و به ویژه اندیشه سیاسی میرزا ابوالقاسم، قائم‌مقام دوم، اشاره می‌کنیم که از بنیادگذاران ایران جدید بود و در برخی از قلمروهای حیات ایران توانست، چنان‌که خود او می‌گفت، «آن بساط کهنه» را برچینند و «طرح نو» دراندازد. در نوشته‌های تاریخی رسمی ایران درباره میرزا ابوالقاسم سخنان فراوانی گفته شده است. از سوانح احوال قائم‌مقام می‌دانیم که او به دنبال مرگ فتحعلی‌شاه مقدمات انتقال ولیعهد، محمد میرزا به پایتخت را فراهم آورد و با تدبیرهای خود توانست دیگر مدعیان سلطنت را از میان بردارد. در سال نخست سلطنت محمدشاه، او در مقام وزارت عظمی ابقا شد و آن‌گاه به صدارت عظمی رسید، اما هشت ماهی برنیامده بود که شاه او را به قتل آورد و میرزا آقاسی را به جای او نشاند. بدیهی است که در نظر عامه درباریان میرزا ابوالقاسم مجرم شمرده می‌شد و از آن‌جا که عمده نوشته‌های تاریخی ایران دوره قاجار به دست مشنیان درباری تدوین شده است و آنان نمی‌توانستند از مذهب مختار تاریخ‌نویسی عدول کنند، تردیدی نیست که آن در این نوشته‌ها آمده، از صافی نظر رسمی دربار گذشته و برای اینکه بتوان هسته معقول سخن آنان را از پوسته باورهای تاریخ‌نویسان جدا کرد، به کوششی اساسی نیاز داریم. جدا کردن آن هسته معقول از پوسته سخنان منشیانه‌ای که نظرات رسمی را بازتاب می‌دهد، جز با فهم منطقی شیوه‌های تاریخ‌نویسی ممکن نیست، چنان‌که به عنوان مثال برای تمییز سره از ناسره در آن‌چه اعتمادالسلطنه، در صدرالتواریخ درباره قتل امیرکبیر می‌گوید، باید این نکته را به خاطر داشت که عامل قتل میرزا تقی‌خان، میرزا علی حاجب‌السلطنه پدر اعتمادالسلطنه بود و تردیدی نیست که نمی‌توان اعتمادالسلطنه از قتل امیر، بی‌آن‌که به محک منابع دیگر خورده باشد، گهی توان اعتماد کرد. البته امروزه همگان این نکته را می‌دانند و نیازی به تکرار آن نیست، اما ما این نکته بدیهی را از این حیث می‌آوریم که از مجرای آن پرتوی بر موردی پیچیده‌تر انداخته باشیم. اگر دامنه مسئولیت قتل امیرکبیر تنها به اثرات آن در گزارشی که اعتمادالسلطنه از آن می‌آورد، محدود می‌شد، با توجه به اطلاعاتی

□ **دکتر سید جواد طباطبایی**

پیشتر همه آن در ایالت‌های ایران جریان داشت، اینک، در خاک بیگانه قرار دارد و به دریایی می‌ریزد که پر از ناوهای دشمنان ماست.^۲

عباس‌میرزا، که در آن زمان بیش از نوزده سال نداشت و به دنبال شکست ایران در نخستین دور جنگ‌های ایران و روس^۳ در جست‌وجوی رمز و راز انحطاط ایران و چاره‌ای برای «احیای ایرانیان» بود،^۴ در دنباله سخنان خود خطاب به همان ژوریر می‌گوید:

چه قدرتی این چنین شما را بر ما برتری داده است؟ سبب پیشرفت‌های شما و ضعف همیشگی ما چیست؟ شما با فن فرمانروایی، فن پیروزی و هنر به کار گرفتن همه تواناهای انسانی آشنایی دارید، در حالی‌که ما در جهلی شرمناک محکوم به زندگی گیاهی هستیم و کمتر به آینده می‌اندیشیم. آیا قابلیت سکونت، باروری و ثروت خاک مشرق‌زمین از اروپای شما کمتر است؟ آیا شعاع‌های آفتاب که پیش از آن‌که به شما برسد، نخست، بر روی کشور ما پرتو می‌افکند، خیر کمتری به ما می‌رساند تا آن‌گاه که بالای سر شما قرار دارد؟ آیا اراده آفریدگار نیک‌یو، ده کمانده‌های گوناگونی خلق کرده است. بر این قرار گرفته است که لطفش به شما بیش از ما شامل شود؟ من که چنین گمان نمی‌کنم!^۵

در این عبارات ولیعهد ایران می‌توان ژرفای بحرانی را که در وجدان ایرانی، یادست کم در میان گروه‌هایی از کارگزاران و نخبگان، ایجاد شده بود، دریافت. بدیهی است که واژه

بحران، به عنوان مفهومی ناظر بر وضعی اجتماعی، در تداول زبان فارسی به کار نمی‌رفت و عباس‌میرزا و اهل نظری که در دارالسلطنه تبریز در خدمت او بودند، نمی‌توانستند آگاهی از تمایز میان ایران و فرانسه را در مضمون مفهوم «بحران» تمدن ایرانی توضیح دهند. نشانه‌های این آگاهی، چنان‌که از تاملی در منابع دوره گذار می‌توان دریافت، نخست، در افق دارالسلطنه تبریز پدیدار شد. شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، نخستین شکست فاجعه‌بار ایران نبود: تنها شهر تبریز در فرمانروایی صفویان چندین بار به دست سپاهیان عثمانی افتاد؛ فروپاشی ایران‌زمین به دنبال یورش افغانان از بسیاری جهات شکست اساسی‌تری بود و افزون بر این برخی پیروزی‌های ارتش ایران را نیز از دیدگاه مصالح ملی و مردم ایران می‌توان در شمار همین شکست‌ها آورد، چنان‌که پیامدهای نامطلوب پیروزی‌های نادر شاه کمتر از پیامدهای یورش افغانان نبود، اما به نظر نمی‌رسد که ژرفای بحرانی که در وجدان ایرانی به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس ایجاد شد، سابقه‌ای در تاریخ ایران داشته باشد. این بحران آغاز دوره‌ای نو در تاریخ ایران بود، اما در واقع، با توجه به پیامدهای پراهمیتی که به دنبال داشت، می‌توان این بحران ژرف در وجدان ایرانی و تکوین آگاهی از آن را سپیده‌دم – یا، چنان‌که پیشتر نیز گفته‌ایم، «آستانه» – دوران جدید ایران دانست. با «مکتب تبریز»، «سده‌های میانه» ایران به پایان رسید و سده‌ای آغاز شد که دو وجه عمده آن نوسازی مادی کشور و تجددخواهی در قلمرو اندیشه بود، سده‌ای که تا پیروزی جنبش مشروطه خواهی و پس از آن ادامه پیدا کرد. آگاهی از بحرانی که به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس در وجدان ایرانی پدید آمد، پرسش‌هایی را به دنبال آورد که در تاریخ اندیشه ایرانی سابقه‌ای نداشت و در درون دستگاه مفاهیم اندیشه دوران قدیم سنتی توانست مطرح شود. تا زمانی که وجدان ایرانی، در مکان جغرافیایی دارالسلطنه تبریز و در زمان تاریخی شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، و در «آستانه» دوران جدید قرار گرفت، با واژگان جدیدی که پیشتر به کار گرفته‌ایم، زمان کند و طولانی سنت بر همه قلمروهای حیات آن فرمان می‌راند، اما در دارالسلطنه تبریز، دست‌کم، در عمل، نطفه آگاهی از تمایزهای «بساط کهنه» نظام سنتی و «طرح نو» تجدد بسته شد. پیشتر نیز گفته‌ایم که جدال قدیم و جدید در میان اهل نظر در نگرفت، اما با تشکیل دارالسلطنه تبریز، نخست، در بیرون «بساط کهنه» دربار تهران، در عمل، «طرح نو» دارالسلطنه تبریز افکنده شد که به لحاظ دگرگونی‌هایی که به دنبال داشت، می‌توان آن را «آستانه دوران» جدید ایران خواند. این نکته را باید به اجمال یادآوری کنیم که سلطنت قاجاران، در ادامه فرمانروایی غلامان ترک دستگاه خلافت که با غزنیان بر ایران فرمان راندند، نظامی قبیله‌ای بود. اگرچه در دوره اسلامی نوعی از وحدت ملی در ایران به وجود آمده بود، اما این وحدت ملی جز در دوره‌هایی کوتاه نتوانست دولت مرکزی مقتدر خود را ایجاد کند و از این‌رو، با فروپاشی هر یک از سلسله‌ها سران قبایل و ملوک طوایف جداسری آغاز می‌کردند و تا برآمدن «فرزند شمشیر» دیگری ایران به میدان نبردهای داخلی تبدیل می‌شد.

برآمدن آقامحمدخان قاجار آغاز پایان دوره‌ای از خلاء قدرت مرکزی بود و او توانست حکومت واحدی در بخش‌هایی از ایران بزرگ ایجاد کند. افزون بر این آقامحمدخان، که خواجه‌ای ابرو بود، زمینه انتقال قدرت به جانشین خود را فراهم آورد و با بر تخت نشستن فتحعلی‌شاه قدرت مرکزی کمابیش مقتدری تجدید شد. در دوره‌هایی از تاریخ ایران، تا زمان برآمدن قاجاران، حرمسرای شاهی بخشی مهم از در خانه حکومتی به شمار می‌آمد و فرزندان پشمار شاه در حرمسرا

→ که از تاریخ سده‌های اخیر داریم، تمییز سره از ناسره امر مشکلی نمی‌بود، اما بازتاب‌های نه چندان روشن آن مسئولیت قتل امیر در گزارش از ماجرای قتل قائم‌مقام را نیز نباید از نظر دور داشت. قتل امیرکبیر، در ورای مورد امیر، به عنوان وزیری «خطاکار»؛ زمانی می‌تواند توجیه کاملی پیدا کند که آن قتل حلقه‌ای کم‌اهمیت در زنجیر وزیرکشی‌های بی‌حساب باشد. با دقت در میان سطرهای گزارش اعتمادالسلطنه از قتل قائم‌مقام می‌توان سایه بلند و سنگین قتل امیر را دید. آن دو قتل از منطبق واحدی تبعیت می‌کنند و با گشودن راز و رمز یکی دیگری را نیز می‌توان توضیح داد.

کلید گشودن راز برخی از وزیرکشی‌های دوره قاجار را اعتمادالسلطنه، در فقراتی از فصلی از صدرالتواریخ، که در آن شرح حال میرزا ابوالقاسم را آورده، به دست داده است. او با توضیح این نکته که قائم‌مقام «در ایام صدرات تند می‌رفت» و خود را «موسس این سلطنت می‌دانست» می‌گوید که میرزا «پارهای احکام به دلخواه خود می‌گذرانید» و می‌نویسد:

و چنان می‌خواست که سلطان به دلخواه خود نتواند فلان پست را بلند کند و فلان عزیز را نرُند نماید.^۹
در این عبارت‌های کوتاه که از صدرالتواریخ آوردیم، اعتمادالسلطنه تار واقعیته تاریخی را در یود چند نکته متعارض ناشی از مذهب مختار درباری تئیده و هسته معقول واقعیت را در پوسته باورهای رسمی درباری پنهان کرده است. در این‌که قائم‌مقام می‌بایست خود را موسس آن سلطنت دانسته باشد، تردیدی نداریم، اما معنای این سخن اعتمادالسلطنه که می‌گوید قائم‌مقام پاره‌ای احکام به دلخواه خود می‌گذرانید، باید به درستی فهمیده شود. این اتهام، در صورت درست بودن، می‌توانست عذرخواه قتل میرزا ابوالقاسم باشد و اعتمادالسلطنه نیز آن عبارت کوتاه را از سر بازپنجه نیاورده، بلکه او خواسته است واقعیتی تاریخی را میان شعار و ثنار عبارتهای منشیانه‌ای که نظر درباریان رسمی را بافتاب می‌دهد، پنهان کند. نظر سیاسی قائم‌مقام در این عبارت بیان شده است که گویا او «می‌خواست سلطان به دلخواه خود نتواند فلان پست را بلند کند». اگر این سخن درست باشد و خواهیم دید که تردیدی در درستی آن نیست، در این صورت می‌توان معنای آن عبارت دیگر را مبنی بر این که قائم‌مقام «پارهای احکام به دلخواه می‌گذرانید» فهمید. اصل اساسی در اندیشه سیاسی قائم‌مقام این اعتقاد او بود که «شاه باید سلطنت کند نه حکومت». اگر این استدلال درست باشد، باید گفت که قائم‌مقام نخستین رجل سیاسی تاریخ جدید ایران بود است که تمایزی میان سلطنت و وزارت عظمی – به گفته اعتمادالسلطنه، «مجلس وزارت» – و به تعبیری جدیدتر، دولت و حکومت(state and government)وارد کرده است. اعتمادالسلطنه از هواداران سلطنت مستقل ایران بود و با توجه به نوشته‌های تاریخی و سیاسی او می‌دانیم که دانش او در سیاست جدید اندک بود، اما هم‌او، در فقره‌ای که به دنبال همان مطلب آمده، به یکی از اساسی‌ترین نکته‌های اندیشه سیاسی قائم‌مقام اشاره کرده است. اعتمادالسلطنه می‌نویسد که میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام: «آقای و احترام و تاج و تخت و ضرب سکه را خاص سلطنت کرده، ولی نصب و عزل و قطع و فصل کار و اجرای امور دولت و دادن و گرفتن مواجب را می‌خواست منحصر به تصویب خود نماید و مجلس وزارت صورت دهد.»^{۱۰}

این کوشش برای تاسیس «مجلس وزارت»، در واقع بیان دیگری از «خیال» امیرکبیر برای برقراری «کنس طی طوسیون» بود که پایین‌تر به آن اشاره خواهیم کرد، اما اعتمادالسلطنه، در دنباله همان مطلب، دیدگاه خود و نظر رایج درباریان را درباره سلطنت مستقل و «لابشرط» بودن آن مانند «تفضلات و احسانات ذی ظل» می‌آورد و می‌نویسد:

بی‌خبر از این‌که آب و گل ایرانیان و عادت ایشان سرشته ارادت پادشاه است و به این امید هستند که اختیار و اقتدار سلطانی اگر نباشد، اکثر از بیچارگان باید همیشه از منصب و عزت و نعمت محروم باشند و همواره یک سلسله مشغول ریاست باشند و ظل‌الله باید مثل ذی ظل خود بعضی تفضلات و احساناتش لابشرط باشد که گاهی ذلیلی را عزیز کند و فقیری را غنی سازد تا همه به این امید به درگاه او شبانند و بر جای ریاست خدمت کنند و برای این کار همیشه سلطان را باید اختیار و اقتدار کلی باشد که وزرا سد فیض و قطع امید مردم را ننمایند و مرحوم قائم‌مقام بر خلاف این عقیده بود.^{۱۱}

آنچه اعتمادالسلطنه، در دنباله همین مطلب و در توضیح نظر قائم‌مقام در مخالفت با نظریه سلطنت مستقل می‌آورد، اشاره‌ای به نخستین دریافتی است که ایرانیان از نسبت حکومت و سلطنت پیدا کرده‌اند و در واقع، نخستین اشاره به یکی از اصول سلطنت مشروطه است.

وقتی اتفاق افتاد که شاهنشاه غازی بیست تومان به مردی باغبان عطا فرمود. قائم‌مقام کس فرسناد آن زر را استرداد کرد و به خدمت شاهنشاه پیغام داد که این عطا، در این مورد، موقع و جهتی نداشت و گفت: «ما هر دو در خدمت دولت ایران خواجه‌تاشان‌ایم و بیش از صد هزار تومان از مال رعایا حق نداریم که خرج کنیم و شما در خدمت دولت بزرگ‌تر هستیم. اگر خواهید هم‌اندازی مملکت ایران را خود کن (کناد) و هشتاد هزار تومان این زر را بکشید و من با بیست هزار تومان کوچ‌دهم و اگر نه هم‌انداز شوم و شما با بیست هزار تومان قناعت فرمایید.»^{۱۲}

البته اعتمادالسلطنه در جای دیگری از صدرالتواریخ، قائم‌مقام را از اتهام خیانت به سلطنت مبرا دانسته، اما چنین می‌نماید که در این مورد نیز او از طریق مفهوم مخالف می‌خواست نسبت خیانت به امیرکبیر را اثبات کرده باشد. اعتمادالسلطنه در بیان سبب قتل قائم‌مقام می‌نویسد که «هر یک از صدور که به پلیتی رسیدند، جهاتی عدیده داشته است و جهت عمده بعضی خیانت به سلطنت بوده است.» این اشاره ناظر بر مورد میرزا تقی‌خان است، اما اعتمادالسلطنه، در دنباله همین مطلب می‌گوید که «ولی قائم‌مقام قصد خیانت نداشت» و این عبارت را نیز می‌افزاید که «اقوال و افعال و بی‌اعتنایی و اهمال و درشتی‌ها و تند‌ها و جسارت‌ها از او ناشی شد که نازل منزل خیانت بود؛ و عفو ملوکانه خیلی شامل او گشت، ولی او خودداری نتوانست بکند.»^{۱۳} اعتمادالسلطنه در نوشته خود به نکته‌های دیگری از سوانح احوال میرزا ابوالقاسم نیز اشاره کرده است که برخی از آنها خالی از تناقض نیست. خاستگاه این تناقض‌ها را باید اعتقاد راسخ نویسنده صدرالتواریخ به نظریه سلطنت «لابشرط» دانست، زیرا هواداری از «سلطنت مستقل» – به تعبیری که در آن زمان رایج بود – موجب شده است که اعتمادالسلطنه نتواند توضیح معقولی از تعارض دیدگاه سیاسی قائم‌مقام مبنی بر تمایز میان حکومت و سلطنت عرضه کند. اعتمادالسلطنه به پیروی از نظریه سلطنت مستقل، شاه را ظل‌الله می‌داند که «از جنس بشر برتری و امتیاز دارد» و شاهان «به هیچ‌وجه با ما مردم طرف نسبت نیستند.» و آن‌گاه، درباره مقام و مرتبه شاه می‌نویسد که «این رتبه مخصوصاً بسته به افاضه الهی است که در میان چندین کرور نفوس یک نفر برانگیخته می‌شود، و این نکته را

دولت مدرن

نیز از باب نتیجه سخن خود می‌افزاید که «ستیزه با سلطان، مثل ستیزه با قهر و غضب الهی است. در این صورت، هر کس از مقام بشریت خود تجاوز کند، به مکافات خواهد رسید.»^{۱۴} تندی‌های قائم‌مقام به مقام سلطنت و بی‌اعتنایی او به مردم به عنوان سبب قتل او، که اعتمادالسلطنه آنها را «نازل منزل خیانت» می‌داند، به گونه‌ای که اعتمادالسلطنه گفته است، ناشی از «کثرت فضل و دانایی» و «افراط در کمالات و تدابیر» بود. اعتمادالسلطنه در توضیح سبب قتل قائم‌مقام می‌نویسد که:

عمده معایب کار او، که او را به بلیت رسانید، کثرت فضل و دانایی و شدت سواد بود و چون در کمالات و تدابیر افراط کرده بود و سزاوار هر گونه برتری هم [بود]، لذا خودبینی را به جایی رسانید که خود را خداوند مردم می‌شناخت و اکثر از مخلوق را بهایم می‌پنداشت و هرگز به خاطرش خطور نمی‌کرد که بتوان او را مسلوب‌الاختیار کرد.^{۱۵}

برخی از این «معایب کار» قائم‌مقام که در صدرالتواریخ و نیز در دیگر نوشته‌های تاریخی اشاره‌هایی به آنها آمده است، یکی از عوامل قتل او بود، اما بر پایه اشاره‌هایی که در همان صدرالتواریخ آمده، می‌توان این فرض را مطرح کرد که میرزا ابوالقاسم دریافتی از تمایز میان «مجلس وزارت» و سلطنت، که یکسره با نظریه رایج سلطنت در ایران تعارض داشت، پیدا کرده بود. در نیم سده سلطنت ناصرالدین‌شاه دگرگونی‌های عمده‌ای در دریافت‌های ایرانیان از سیاست صورت گرفته بود، اما دیدگاه قائم‌مقام درباره تمایز سلطنت و «مجلس وزارت»، به عنوان صورتی از مشروطیت سلطنت، حتی در آن زمان نیز با باورهای گروه‌های بزرگی از کارگزاران حکومتی ایران تعارض داشت. اعتمادالسلطنه، به مناسبت دیگری نیز در صدرالتواریخ نوشته است که «قائم‌مقام خیلی میل داشت که در عالم وزارت خود نوعی مختار باشد که سلطان، بی‌رضای او، و به کسی کاری ندهد و عطایی ننماید.»^{۱۶} برخی از فقرات صدرالتواریخ اعتمادالسلطنه درباره سوانح احوال میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام را که به‌رغم بی‌اهمیت بودن آن به نکته‌هایی اشاره کرده است، آوردیم تا نمونه‌ای از تاریخ‌نویسی رسمی درباری را به دست داده باشیم. تاریخ‌نویسان دیگر نیز مطالب فراوانی درباره سوانح احوال و مقام او در ادب، سیاست و وزارت دوره قاجار آورده‌اند، اما آنچه در این نوشته‌ها ناگفته مانده، این نکته اساسی است که شخص قائم‌مقام و مقام او در سیاست سده‌های متاخر دوره اسلامی ایران از محدوده معیارهای وزارت و سیاست این سده‌ها فراتر می‌رفت و هیچ یک از تاریخ‌نویسان این دوره را نمی‌شناسیم که سخنی معقول درباره او گفته باشد. در واقع به گونه‌ای که در فصل دیگری اشاره کرده‌ایم؛ تاریخ‌نویسی این دوره به «جوری حقیبری» تبدیل شده بود که «صید مروراید» در آن امکان نداشت و به عبارت دیگر، مردابی بود که تنها موجوداتی از جنس میرزا آقاسی و میرزا آقاخان نوری در آن می‌لویلدند. در سده‌های متاخر، در میان صدراعظم‌های دوره قاجار تنها میرزا تقی‌خان امیرکبیر را می‌شناسیم که بتوان قائم‌مقام را از او قیاس گرفت. او از تبار وزیرانی بود که در دوره اسلامی ایران با سامانیان و آل‌بویه پدیدار شدند و با یورش مغولان نسل آنان منقرض شد. قائم‌مقام رجلی نبود که تاریخ‌نویسی زمانه بتواند «آینه‌ای در برابر او بگذارد تا از او ابدیتی بسازد» بلکه بر عکس، او که – به گفته خود در منشآت – «دلی دیوانه در سینه» و «دردی درینه» داشت، به خوبی می‌دانست که تاریخ‌نویسی منحط زمان توان آینه‌داری او را نخواهد داشت و از این‌رو در خلال منشآت، به مناسبت‌هایی به شمه‌ای از سوانح احوال، خلعجان‌ها، وسوسه‌ها و «خیالات» خود اشاره کرده است. قائم‌مقا در عین حال نویسنده‌ای است که با بهره گرفتن از نوعی شیوه نوشتن، در جاهایی از نوشته خود، رمز درون و کلید شخصیت خود را در دسترس خواننده می‌گذارد، اما این رمزها و کلیدها در جاهایی از نوشته تعبیه شده است که او انتظار آن را ندارد و تنها خواننده‌ای می‌تواند به آن رمز دست یابد که توان درک معنای آن را داشته باشد. میرزا ابوالقاسم، در مقدمه رساله همیدیه میرزا بزرگ، با اشاره به این‌که طرق به سوی حق به عدد نفوس خلق است از شماری از طبقات خلق، از عابد و زاهد، قاعد و مجاهد، اهل ظاهر و باطن، نام می‌برد و می‌نویسد:

این بنده، چندان که در خود بیند، نه در حلقه هیچ یک از آنها راهی دارد، نه از مسلک هیچ کدام آگاهی؛ نه قابل کفر است نه ایمان؛ نه مقبول کافر است نه مسلمان؛ نه توفیق زهد یافته نه جانب‌جهد شتافته؛ نه تاب قعود آرد نه طاقت شهود.^{۱۷}
او آن‌گاه درباره خود می‌افزاید:

دلی در سینه دارد و از آن دردی دیرینه، که نه آن از بند‌پند گیرد نه دارویی در این سودمند افتد. هر لحظه به جایی کشد، هر بار هوایی کند؛ نه جهدی که کامی جوید نه تابی که کامی پوید؛ نه بختی که به حق سازند نه هوسی که به خود پردازد؛ نه فرمان خرد بر نه در قید نیک و بد باشد. کار جان از دست آن مشکل است و پای عقل از جهل آن در گل.^{۱۸}

بدیهی است که مقدمه رساله جهادیه کبیر که این فقره‌ها درباره احوال قائم‌مقام از آن گرفته شده و دبیاجه‌ای بر رساله‌های شرعی در وجوب جهاد با کفار روس بود، جایی نبوده است که خواننده در جست‌وجوی رمزی از سوانح احوال قائم‌مقام بوده باشد. میرزا ابوالقاسم اشاره به خلعجان‌های درونی خود را از این حیث در این مقدمه آورده که آن نوشته در شمار نامه‌های خصوصی او نبوده است. مقدمه‌ای بر رساله‌هایی شرعی درباره جهاد، جای حدیث نفس نیست، اما قائم‌مقام به مناسبت سخنی از خود نیز به میان آورده است تا رمزی از اسرار خویشتن خویش را در اختیار برخی از خوانندگان قرار داده باشد. این جامع قلم و شمشیر، به عنوان ادیب سخنور جایی که مقتضی موجود بود قلم را در جای شمشیر به کار می‌برد، هم‌چنان‌که به

نیم نگاه

مشروطه خواهی قائم‌مقام

می‌توان این فرض را مطرح کرد که میرزا ابوالقاسم دریافتی از تمایز میان «مجلس وزارت» و سلطنت، که یکسره با نظریه رایج سلطنت در ایران تعارض داشت، پیدا کرده بود. در نیم سده سلطنت ناصرالدین‌شاه دگرگونی‌های عمده‌ای در دریافت‌های ایرانیان از سیاست صورت گرفته بود، اما دیدگاه قائم‌مقام درباره تمایز سلطنت و «مجلس وزارت»، به عنوان صورتی از مشروطیت سلطنت، حتی در آن زمان نیز با باورهای گروه‌های بزرگی از کارگزاران حکومتی ایران تعارض داشت. اعتمادالسلطنه، به مناسبت دیگری نیز در صدرالتواریخ نوشته است که «قائم‌مقام خیلی میل داشت که در عالم وزارت خود نوعی مختار باشد که سلطان، بی‌رضای او، و به کسی کاری ندهد و عطایی ننماید.

۷

مناسبت دیگری شمشیر در دست او نقش قلم را ایفا می‌کرد. تاریخ‌نویسان آورده‌اند که آن‌گاه که به فرمان محمدشاه قائم‌مقام را در کوشکی از قصر شاهی به قصد از میان برداشتن او محبوس کردند، شاه دستور داده بود که نخست قلم از دست میرزا ابوالقاسم بگیرند تا نتوانند نامه‌ای به او بنویسند و از زبان محمدشاه نیز نوشته‌اند که «سحر و اعجازی در بیان اوست». اعتمادالسلطنه در صدرالتواریخ می‌نویسد:

شاهنشاه غازی فرمودند که اول قلم و قرطاس را از دست او بگیرند و اگر خواهد عریضه‌ای به من بنویسد، نگذارید که سحری در بیان و اعجازی در بیان اوست که اگر خط او را ببینم، باز فریفته عبارات او شوم و او را رها کنم.^{۱۹}
این اعتراف محمدشاه به سحر و اعجاز در بیان قائم‌مقام به معنای آن است که وزیر او «قلم و قرطاس» را هم‌چون شمشیر به کار می‌برد و آن‌گاه که زبان او از کام بیرون می‌آمد، کار ذوالفقار از نیام برآمده را انجام می‌داد و این نکته‌ای نیست که تاریخ‌نویسی سده‌های متاخر توان توضیح آن را داشته باشد. اشاره کردیم که میرزا ابوالقاسم از تبار میرزا تقی‌خان بود و به جرات می‌توان گفت که سوانح احوال، کارها و سوانح سرنوشت او وزیر از سنخ واحدی است و هر توضیحی درباره یکی می‌تواند هم‌چون پرتوی بر کار و بار دیگری باشد. جای تاسف است که تاکنون درباره شخصیت پیچیده و بغرنج قائم‌مقام پژوهشی جدی صورت نگرفته و از خلال نوشته‌های تاریخی نیز به درستی نمی‌توان به نقشی که او در تاریخ جدید ایران ایفا کرده است، پی برد. در حالی‌که برعکس، درباره خلف او پژوهش‌های اساسی کم نیست و اسناد و مدارک مهمی نیز در دسترس است. همسانی‌های میان دو شخصیت قائم‌مقام و امیرکبیر اگر چنین ادعایی موجه بوده باشد، می‌تواند ما را در شناخت شخصیت قائم‌مقام و بازنمودن پیچیدگی‌های روان او به عنوان اهل ادبی از سنخ جدید و رجل سیاسی، که «جهان را نوآیین» و با «طرح نو» می‌خواست، اما نمی‌دانست که «از پرده غیب چه در خواهد آمد»^{۲۰} یاری رساند. به نظر می‌رسد که کلید فهم یکی از مهم‌ترین پیچیدگی‌های شخصیت هر دو وزیر را باید در سبب قتل آنان جست‌وجو کرد. جالب توجه است که اعتمادالسلطنه در بحث از سبب قتل قائم‌مقام، او را از اتهام خیانت به شاه مبرا می‌درد در حالی‌که همان نویسنده تردیدی درباره متهم بودن میرزا تقی‌خان ندارد. اتهام خیانت به سلطنت را صرف نظر از این‌که درست یا نادرست بوده باشد، باید نخستین وجه همسانی در سوانح احوال میرزا ابوالقاسم و میرزا تقی‌خان دانست: در آن‌چه تاریخ‌نویسی رسمی درباری ایران درباره اتهام خیانت به سلطنت آورده، در واقع بیشتر از آن‌که اشاره‌ای تاریخی وجود داشته باشد، می‌توان رمزی از به پایان رسیدن دوره تاریخ‌نویسی رسمی را یافت.^{۲۱} در میان رجال سیاسی ایران دوره قاجار، نخست قائم‌مقام و امیرکبیر بودند که نشانه‌های به پایان رسیدن مشروعبت سلطنت «مستقل» را دیدند و نیز آن دو نخستین وزیرانی بودند که درباره اصلاح نظام حکومتی ایران به تامل پرداختند. اگر اتهام به خیانت به سلطنت را خیانت به «سلطنت مستقل» بدانیم و ما این اتهام را درست می‌دانیم، باید گفت که تاریخ‌نویسی ایرانی درباره قائم‌مقام و امیرکبیر به خط نرفته است.^{۲۲} آن‌چه اعتمادالسلطنه درباره قائم‌مقام می‌گوید و این‌که گویا او می‌خواست است سلطنت را از «مجلس وزارت» جدا و خود وزارت کند، چنان‌که اشاره کردیم، به معنای اصلاحی در نظام سلطنت مستقل بود که باید آن را از مقدمات مشروطه‌خواهی به شمار آورد. آنچه میرزا یعقوب‌خان از امیر درباره قصد او در برقراری «قانون اساسی» نقل کرده است، می‌تواند پرتوی بر عبارتی بیفکند که اعتمادالسلطنه درباره تمایز حکومت و سلطنت نقل کرده است.

میرزا یعقوب‌خان، پدر میرزا ملکم خان، که میرزا تقی‌خان را می‌شناخت و زمانی نیز در شمار نزدیکان او بود، در رساله منتشر نشده‌ای که پس از قتل امیر به رشته تحریر کشیده، نکته‌هایی از سخنانش را آورده است. او در آن رساله با اشاره‌ای به نیم‌سده میان مرگ نابهنگام عباس میرزا و قتل امیرکبیر، به درستی گفته است که:

ایران، به فاصله پنجاه سال، سه دفعه از روش ترقی بازماند: دفعه اول از وفات مرحوم یایب‌السلطنه؛ دفعه دوم از قضیه مرحوم قائم‌مقام؛ دفعه سوم از قضیه مرحوم میرزا تقی‌خان.^{۲۳}

آنگاه میرزا یعقوب‌خان با اشاره‌ای به این‌که از محرمان راز امیر می‌بوده، این سخن شگفت‌انگیز را از او نقل می‌کند که در فکر برقراری کنس طیطوسیون – Constitution یا «قانون اساسی» – و منتظر موقع مناسب بوده، اما سیاست روسیه مجال ن داده است. میرزا یعقوب می‌نویسد:

میرزا تقی‌خان را همه وقت محرم و هواخواه‌اش بودم؛ خاصه در روزهای پریشانی و اضطرازش. دستخط‌های همایون [را] که غالباً اعتمادانگیز بود، به من نشان می‌داد. بعد از زیارت گفتم که «اگر ده یک اینها صدق داشته باشد، جای این همه اندیشه نیست که شما دارید.» گفت: «راست می‌گویی، اما حرف در این است که بندگان شاهنشاهی با یک وجود تنها در مقابل این همه رخنه دردمندان سپهر خواهند انداخت و لابد با به جهت آسودگی خودشان مر قربانی خواهند کرد.» گفت: «چرا چاره‌نهایی رضاهش را پیش از وقت ندیدی؟» گفت: «مجالم ندادند و آل خیال کنس طیطوسیون داشتند. مانع بزرگم روس‌های تو بودند. انگلیس کمال همراهی را در باطن وعده می‌داد. منتظر موقع بودم.»^{۲۴} فریدون آدمیت در توضیح اصطلاح کنس طیطوسیون، که در بیان امیر آمده، با اشاره‌ای به تجربه رشید پاشا، صدر اعظم عثمانی، که با اعلام «خط شریف گلخانه» به سال ۱۲۵۵ «پایه دولت منتظم» را ریخت و این‌که سخن امیر را باید با توجه به آن سابقه فهمید، درباره معنای گفته میرزا تقی‌خان می‌نویسد که آن را باید «با توجه به شرایط تاریخی زمان» فهمید و اصطلاح کنس طیطوسیون «به ظن او» به «نوعی «دولت منتظم»» اطلاق شده است. «یعنی اداره مملکت را بر پایه قواعد مشخصی استوار ساختن و حقوق و جان و مال افراد را از اعمال خودسرانه مصون داشتن.» آدمیت می‌افزاید: «به تعبیری دیگر، نفی سنت مالک‌الرقابی و این‌که هرگاه یکی از ارکان دولت مورد اتهامی قرار گیرد، بدون رسیدگی حکمی صادر نگردد.»^{۲۵}

در پرتو اقدامات امیرکبیر از امیرنظامی تا پایان صدرات و انفصال از خدمت و نیز آن‌چه از نامه‌های او در دست است، می‌توان از این فقره از رساله میرزا یعقوب‌خان تفسیر دیگری عرضه کرد و «خیال کنس طیطوسیون» را به معنای برقراری «قانون اساسی» گرفت. فریدون آدمیت، در امیرکبیر و ایران، به بهترین وجهی پیچیدگی‌های شخصیت امیر را بازنمایانده است.^{۲۶} به نظر نمی‌رسد که در نخستین سال‌های سلطنت ناصرالدین‌شاه صرف برقراری «نوعی «دولت منتظم»» می‌توانست به مانع عمده‌ای برخورد کند.^{۲۷} پشرفروش‌های اقدامات اصلاحی امیر در زمانی اندک، شگفت‌انگیز بود اما بدیهی است که آن اقدامات

می‌بایست در محدوده اصلاحاتی در درون سلطنت مستقل باقی می‌ماند. اقدامات امیرکبیر با اصلاحاتی در محدوده سلطنت مستقل آغاز شد، اما آن اصلاحات در صورتی به نتیجه می‌رسید که قانون اساسی استقلال سلطنت را محدود می‌کرد. هیچ اصلاح سیاسی نمی‌تواند از ظاهر مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به باطن ساختار قدرت میل نکند. تردیدی نیست که امیرکبیر به عنوان اصلاح طلبی راستین و پیگیر به این نکته التفات پیدا کرده بود. همه منابعی که فریدون آدمیت، در امیرکبیر و ایران، به دست داده است، مبین این نکته اساسی است که اصلاحات امیر تا جایی پیش برده بود که می‌بایست در مناسبات قدرت میان او و ناصرالدین شاه تجدیدی نظر عمده‌ای می‌شد؛ در نامه‌های میرزاتقی خان به شاه نیز اشاره‌هایی به این امر آمده است و از مضمون آن نامه‌ها می‌توان به این نکته پی برد که به هر حال اگرچه امیرکبیر در عالم نظر، سخنی از مشروطیت سلطنت و انتقال حکومت به صدارت به میان نمی‌آورد و رعایت مقام شاه را می‌کند اما در عمل او مستقل بودن سلطنت را نمی‌پذیرد.^{۲۸} اگرچه امیر درباره مبلغی که برای «صرف جیب مبارک» تعیین کرده بود، به شاه می‌نوشت که «معلوم است که جمیع این وجه و وجوه ایران مال و ملک پادشاه… و همه برای مصرف وجود همایون است» اما او با تعیین «صرف جیب شاه» دست او را در تصرف در بیت‌المال بسته بود.^{۲۹} در جای دیگری در پاسخ به نامه شاه که گویا درباره «وجه شاهی» مطلبی به امیر نوشته بود، می‌نویسد که «گاه هست که خاک پای همایون معلوم شده باشد فدوی در وجوه مخارج اتفاقی قیله عالم… مضایقه و خودداری می‌کنند» و آن‌گاه با ظفره‌رفتن از اصل مطلب، نظر شاه را به حسن نیت خود جلب می‌کند، اما واپسین کلام خود را نیز بی‌پرده می‌گوید: اینقدر بر رای همایون آشکار باشد که به خدا من جمیع عالم را برای راحتی وجود مبارک می‌خواهم. اگر گاهی جسارتی شود، از آن روستم که می‌خواهد که خدمت شما از جهت پول مخارج لازمه معطل نماند و الا مال کلأ از خودتان است… اما خود فدوی دیناری به احدی نخواهد داد.^{۳۰}

قواعدی که امیر برقرار کرده بود، با آن‌چه پیشتر از صدراتلواربخ درباره قائم مقام و اهتمام او بر استقرار نظام مالی درست آوردیم، مطابقت دارد. آن هر دو اصلاح قشون و نظام مالی را شالوده اصلاحات می‌دانستند و تاکید میرزا ابوالقاسم و میرزا تقی خان بر این‌که «صرف جیب مبارک» باید معلوم باشد و حتی شاه را نمی‌رسد که پای از گلیلم خود بیرون بگذارد، گام نخست در محدود کردن قدرت شاه بود. از آن نوشته‌های قائم مقام، از این رو اشاره‌های چندانی به اصلاحات او نمانده است که میان او و عباس میرزا در ضرورت اصلاحات اختلافی وجود نداشت و در مناسبات آنان تنش‌ی پدیدار نمی‌شد. با جلوس محمدشاه بر تخت سلطنت، صدارت قائم‌مقام هشت ماه بیشتر دوام نیاورد اما در همان چند ماه تعارض نظر و عمل او با منافع سلطنت مستقل و هیات حاکم و دربار آشکار شد. در این مورد نیز برخی از نکته‌هایی که در نامه‌نگاری‌های روزانه میان ناصرالدین شاه و امیرکبیر درباره «نظم میرزا تقی‌خانی» آمده،^{۳۱} می‌تواند پرتویی بر نظمی که قائم‌مقام پیش‌برقاری آن را داشت، بی‌فکند. می‌دانیم که ناصرالدین شاه مردی تن‌آسان، اهل حوسرسرا و بزم و شکار بود، در حالی‌که «نظم میرزا تقی‌خانی» به شاهی مدبر و مدبر و اهل رزم نیاز داشت. امیرکبیر در پاسخ یادداشت شاه مبنی بر این‌که نمی‌تواند برای دیدن سان سواره به میدان برود، بر او عتاب می‌کند و با شیوه خطابی ویژه خود می‌نویسد که «اگر آجودان باشی عرض کرده یا خوداختیار فرموده‌اند، امر با قبله عالم است» و آن‌گاه عتاب به شاه را یک پرده بالاتر می‌گیرد و می‌افزاید:

با این ظفره رفتن‌ها و امروز و فردا کردن‌ها و از کار گریختن، به ایران به این هرزگی، حکماً نمی‌توان سلطنت کرد. گیرم من ناخوش [شدم] یا مردم، فدای خاک پای همایون! شما باید سلطنت بکنید یا نه؟ اگر شما پای سلطنت بکنید، بسم الله! چرا ظفره می‌زنید؟^{۳۲}

اشاره این نامه عتاب‌آلود به مورد سان سواره محدود نمی‌شود، بلکه میرزا تقی‌خان، با استفاده از فرصت، شاه را به خاطر بی‌توجهی او به امور و بی‌التفاتی به کار کشوداری مورد سرزنش قرار می‌دهد و می‌نویسد:

هر روز چرا از حال شهر خبردار نمی‌شوید که چه واقع می‌شود و بعد از استحضار چه حکم می‌فرمایند. از در خانه و مردم و اوضاع ولایات چه خبر می‌شود و چه حکم می‌فرمایند. قورخانه و توبی که بایست به استزآباد برود، رفت یا نه؟ این همه قشون، که در این شهر است، از خروب و بد و سرکرده‌های آنها چه وقت خواسته و از حال هر فوج دائم خبردار شدند و هم چنین بنده ناخوشم و گیرم هیچ خوب نشدم، شما نباید دست از کار بردارید یا دائم محتاج به وجود یک بنده‌ای باشید. اگرچه جسارت است، اما ناچار عرض کردم.^{۳۳} تردیدی نیست که «نظم میرزاتقی‌خانی» از محدوده تنگ صرف برقراری نوعی «دولت منظم» بسی فراتر می‌رفت و «خیال کنس طیطوسین» در واقع صورتی از سلطنت مشروطه بوده است.^{۳۴} در این امر نیز تردیدی نمی‌توان کرد که خود ناصرالدین شاه به‌رغم ادبستگی شخصی به امیر، قبیله شاه، درباریان و نیز نماینده دولت روسیه برقرار شدن آن نظم را آغاز پایان سلطنت مستقل فهمیده و برای از میان برداشتن آن به وحدت کلمه رسیده‌اند. از دیدگاه تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، این نکته در مناسبات میان شاه و وزیر در سده‌های متاخر دارای اهمیت است که با صفویان غفلت و تغافل بی‌سابقه در آموزش و پرورش ولیعهد پدیدار شد. تا آغاز دوران جدید تاریخ ایران که آهنگ انحطاط تاریخی ایران شتاب بیشتری پیدا کرد و به ویژه به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس نیز رخنه‌ای در ارکان باورهای کهن ایرانیان افتاد، اصلاحات به‌ویسه‌ای عمده تبدیل شد و از آن‌جا که گستره فرمانروایی بسیاری از شاهان از محدوده حوسرسرای شاهی فراتر نمی‌رفت، نقش وزیران در تدبیر امور، و پیش از پیش، اهمیت پیدا کرد. تبدیل تیریز به دارالسلطنه نایب‌السلطنه از این حیث جالب توجه است که ولیعهد را از بندهای خواجه‌سرایان و خاتون‌های حوسرسرای شاهی آزاد می‌کرد و آموزش و پرورش او را به دست وزیران می‌سپرد. وانگهی، ولیعهد در عمل فرصتی می‌یافت تا در اداره مهم‌ترین ایالت کشور نقشی داشته باشد و این امر او را برای تصدی امور آماده می‌کرد. با عباس میرزا و دو قائم‌مقام دگرگونی عمده‌ای در شیوه اداره کشور پدیدار شد و میرزا ابوالقاسم، نیز از برقرار شدن «نظم میرزا تقی‌خانی» برجیدن «بساط‌کهنه» و درافکندن «طرح نو» را راهنمای عمل خویش قرار داد. خاندان قائم‌مقام توانستند عباس میرزا و نخستین بار، گروه‌هایی از کارگزاران حکومتی جدید را در همان دارالسلطنه تیریز تربیت کنند که از پیامدهای آن نیم‌سده اصلاحات تا قتل میرزاتقی خان بود، اما چنان‌که از سخن میرزا یعقوب خان آوردیم، در این

عباس‌قاسم

نام‌ها

شرق

دولت مدرن

دهه‌ها نیز ایران «سه دفعه از روش ترقی بازماند» و نتیجه مطلوبی عاید نشد.

کوشش های دو قائم‌مقام در تربیت عباس میرزا اساسی بود و میرزا تقی‌خان نیز که خود از برکشیدگان و تربیت‌یافتگان مکتب آن دو بود، با انتقال ناصرالدین میرزا به تیریز آموزش و پرورش او را وجهه همت خویش قرار داد و با مرگ محمدشاه مقدمات پر تخت نشستن او را فراهم کرد. شیوه‌های وزارت قائم‌مقام و امیرکبیر، از دیدگاه تاریخ وزارت در سده‌های متاخر، به ویژه به دنبال یورش مغولان و با انقراض نسل وزیرانی مانند خواجه نصیر طوسی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، تمایزی بنیادین با آداب وزارت دوره قاجار داشت. سبب این‌که در نوشته‌های تاریخی، اگر از افسانه‌پردازی‌های هواداران میرزاابوالقاسم و میرزاتقی‌خان یا ترهات برخی از منشیان درباری بگذریم، سخن معقولی درباره مقام آن دو در وزارت و سیاست و دگرگونی‌هایی که آنان ایجاد کردند، گفته نشده، این واقعیت است که به دنبال زوال اندیشه سیاسی و انحطاط تاریخ‌نویسی در ایران، اصل در وزارت، «نوکری» شاه بود و نه نمایندگی مصالح ملی. با قتل امیرکبیر، که مانع عمده‌ای بر سر راه خوشباشی‌های شاه و بی‌رسمی‌های هیات حاکم بود، وزارت به مجرای طبیعی خود بازگشت و در چاه ویل خواجه‌سرای سقوط کرد. تمایز میان دو شیوه وزارت را می‌توان از مقایسه مضمون نامه‌ای که میرزا آقاخان نوری به ناصرالدین شاه نوشته است، با آنچه پیشتر از میرزاتقی‌خان آوردیم، دریافت. خان ملک ساسانی نامه زیر را از اسناد کتابخانه سلطنتی آورده است. روزی که قرار بوده است شاه برای دیدن سان از قشون به میدان برود، میرزا آقاخان در یادداشتی به او نوشت: «هوا سرد است؛ ممکن است به وجود مبارک صدمه‌ای برسد… ارغوانیه عیش کنید!»^{۳۵} همان «شخص اول ایران»، به تعبیر خود میرزا آقاخان، آنجا که شرایط ایجاد می‌کرد، در ادامه شعبده‌بازی‌های عارفانه میرزا آقاسی، دستور می‌داد ساعت سعد و نحس خوشباشی‌های شاه را تعیین کنند و آن را به او اطلاع می‌داد. خان ملک ساسانی از اسناد باستانی سلطنتی نظر منجم‌باشی را به قرار زیر آورده است.

در باب ساعت زفاف، چون رای مبارک قرار گرفته که شب طالع وقت تعیین و به خاک پای مبارک عرض شود، شب جمعه، بهترین شب‌ها است، قمر در برج حوت در حدود برج زهره، که کوکب غرض و بهجت و شادی است و به خصوصه این کوکب در طالع مبارک مدخلیت زیاد دارد و قمر در نظر دوستی او مقبول از وی و درجه طالع مبارک اختیاری برج انتها از طالع مبارک اصلی و خانه بازمه هم از طالع مبارک تحویلی، که قوس باشد و درجه طلوع زحل قنطروس، که از کوکاب ثابته سعد در قدر اول است و مزاج زهره را دارد، ان‌شاءالله تعالی، سعادتی عظیم متحد با درجه طالع دهد و شعاع و جرم مشتری در درجه طالع مبارک و سهم‌التزویح در درجه طالع مشتری و سهم‌الاولاد در وتد عاشر و نیرین در وتد، یعنی پنج ساعت و بیست دقیقه از غروب آفتاب شب جمعه رفته در ساعت زهره، ان‌شاءالله تعالی، مبارک و میمون است.^{۳۶}

بدین سان، با تدبیرهای «شخص اول ایران» «نظم میرزا تقی‌خانی» به تعبیر خان ملک ساسانی به درجه‌ای از «تملق و چاپلوسی و سبک‌مغزی و ناکسی و فرومایگی» هبوط کرد که «فی‌وقوع آن مصور» نبود.^{۳۷} میرزا آقاخان نوری در پنبه کردن رشته‌های امیر تا جایی پیش رفت که، با سوءاستفاده از باورهای خرافی شاه، روز دیگری که او می‌بایست به بازدید از قورخانه برود از قول منجم‌باشی نوشت «تحت الشعاع است» و به گفته خان ملک ساسانی، «حدیثی ذکر می‌کند که در موقع تحت الشعاع از همه کاری باید دست کشیده» و در مناسبت دیگری نیز که شاه، پس از مراسم سلام عید قربان، تصمیم گرفت شب را در داوودی به‌گذرانند، نوشت: «آنجا پشت کوه قاف است؛ سه شب متوالی عیش بفرمایید!»^{۳۸} مهم‌ترین هدف این شیوه وزارت، که در دوره قاجار به ویژه با صدارت میرزا آقاسی آغاز شد و میرزا آقاخان نوری نیز آن را به کمال رساند، این هم زدن «نظم میرزا تقی‌خانی» بود.^{۳۹} نوری در همه عرصه‌های حکومت، نقیض قائم‌مقام و امیرکبیر بود و سامانی را که آن دو برای تبدیل سلطنت قاجاران از نظامی قبیله‌ای به دولت جدید برقرار کرده بودند، یکسره از میان برد. آموزش و پرورش شاه بخشی از کوشش‌های گسترده میرزاابوالقاسم و میرزا تقی‌خان برای ایجاد دولت جدید به شمار می‌آمد. میرزا آقاسی با اخراجات عرفان‌زده و میرزا آقاخان با هرزه‌درایی‌های خود پایه‌های آن دولت جدید در حال ایجاد را از میان بردند و به ویژه نظام نخبه‌گری قائم مقام و امیرکبیر را که از مهم‌ترین ابزارهای ایجاد دولت قلمی آغاز شد و یکسره تکلیف کردند و بدین سان، پیرایه نظام قبیله‌ای نوریان به نظام قبیله‌ای قاجاران بسته شد. محمدجعفر خورموچی در ضمن شرح وقایع سال ۱۲۷۵ می‌نویسد:

چون در رعایت خویش و تبار بی‌اختیار بود، کافه منسوبان و متعلقان تا همسایگان ایشان، بل اهالی بی‌شعور نور و کجور را حتی‌المقدور حاکم بلاد گرداند و مالک‌الرقاب عباد. هر جا احققی بود، از شراب هوش‌ریای دولت مست آمد و هر کجا ابلهی، با عیش و نعمت همدست گردید… بعضی از مالک‌سیرتان آن قوم، چون تلمک مقلوب خود را بر ملک اضافه دیدند، به ذیل تملک «کلوا ما فی الارض ما لا تسکت جنسته، تصرف تملیک بر مملکت اهالی مناسک کشید، تعدی را در مملکت لازم و تمسک لازم و تملک و رقم در ما و رما مظلومین را ملازم شدند. اگر، نعوذ بالله، سخنی نه بر وفق خاطرخواه مسموعشان افتادی، جانی، بل خاندانی را بر باد دادندی. هر ناحیتی از ایران که به تصرف آن بی‌دینان بود، ویران شد و خزانه سلطان، چون دل عاشقان، از صبر و قرار، [خالی] و کف کریمان و کیسه منلسان بی‌درهم و دینار گردید.^{۴۰}

در پرتو این دگرگونی‌های عمده در شیوه وزارت، که اشاره‌هایی اجمالی به آن آوردیم، می‌توان معنای «خیال‌کنس طیطوسین» و برقراری «نظم میرزاتقی‌خانی» برای گذار از نظام قبیله‌ای در دولت جدید و کوشش قائم‌مقام برای برچیدن «این بساط کهنه» و درافکندن «طرح نو» را فهمید. اشاره اجمالی اعتمادالسلطنه به دریافتی که میرزا ابوالقاسم از تمایز میان «مجلس وزارت» و سلطنت پیدا کرده بود، از این حیث از نظر تاریخ اندیشه سیاسی دارای اهمیت است که چنین دریافتی از نظام حکومتی، هم چون مفهومی عمده در دگرگونی‌هایی بود که در آگاهی کارگزاران حکومتی دارالسلطنه تیریز، به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، پدیدار شد. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی و خاندان او و البته انجمنی از نخبگان که او در دارالسلطنه تیریز گرد آورده بود، از بیرون درون حکومت، نخستین تلاش برای برقراری حکومت مشروطه را آغاز کردند که اگرچه به نتیجه‌ای نرسید اما به هر حال راه را برای اصلاحات امیرکبیر، میرزاحسین‌خان مشیرالدوله، سپهسالار اعظم بعدی و رجال اصلاح طلبی مانند محمدخان مجدالملک و میرزا علی‌خان امین‌الدوله هموار کرد.

در فصل دیگری درباره جایگاه گزارش‌های سفرنامه‌نویسان ایرانی که با تشکیل

نیم نگاه

نهاد وزارت در ایران جدید

میرزاتقی‌خان و میرزا ابوالقاسم به‌رغم تفاوت‌هایی که در شخصیت و نیز آموزش و پرورش آنان وجود داشت چنان‌که پیشتر نیز اشاره کردیم، از تبار وزیران مدبر و مدبر عصر زرین فرهنگ ایران بودند و دانش سیاسی زمان خود را با بیشن سیاسی وزیرانی مانند خواجه نظام‌الملک طوسی و رشیدالدین فضل‌الله همدانی درآمیخته بودند. قائم‌مقام و امیرکبیر با دریافتی که از سرشت دوران جدید و الزامات آن پیدا کرده بودند، کوشش کردند در شرایطی که دیری بود تا نهاد سلطنت از نمایندگی مصالح ملی بازایستاده بود، وزارت را به نهادی تبدیل کنند که بتواند پاسدار حوزه مصالحی باشد که از قلمرو نهاد سلطنت بیرون رفته بود.

■

دارالسلطنه تیریز به کشورهای بیگانه رفتند و در نوشته‌های خود گزارشی از سامان نوآیین نهادهای جدید عرضه کردند، بحث خواهیم کرد، اما این نکته را به مناسبت یادآور می‌شویم که قائم‌مقام از مجرای برخی از همان گزارش‌ها دریافتی از نظام مشروطه، به ویژه در انگلستان، پیدا کرده بود و چنین می‌نماید که میرزا نخستین رچل سیاسی ایران بود که کوشش کرد دگرگونی‌هایی بنیادین در سلطنت مستقل ایران ایجاد کند. این آشنایی با شیوه‌های تدبیر امور در کشورهای بیگانه در دوره‌ای از تاریخ ایران که مقدمات اندیشه سیاسی ستنی مانعی مهم برای فهمیدن سامان سیاسی نوآیین اروپایی به شمار می‌آمد، کاری سترگ بود، اما دانش سیاسی میرزاتقی‌خان و میرزا ابوالقاسم – و البته بنیادهای سیاسی آن دو – از محدوده اطلاعاتی که در سفرنامه‌ها آمده بود، فراتر می‌رفت. اگر دانش سیاسی آن دو تنها به آموخته‌های آنان محدود می‌شد، از دیدگاه تاریخ اندیشه سیاسی، امروز اهمیتی نمی‌داشتند. میرزاتقی‌خان و میرزا ابوالقاسم به‌رغم تفاوت‌هایی که در شخصیت و نیز آموزش و پرورش آنان وجود داشت چنان‌که پیشتر نیز اشاره کردیم، از تبار وزیران مدبر و مدبر عصر زرین فرهنگ ایران بودند و دانش سیاسی زمان خود را با بیشن سیاسی وزیرانی مانند خواجه نظام‌الملک طوسی و رشیدالدین فضل‌الله همدانی درآمیخته بودند. قائم‌مقام و امیرکبیر با دریافتی که از سرشت دوران جدید و الزامات آن پیدا کرده بودند، کوشش کردند در شرایطی که دیری بود تا نهاد سلطنت از نمایندگی مصالح ملی بازایستاده بود، وزارت را به نهادی تبدیل کنند که بتواند پاسدار حوزه مصالحی باشد که از قلمرو نهاد سلطنت بیرون رفته بود. این تعارض میان دو حوزه وزارت و سلطنت از ویژگی‌های سده‌های متاخر دوره اسلامی نبود: چنان‌که در جای دیگری نیز اشاره کرده‌ایم، با پایان فرمانروایی خاندان‌های ایرانی، به ویژه با غزنویان و سلجوقیان، تعارضی بی‌سابقه میان دو نهاد سلطنت و وزارت پدیدار شده بود اما با آغاز دوران جدید تاریخ ایران دگرگونی‌هایی عمده در سرشت نهاد سلطنت و دربار پدید آمد و تأمین مصالح ملی جز در حوزه «مجلس وزارت» امکان‌پذیر نمی‌شد. بدیهی است که در این دوره وزیرانی مانند قائم‌مقام و امیرکبیر استثناهای بیش نبودند و عاقبت نامیجون آن دو نیز نشان داد که تعارض میان دو نهاد سلطنت و وزارت به درجه‌ای رسیده است که تأمین مصالح ملی جز در حوزه نهاد وزارت ممکن نخواهد شد. معنای این‌که تاریخ‌نویسان به کوشش‌های قائم‌مقام در استقلال مجلس وزارت و «خیال» امیرکبیر برای برقراری «کنس طیطوسین» اشاره کرده‌اند، جز این نیست که تعارض دو نهاد وزارت و سلطنت به جایی رسیده بود که تأمین مصالح ملی در حوزه سلطنت ممکن نبود. میرزا ابوالقاسم و میرزاتقی‌خان با تکیه بر بیشن سیاسی خود دریافتی از وضع نوآیین ایران آغاز دوران جدید پیدا کردند و با اقدام بی‌سابقه خود کوشش کردند دگرگونی عمده‌ای در نهاد سلطنت برای سازگار کردن آن با وضع جدید ایجاد کنند.

قائم‌مقام چنان‌که خود او در مقدمه رساله جهادیه کبیر گفته است، بیشتر به ادب تمایل داشت اما به عنوان اهل سیاست نیز با الزامات قدرت سیاسی آشنایی ژرفی به هم رسانده بود. قائم‌مقام در آن مقدمه می‌نویسد که اگر او تابع «میل طابع می‌شد، امکان داشت که از جمیع فواید فضلالی عصر به ضبط فرایند نظم و نثر رغبت کند» اما اینک «مخالف اغلب طباع» آنچه «گوید و جوید» جز «مسائل جهاد و دفاع» نیست.^{۴۱}قائم‌مقام در پاسخ به میرزا ابوالقاسم، وزیر کرمانشاهان، که مشورتی با او درباره وزارت خود کرده و از او «جواب بی‌پرده خواسته» بود، به برخی از الزامات «عمل دیوان» اشاره کرده است که با حال خود او نیز بی‌مناسبت نیست. قائم‌مقام می‌نویسد که از آنجا که «من خود از این کار خونخوار بسیار ضرب خورده و ضرب بسیار دیده‌ام و از خونخواری این کار ترسیده‌ام»، پیش از آن‌که میرزا ابوالقاسم وارد عمل دیوان شود، نسبت به دخالت او در آن «بی‌راه و گریز و سپر بلا» نظر مساعدی نداشته‌ام، اما:

بعد از آن‌که در حلقه خودمان داخل و به خدمت دیوان دخیل و به کلی کافی و کفیل شدید، این اقاله و انکار و اعاده و استغفار… را به هیچ وجه موافق صلاح و منتج خیر و صلاح نمی‌دانم.^{۴۲} آن میرزا ابوالقاسم نخست در زی عالمان دین بود و با خلج کسوت دیانت در خلعت سیاست درآمده بود، یعنی به گفته قائم‌مقام آخرت را با دنیا سودا کرده بود. قائم‌مقام که آشنایی ژرفی با طبیعت «عمل دیوان» و سرشت قدرت به هم رسانده بود، می‌دانست که ورود در عمل دیوان امری ممکن و خروج از آن متمتع است؛ آن «بی‌راه گریز» را پایانی نیست، پس باید مردانه در آن گام نهاد. قائم‌مقام با اشاره‌ای به سبب‌میرزا ابوالقاسم، وزیر کرمانشاهان، می‌نویسد که «املا‌ها که لباس آخرت‌اند و میرزاها با اساس کار دنیا. کار شما بالفعل، از آن لباس گذشته است و اگر خدای نکرده با این اساس نگذرد، العیاذ بالله از آن‌جا رانده و از این‌جا مانده خواهید بود… نه کار آخرت کردی نه دنیا. هوسانکی تا کی؟ عبث کاری تا چند؟ مرد مردانه باش! پای دوام و ثبات بفشار، کار خود را به خدا بگذار!» قائم‌مقام این تمایز دنیا و آخرت را از باب بیان نظر رایج می‌آورد وگرنه در نظر او که به سیاست تأمین مصالح عالی اعتقاد داشت، از دیدگاه قدرت سیاسی و عمل دیوان، پیوند دنیا و آخرت پیچیده‌تر از آن بود که به صورت چنین تمایزهایی بتوان بیان کرد و میرزا بر آن بود که «آخرت را با دنیا می‌توان ساخت، چنان‌که در ادامه همان مطلب می‌نویسد که «ما عرقی را از راه دنیا بساز!»^{۴۳} قدرت سیاسی و مناسبات قدرت، پیوسته، میدانی ایجاد می‌کند که نه توضیح آن با منطق فهم عمومی ممکن می‌شود و نه بیان آن به زبان رایج اندیشه سیاسی ستنی، بلکه عمل دیوان پیامدها و قدرت سیاسی الزاماتی دارد که باید به آن تن در داد. در همان پاسخ به نامه

وزیر کمران‌شاهان، که به فقراتی از آن اشاره کردیم، قائم‌مقام به یک نکته دیگر در الزامات عمل دیوان اشاره کرده است. وزیر کمران‌شاهان «مصلحتی دیگر» از میرزا ابوالقاسم کرده و «مشبته نبودن جواب را به قید قسم شرط نموده» بود، که البته چون سواد نامه او در دست نیست، از مضمون آن اطلاعی نداریم، اما از فحوای پاسخ قائم‌مقام می‌دانیم که گویا میرزا ابوالقاسم از او درباره پرداخت وجوهاتی به اطرافیان شاه در تهران پرسیده بوده است. قائم‌مقام در ادامه استدلال پیشین خود مبنی بر این‌که ورود در هر کاری الزاماتی دارد و نمی‌توان به آن تن در نداد، این بار نیز می‌نویسد «که حالیا مصلحت وقت در آن می‌بینم» که «تن به قضا در داده و بند از گلوی همیان گشاده با کمال جلال وارد دارالخلافه شوید» و از مخاطب خود می‌خواهد که از آن‌جا که «بچه‌های تهران را خودتان بهتر می‌شناسید»، که «به زر و سیم سر فرود آرند»، به «هر که هر چه خواهد بدهید». آن‌گاه قائم‌مقام مثل عربی را می‌آورد که «این نخستین شیشه‌ای نیست که در اسلام شکست!» و نظر به سابقه مخاطب، که بر ما معلوم نیست، می‌افزاید که «اگر خواهید خبس تملایی را در کسوت مرقزایی خرج دهید، از پیش نمی‌رود و کار عیب می‌کند.»^{۲۴} در بینش سیاسی قائم‌مقام، قلمرو قدرت سیاسی، حوزه مصالح عمومی است و او این ضابطه اساسی را به هر مناسبتی وارد می‌کند و آن را راهنمای عمل دیوان می‌داند، اما این حوزه مصالح عالی، با مختصاتی که در دوران جدید پیدا کرده است، قلمرو اخلاق خصوصی نیست. قائم‌مقام، چنان‌که از منشآت او برمی‌آید، در دیانت خود بسیار استوار بود، اما او دیانت و بیشتر از آن اخلاق خصوصی خود را به هر مناسبتی وارد نمی‌کند. در برخی از نامه‌های خصوصی میرزا اشاره‌هایی به اخلاق خصوصی او آمده است و بر پایه آن اشاره‌ها می‌توان گفت که قائم‌مقام مردی دارای اصول، سخت‌گیر نسبت به خود و اطرافیان خود و سخت‌کوش بوده و هیچ امر جزیی از نظر باریک‌بین او فوت نمی‌شده است. قائم‌مقام همین اعتقاد به اصول، سخت‌گیری و سخت‌کوشی را در حوزه مصالح عمومی نیز به طریق اولی به کار می‌گرفت، اما بدیهی است که حدود و ثغور آن دو را خلط نمی‌کرده است. غایت حوزه مصالح عالی، تأمین مصالح است و این جز با توجه به منطق ویژه آن ممکن نیست. در نامه‌ای که فقراتی از آن را آوردیم، قائم‌مقام «تن به قضا در دادن» و «بند از گلوی همیمان گشادن» را از الزامات «با کمال جلال وارد دارالخلافه شدن» دانست، اگرچه، از دیدگاه اخلاق خصوصی، به اشاره به مخاطب خود نوشت که این «نخستین شیشه‌ای نیست که در اسلام شکست» و معنای این اشاره آن بود که گام نخست در مناسبات قدرت فهمیدن حدود و ثغور قلمروهای است که راجل سیاسی نمی‌تواند در نسبت میان آنها نیندیشیده باشد. در حوزه مصالح عمومی هیچ نسبت ساده‌ای وجود ندارد، هم‌چنان‌که نسبت مختصات حوزه مصالح عمومی و قلمرو اخلاق خصوصی امری پیچیده و بغرنج است و بازتاب این بغرنجی‌ها را حتی در واژه‌هایی که در دو قلمرو به کار گرفته می‌شود، می‌توان دید. اگرچه قائم‌مقام، به تواضع، به میرزا صادق وقایع نگار نوشته بود که «بنده مخلص را با حرف و صحبت ملک و دولت چه کار است»^{۲۵} اما زبان در کام او از ذوالفقار آخته بیشتر کارگر بود و چنان نسبتی با زبان داشت که هیچ یک از طرفت‌های زبان از او فوت نمی‌شد. در نامه‌ای به فاضل خان گروسی، قائم‌مقام دو بیت از سعدی نقل می‌کند که:

مرو پر دانای مرشدشهاب

دواندرز فرمود بر روی آب

یکی آن‌که بر خویش خودبین مباش

دگر آن‌که بر غیر بدبین مباش

«غبری» که می‌توان به او بدبین نبود، در شعر سعدی، در معنای اخلاقی آن به کار رفته، اما «غبر» سیاست، به ضرورت، «غبر» اخلاق خصوصی نیست. اگر در اخلاق خصوصی بدبین بودن بی‌دلیل به غیر جایز نیست، در قلمرو مناسبات قدرت خوشبین بودن بی‌رویه به غیرنگاهی بزرگ و ناخوشدونی است، زیرا «غبر» اخلاق، به اسم، با غیر سیاست یکی است و نه به رسم. قائم‌مقام در توضیح «غبری» که در قطعه سعدی آمده، می‌نویسد که «مراد از این غیر بره‌ها و گوسفندها است، نه سگ‌ها و گرگ‌ها.»^{۲۶} قلمرو قدرت سیاسی، بیشه گرگ‌های گرسنه است، باید آن بیشه و گرگ‌های آن را شناخت و آن‌گاه که ضرورت ایجاب کند، «برهان قاطع . . . سیف و سنان» آشکار کرد. قائم‌مقام در نامه‌ای به همان وقایع نگار، که پس از شکست سردار ترک چوپان‌اوغلی و فتح دولت ایران عازم بغداد بود، نوشته، به برخی از طرفت‌های بینش سیاسی خود اشاره کرده است. در این نامه به میرزا صادق وقایع نگار، قائم‌مقام، مانند برخی دیگر از نامه‌هایی که در منشآت آمده، واژه‌ها را هم چون شمشیر به کار می‌گیرد و حتی ضرابهنگ واژه‌ها و ترکیب آنها به گونه‌ای است که هر عبارتی گویی ضربه شمشیری است که فرود می‌آید. وانگهی قائم‌مقام به عنوان راجل سیاسی آگاه از مصالح و سردار جنگی که همه زوایای میدان را می‌شناسد، زبان مصلحه و برهان قاطع تیغ را در کنار هم می‌آورد و بیان او به گونه‌ای است که صدای چکاچاک تیغ‌های آبداده آخته را می‌توان از ضرابهنگ واژه‌ها شنید. قائم‌مقام می‌نوسد ما اهل جنگ نستیم بغداد بود، نوشته، به وضع خوب، بی‌جنگ و آشوب، مقاصد این دولت در آن دولت ساخته شود. و دولت او علاقه‌ای ندارد که «بار دیگر، تیغ جبدال بین‌المسلمین آخته» گردد و بر آن است که «خواهش‌های این دولت همه امور جزیی هم سلمه است و شریعت ما سهله سمحه»، اما بلافاصله به وقایع نگار خاطرنشان می‌کند که این طور نیست که ما علاقه‌ای به جنگ نداشته باشیم،

تیم نگاه

مصالح عالی و مصالح عمومی

در بینش سیاسی قائم‌مقام، قلمرو قدرت سیاسی، حوزه مصالح عمومی است و او این ضابطه اساسی را به هر مناسبتی وارد می‌کند و آن را راهنمای عمل دیوان می‌داند، اما این حوزه مصالح عالی، با مختصاتی که در دوران جدید پیدا کرده است، قلمرو اخلاق خصوصی نیست. قائم‌مقام، چنان‌که از منشآت او برمی‌آید، در دیانت خود بسیار استوار بود، اما او دیانت و بیشتر از آن اخلاق خصوصی خود را به هر مناسبتی وارد نمی‌کند. در برخی از نامه‌های خصوصی میرزا اشاره‌هایی به اخلاق خصوصی او آمده است و بر پایه آن اشاره‌ها می‌توان گفت که قائم‌مقام مردی دارای اصول، سخت‌گیر نسبت به خود و اطرافیان خود و سخت‌کوش بوده و هیچ امر جزیی از نظر باریک‌بین او فوت نمی‌شده است. قائم‌مقام همین اعتقاد به اصول، سخت‌گیری و سخت‌کوشی را در حوزه مصالح عمومی نیز به طریق اولی به کار می‌گرفت، اما بدیهی است که حدود و ثغور آن دو را خلط نمی‌کرده است.

دولت مدرن

بلکه ما از این رو صلح می‌خواهیم که دشمن «به تأیید شاه مردان، ضربی خورده و حسابی برده» است. صلح طلبی ما از جنگاوری است برای تأمین مصالح ملی و پشتوانه صلح طلبی ما نیز «سپاه مستعدی» است که باید برود و «قلاع مسترد شود». میرزا با این استدلال اظهار امیدواری می‌کند که «ان‌شاءالله، آرامی خواهند گرفت». امیدواری قائم‌مقام به امکان صلح پایدار ناشی از شناخت او از دشمن و مرتبه خردمندی اوست که مردمانی «سنگین و متین»اند و «این قدر سبک و تنگ و جاهل نیستند که دنبال گرد صحرا بیفتند و از پی مرغ در هوا روند». قائم‌مقام درباره «ایلات بابان» نیز می‌نویسد که آنان «از آفتاب روشن‌تر است که نوکر قدیم این دولت قوبم‌اند» و بنابراین نباید سر از جنبر اطاعت دولت ایران خارج کنند، اما این نکته نیز باید معلوم وقایع نگار باشد که پشتوانه صلح طلبی جنگاوری است. پس «اگر منکر و مشاجری باشد، برهانی قاطع، مثل همراهان سرتیپ، با نظم و ترتیب و سیف و سنان، طوع‌العنان در دست دارند.» واژه‌های نامه قائم‌مقام نیام ذوالفقار اوست و میرزا ابوالقاسم هیچ واژه‌ای را نمی‌نویسد که تیغی آبداده در آن تعبیه نکرده باشد، اما آنچه در بینش سیاسی قائم‌مقام نه تنها بر واژه‌ها که بر تیغ‌های آبداده فرمان می‌راند و در واقع، فصل الخطاب و برهان قاطع نهایی است، جز «صلاح دولت» نیست، تنها ضابطه‌ای که به یکسان می‌تواند به جنگ و صلح خصلت عادلانه بدهد. از این رو قائم‌مقام وظایف سفیر، مسئولیت‌ها و حقوق او و البته، ضابطه عمل را یادآوری می‌کند و می‌نویسد: «خاطراتان جمع باشد و به قلب ثابت و ساکن و حواس مجموع مطمئن حرف بنزید» و جان کلام را در این عبارت کوتاه، اما شگفت‌انگیز، می‌آورد که «او هرچه دلناتن می‌خواهد بگوید و صلاح دولت‌تان است، همان را بکنید و انصاف بدهید.»^{۲۷} بدیهی است که واپسین کلام قائم‌مقام، در این عبارت و همه نامه‌های دیگر، «صلاح دولت» است، اما این‌که گفتیم در آن عبارت کوتاه نکته شگفت‌انگیزی نیز وجود دارد، از این‌روست که در نخستین نگاه به نظر می‌رسد که تضادی میان دو جزء «دلناتن بخواهد» و «صلاح دولت‌تان» وجود دارد.

اگر قائم‌مقام تنها اهل ادب بود، می‌توانستیم این فرض را بپذیریم که این‌قرینه‌پردازی به ضرورت رعایت سجع آمده است، اما این‌که میرزا ابوالقاسم در نامه‌ای چنین خطیری و پرمخاطره‌که هیچ واژه‌ای در آن از سر بازیچه نیامده مرتکب چنین خطایی شود، امری بعید می‌نماید به ویژه این‌که در «رقم ولیعهد به نواب خسرو میرزا» که قائم‌مقام آن را نوشته، خسرو میرزا را برای سخنی که خودسرانه به فرمان‌روای گرجستان گفته، مورد عتاب قرار دهد. درباره ماجرای عزیمت خسرو میرزا به روسیه در فصل دیگری سخن خواهیم گفت اما همین قدر اشاره می‌کنیم که او از طرف دولت ایران برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف به حضور امپراتور گسیل داشته شد. آن‌گاه که در دارالسلطنه تبریز به نایب‌السلطنه «ثابت و آشکار گردید» که خسرو میرزا بدون اجازه سخنی با فرمان‌روای گرجستان در میان نهاده است و «حال آن‌که ما در این باب اصلاً فرمایشی به آن فرزند نکرده بودیم»، قائم‌مقام نامه‌ای به خسرو میرزا نوشت و در آن از او خواست تا «جواب آن رقمه را . . . به زودی عرضه داشت نماید تا بدانیم آن فرزند، در این خصوص، چه گفته و به تجویز و استصواب امیرنظام حرف زده یا بی‌اطلاع او؟» یادآور می‌شویم که خسرو میرزا فرزند عابد میرزا بود و ریاست هیات ایرانی را بر عهده داشت، اما این نامه چنین بر می‌آید که خسرو میرزا جز «به تجویز و استصواب امیرنظام» نمی‌بایست سخنی می‌گفت.^{۲۸} بنابراین اگرچه خسرو میرزا فرزند ولیعهد بود، اما او را نمی‌رسیده است که سخن دل خود را بگوید، در حالی‌که میرزا صادق وقایع نگار از منشیان و کارگزاران دارالسلطنه تبریز بود، اما قائم‌مقام این حق را به او داده بود. جالب توجه است که قائم‌مقام در دنباله همان رقم ولیعهد می‌افزاید که:

هر چه [خسرو میرزا] خودسر بگوید و بکند، اگر همه بر وفق صواب باشد و مایه انجام خدمات افزون از حساب گردد، باز مقبول ما نیست، بل مطلقاً است، چراکه تخلف از امر و فرمان کرده و تجاوز از دستورالمعمل نموده که بدترین گناه است.^{۲۹} اگرچه در نخستین نگاه چنین می‌نماید که تعارضی میان مضمون این دو نامه وجود دارد، اما با تکیه بر آن‌چه از عمل و نظر قائم‌مقام در سیاست می‌دانیم، می‌توان گفت که هیچ تضادی میان مضمون آن دو نامه وجود ندارد. در هیاتی‌که به روسیه اعزام شد، خسرومیرزا به عنوان فرزند عباس میرزا، اگر بتوان گفت، تنها ریاست صوری هیات را برعهده داشت و محمدخان امیرنظام نماینده «صلاح دولت» به شمار می‌آمد. در همان نامه قائم‌مقام نظر خسرومیرزا را به این نکته جلب می‌کند که دستور عبس‌ن میرزا «همین یک کلمه بود که از صلاح و سخن امیرنظام بیرون نرود و سخن احدی را جز او نپذیرد و هرچه به صوابدید او بگوید و بکند.»^{۳۰} عباس میرزا در فرزند خود «یک نوع خودسری و خودپسندی» سراغ داشت که با امر خطیر صلاح دولت سازگار نبود، اما وقایع نگار و امیرنظام نمایندگان راستین صلاح دولت بودند و از این رو آنان را می‌رسید که هر چه دلشان خواست بگویند، زیرا جز به مصالح لب نمی‌گوشوند.^{۳۱} خلاصه کلام این‌که اصل در بینش سیاسی قائم‌مقام این است که صلاح دولت آن تنها رجال دولتخواه می‌دانند و آنان عین صلاح دولت‌اند، زیرا منافع آنان عین مصالح دولت است و در دل آنان جز هوای مصلحت دولت نیست. از نمونه‌های بارز این رجال در نظر قائم‌مقام عباس میرزا بود و میرزا ابوالقاسم، در برخی از نامه‌های خود، طرخی از صورت و سیرت او را عرضه کرده است. در فقره‌ای از یکی از مشق‌ها و مسودات، قائم‌مقام نخست، به موقعیت جغرافیای سیاسی ایران و پرمخاطره بودن آن اشاره می‌کند و آن‌گاه درباره نایب‌السلطنه می‌نویسد: این ملک مختصر را که از سه طرف بحر و بر با روم و روس مجاور است و جمیع اوضاعش با دیگر ممالک مغایر، مالک‌الملکی چنین باید، رزم خواه و نه نزم خواه، نامجو و نه کامجو، چنان‌که این وجود مسعود به نانی قانع است و عزمش به جهانی قانع نیست. چیت و کراس می‌پوشد و لعل و الماس می‌بخشد. فتح و نصرت خواهد و عیش نخواهد، نای جنگش به کار است، نه نای و جنگ. اگر از کلک جهانش حاصلی است، همین راحت خلق است و زحمت خود، دادن گنج و بردن رنج. خلاف ملوک سایر جهان که گاه وحشیان را صید کنند و گاه سرکشان را قید، حضرتش را اگر صیدی است، قلوب است و اگر قیدی است، همان گفتار نیک است و کردار خوب.^{۳۲}

نامه دیگری از نایب‌السلطنه به میرزا محمدعلی آشتیانی مستوفی مامور مصالحه با دولت عثمانی به دنبال شکست چوپان‌اوغلی سردار عثمانی به قلم قائم‌مقام در دست است که در آن به برخی از نکته‌هایی که تا این جا در بحث از بینش سیاسی میرزا ابوالقاسم گفته‌ایم، اشاره‌های جالب توجهی آمده است.

فرستادگان دولت ایران در جریان سفر به روسیه در سال ۱۲۸۳

سیاست خارجی هر کشوری ادامه سیاست داخلی آن است و هیچ دولت در درون نابسامانی را نمی‌شناسیم که سیاست خارجی خردمندانه‌ای داشته باشد.

گزینش و فرستادن سفیران نخستین گام یک سیاست خارجی خردمندانه است، زیرا

زیرا فرستاده سیاسی نماینده مصالح دولت است و چنان‌که گذشت، تنها

۹

فرستادگانی می‌توانند نماینده «صلاح دولت» باشند که منافع خصوصی آنان عین مصالح عالی دولت متبوع باشد.^{۳۳} آن‌گاه که عباس میرزا فرزند خود خسرو میرزا را برای عذرخواهی از امپراتور به روسیه گسیل داشت، از آنجا که «یک نوع خودسری و خودپسندی» در او سراغ داشت، او را «وکالت مطلقه» نداد. از نظر تشریفات سیاسی، فرستادن خسرو میرزا به عنوان ریاست هیات ایرانی از این حیث لازم بود که هیات به حضور امپراتور روسیه بار می‌یافت و نظر به اهمیت موضوع می‌بایست نماینده‌ای از خاندان سلطنت در راس آن قرار می‌گرفت، اما نماینده راستین دولت ایران جز محمدخان امیرنظام نبود.

میرزا محمدعلی آشتیانی فرستاده دولت ایران در نامه‌ای که در دسترس ما نیست، با تعریف از خردمندی و کاردانی سرعسکر اوزن‌الروم که از طرف دولت عثمانی مامور مذاکره بود، به عباس میرزا نوشته بود که او «مردی دانا و عارف و واقف است». قائم‌مقام در پاسخ به آشتیانی به دلایلی که موجب گزینش او در این امر خطیر شده بود، اشاره می‌کند و می‌نویسد: چنان نیست که وکیلی که ما از این دولت فرستاده باشیم، نادان و جاهل و غافل باشد. آن عالیجاه که او را به آن شدت عالم به آداب مناظره و استاد در فنون محاوره دیده و دانسته است، این مطلب را نیز بداند که اگر ما پایه آن عالیجاه را در همین علوم و فنون دون پایه او می‌دیدیم و بهتر و برتر نمی‌دانستیم، با وکالت مطلقه نمی‌فرستادیم.^{۳۴}

همین طور میرزا محمدعلی آشتیانی در نامه خود نوشته بود که «سرعسکر به هرچه ماذون است، ناطق است و از هرچه ماذون نیست، ساکت.» قائم‌مقام در پاسخ این گفته میرزای آشتیانی که در واقع کسب تکلیفی از دولت متبوع خود برای مذاکره است، به مورد مذاکره با روسیه در باب طلش و قزاق‌ب اشاره می‌کند که «یرملوف با آن‌که اختیاراتنامه» آن دو را «در بغل داشت، چون از صدر چندان مبالغه و اصرار نشد» و افزون بر این قائم‌مقام نیز به جنگجویی متهم و از کار برکنار شد، «همین سخن» – یعنی عدم اذن به برخی امور – «را اش‌د بر این تحویل داد و هیچ چیز دیگر نداد و مراجعت کرد.»^{۳۵}

قائم‌مقام از این مورد خاص حکمی کلی در سیاست خارجی استنتاج می‌کند و به میرزا محمدعلی یادآور می‌شود که رسم سفارت جز این نباید باشد و «هر نوکری که از دولتی مامور چنین خدمتی شود، رسم و قاعده این است که همین طور حرف بزند و غیر این نگوید و نکند» و از او می‌خواهد که «آن عالیجاه هم باید به همین سیاق خود را به سرعسکر بشناساند.»

معنای این سخن آن است که نماینده ایران باید برابر اوضاع و احوال آنجا که لازم باشد، به بهانه ماذون نبودن سکوت کرد. قائم‌مقام در آغاز نامه به گونه‌ای که گفته شد، به صراحت به فرستاده نایب‌السلطنه عباس میرزا نوشته بود که او «وکالت مطلقه» دارد و بدیهی است که وارد کردن این قید اخیر با «وکالت مطلقه» میرزا محمدعلی آشتیانی سازگار نیست.

قائم‌مقام در دنباله همین قید، به نکته‌ای بسیار پراهمیت در اندیشه سیاسی اشاره می‌کند و می‌افزاید که اما او باید «در واقع و نفس‌الامر خود را به هرچه خیر صلاح دولت قاهره است، ماذون و مختار داند.»^{۳۶} چنان‌که گفتیم، در بینش سیاسی قائم‌مقام اصل در عمل دیوان تأمین صلاح دولت است و بنابراین میرزای آشتیانی در محدوده تأمین صلاح دولت وکالت مطلقه دارد، اگرچه طرف مذاکره

ناید از وکالت مطلقه نماینده ایران اطلاعی داشته باشد تا دست او برای سکوت باز باشد. نماینده ایران باید مانند طرف عثمانی دست خود را بسته نشان دهد، اما بداند که دست او باز است. در سیاست، به ویژه در سیاست خارجی، واقع و نفس‌الامر عین ظاهر امور نیست؛ آن قلمرو صلاح دولت است و این قلمرو رابطه نیروها. سیاست خارجی ناظر بر دو قلمرو تأمین صلاح دولت و تحلیل رابطه نیروها است و نماینده سیاسی، درمعنای دقیق آن باید چشمی به این و چشمی دیگری به آن داشته باشد تا بتواند صلح دولت را در محدوده رابطه نیروها تأمین کند. تمایزی که قائم‌مقام در این مقام، میان واقع و نفس‌الامر و ظاهر میان بود و نمود، وارد می‌کند، از اصول بینش سیاسی او است و به این اعتبار باید او را نخستین راجل سیاسی دوران جدید ایران به شمار آورد. این تمایز میان واقع و نفس‌الامر و ظاهر امور در سیاست از ویژگی‌های میدان رابطه نیروها و قدرت سیاسی در دوران جدید است و التفات قائم‌مقام به این نکته باریک و دقیق مبین این امر است که بینش سیاسی قائم‌مقام پیوندهایی با اندیشه سیاسی جدید داشته است. این مطالب را می‌توان از آنچه قائم‌مقام در پایان همان نامه بار دیگر به تصریح و تبیین، آورده است، دریافت. او خطاب به میرزای آشتیانی در بیان اصل بینش سیاسی خود می‌نویسد که «بر آن عالیجاه معلوم باشد که ما همیشه همه‌جا صلاح کل را منظور می‌کنیم نه صلاح خود را.» پس در سیاست اصل و ضابطه درستی هر عملی صلاح کل است و معیار تمیز میان ننگ و نام نیز جز این اصل نیست. قائم‌مقام این نکته ظریف را نیز می‌افزاید که «ارباب ننگ و نام از هیچ چیز نباید برترسند، مگر از زبان عوام و ما اگر از این فقره احتیاط کنیم، ننگ ما نخواهد بود.»^{۳۷} ضابطه تمیز ننگ و نام در قلمرو سیاست، ننگ و اخلاق خصوصی‌که تأمین صلاح دولت است. طرفت‌ها و پیچیدگی‌های قلمرو قدرت سیاسی نسبتی با سطح نازل شناخت و دریافت‌های عوام‌که به دانش واقع و نفس‌الامر مناسبات سیاسی جاهل‌است و ضابطه ننگ و نام را اخلاق خصوصی می‌داند، ندارد. غوغائیان عوام را با ضابطه اخلاق خصوصی – که البته، به آن عمل نمی‌کنند – می‌آشوبند و هیچ راجل سیاسی که باید تنها با رعایت ضابطه صلاح دولت عمل کند، نمی‌تواند از دریافتان ذ عوام به‌ویژه اوباش طرفی ببیند. در سیاست از زبان عوام زبان‌های بسیاری می‌تواند تولد یابد و باید احتیاط را از دست نداد تا بتوان «صلاح کل را منظور» کرد، به «ننگ یا به نام.»

این نامه قائم‌مقام یکی از پخته‌ترین، دقیق‌ترین و استوارترین نامه‌های میرزا است و او توانسته است در نهایت صلابت، ترکیبی بدیع از صورت نثر روان با مضمونی یکسره نوآئین فراهم آورد. وانگهی به مقیاسی که در خواندن سطرهای نامه پیش می‌رویم، اندیشه سیاسی قائم‌مقام و بیان میرزا اوجی بی‌سابقه می‌گیرد. گفته بودیم که زبان میرزا ابوالقاسم ذوالفقار اوست و هر عبارتی از نوشته او همچون تیغی آب‌داده است که بر فرق دشمن فرود می‌آید. قائم‌مقام در هیچ نامه‌ای صریح‌تر از نامه مورد بحث به این موضوع اشاره نکرده است. به دستور شاه، میرزا محمدعلی آشتیانی اجازه نداشت در باب زهاب محل دست‌نزدن ایل بابان و ولایات شهر زور، کوی و حریر، در کردستان بینش سیاسی به زبان دولت ایران انجام دهد، اما عباس میرزا و قائم‌مقام می‌دانستند که رابطه نیروها به نفع ایران نیست و احتمال دارد «صرف و تسلطی» که دولت بر آن مناطق داشت، از دست حکومت بیرون برود. قائم‌مقام می‌نویسد که نماینده ایران باید «به ننگ» امضای قرارداد مهم عهدنامه‌ای تنظیم کند که جای سخن

سیاست نامه شرق

► برای زمانی که رابطه نیروها به نفع دولت تغییر پیدا خواهد کرد، بماند، یعنی پذیرش ننگ قرارداد موقت برای به دست آوردن نامی که در آینده امکان‌پذیر خواهد شد. پیش از این که به مطالب دیگر این نامه مهم بپردازیم، یادآوری این نکته را لازم می‌دانیم که توجه قائم‌مقام به «ننگ و نام» نیازمند بسطی است که در توان نگارنده این سطور نیست و باید پژوهشی اساسی تر درباره آن صورت گیرد. آن چه ما در اینجا می‌آوریم، با تکیه بر نامه‌هایی است که از او به دست ما رسیده است.

می‌دانیم که میرزا ابوالقاسم به لحاظ مقام خود و شرایط تاریخی حساس زمان مناسبات گسترده‌ای با فرستاده‌های برخی کشورهای اروپایی و ویژه عوامل دولت انگلستان در ایران و هندوستان داشته است. برخی از این نمایندگان سیاسی گزارش‌گفت‌وگوهای خود با قائم‌مقام را به وزارت امور خارجه کشور متبوع خود فرستاده و به نکته‌هایی از پیشش سیاسی او اشاره کرده‌اند. ما در ادامه بحث «ننگ و نام» و در تایید تفسیری که از آن به دست دادیم، فقراتی از اسناد انگلستان را از مقاله‌ای درباره «سرنوشت قائم‌مقام» از فریدون آدمیت می‌آوریم تا پرتوی بر مضمون نامه مورد بحث انداخته باشیم.

تردیدی نیست که در مذاکرات حضوری با نمایندگان دولت‌های بیگانه به ویژه آنجا که صلاح دولت ایجاب می‌کرده، قائم‌مقام با صراحت بیشتری سخن می‌گفته است و به نظر می‌رسد که بسیاری از فقرات منشآت او را باید با توجه به برخی گزارش‌های مذاکرات با نمایندگان دولت انگلستان – و البته روسیه در صورتی که اسناد وزارت امور خارجه آن کشور در اختیار باشد – مورد بحث و تفسیر قرار داد. آدمیت به نقل از گزارش ۲۵ فوریه ۱۸۳۵ کمپبل وزیرمختار انگلستان می‌آورد که نوشته بود: «اما «حقانته» تصور می‌کردیم که در «جنگ استدلال» بر قائم‌مقام فائق آیم. …»^[۵] آن‌گاه، او پاسخ قائم‌مقام را می‌آورد که گفته بود: «تا به حال اجرای مواد عهدنامه ترکمانچای را در تاسیس فتنسولخانه روس رد کرده‌ام و تا آخر نیز به هر طریقی باشد، با «مردی یا نامردی» رد خواهم کرد. چنین حقی را به هیچ دولت دیگری هم نمی‌دهیم چه برای ایران زبان بخش است. …»^[۶] در دنباله همین سخنان میرزا با بیان این که «تاسیس فتنسولخانه روس در گیلان موجب «انهدام ایران به عنوان یک ملت» خواهد شد، از نماینده انگلستان می‌خواهد که آن دولت نیز در این مورد فشاری به دولت ایران وارد نکند، زیرا این عمل انگلستان با روس‌ها که آن عهدنامه را «به زور سرسینزه» تحمیل کرده‌اند، فرقی نخواهد داشت. قائم‌مقام درباره مناسبات بازرگانی ایران با دو قدرت بزرگ منطقه می‌افزاید: «تجارت وسیله نابودی تدریجی این مملکت فقیر و ناتوان می‌شود و عاقبتش این است که بین دو شیر قوی پنجه که چنگال خود را در کالبد آن فرو برده‌اند، تقسیم خواهد شد. . . . ایران به عنوان ملت واحدی، در زیر دندان یک شیر جان به سلامت نمی‌برد چه رسد به این که دو شیر در میان باشند.

ایران تاب آنها را نخواهد آورد و تردیدی نیست که تحت استیلای قدرت آن دو از پای درمی‌آید و جان خواهد داد.»^[۶]

در جریان مذاکره‌ای که مضمون آن را از گزارش کمپبل می‌آوریم، فریزر نماینده بالمروستون وزیر امور خارجه انگلستان که برای گفت‌وگو به ایران آمده بود، حضور داشت و هم‌او، در پاسخ به صحبت‌های قائم‌مقام گفت که اعطای حق تاسیس کنسولگری به انگلستان می‌تواند پادزهری در برابر زهر کنسولگری روسیه باشد، اما به گفته فریدون آدمیت «این جواب دندان‌شکن» میرزا ابوالقاسم را شنید که «آن قدر زهر در بدن بیمار ما اثر کرده که هر آینه مراقبت نشود، مرگ آن حتمی خواهد بود و هرگاه پادزهری تند به آن برسد، نه فقط از دردش نمی‌کاهد، بلکه مرگ او را تسریع می‌کند.» قائم‌مقام این نکته را نیز افزود که اگر انگلستان علاقه‌ای به مصلحت ایران دارد، مواد عهدنامه ۱۸۱۴ را مبنی بر حمایت از ایران در صورت تجاوز کشور ثالث تجدید کند، در آن صورت ایران «نه فقط فصل مربوط به ترکمانچای را به هر تدبیری باطل» می‌کند، بلکه ما «سرنوشت ایران را به دست انگلستان» می‌سپاریم و «اداره قشون مملکت و حتی گارد سلطنتی را به عهده صاحب‌منصبان انگلیسی» واگذار می‌کنیم. معنای جزء اخیر عبارت قائم‌مقام را وزیرمختار انگلستان در گزارش خود توضیح داده است. او می‌نویسد: «وجهه‌نظر قائم‌مقام این است که انگلستان به مدد ایران بیاید تا بتواند مواد عهدنامه ترکمانچای را در ایجاد کنسولگری روس باطل کند. در این صورت به عقیده او «ایران بهترین سد بین روس و مستملکات انگلیس خواهد بود.»^[۶] این گزارش وزیرمختار آشکارا نشان می‌دهد که قائم‌مقام در عمل سیاسی خود از «ننگ و نام» و «مردی و نامردی» دریافتی مطابق با صلاح دولت در نظر داشت و بر آن بود که برای تأمین آن از هیچ کاری نباید فروگذار کرد.

اشاره‌هایی به این مطالب در نامه به میرزای آشتیانی نیز آمده است و بر پایه گزارش وزیرمختار انگلستان نیز می‌توان گفت که خود قائم‌مقام به بهترین وجهی به مضمون آن نامه عمل می‌کرده است. معنای سپردن قشون ایران به دست انگلستان و تفسیر کمپبل از آن را می‌توان با توجه به آنچه قائم‌مقام درباره گنجاندن «الفاظ مبهمه. . . . به زور میرزایی» در قرارداد با عثمانی می‌گوید، فهمید. میرزا ابوالقاسم در ادامه نامه به میرزای آشتیانی می‌نویسد: اگر خدا نخواست، دست آن عالیجاه از دامن هر چاره و گریز کوتاه‌شود، تا این حد هم اذن و اجازت می‌دهیم که الفاظ مبهمه و فقرات ذواحتمالین، در فضلی که موقع ذکر این مطلب است، به زور میرزایی و قوه انشایی گنجاند که راه سخن برای ما باقی بماند و این تصرف و تسلطی که حالا داریم، سلب نشود و از روی عهدنامه بحث بر ما وارد نیاید و این آرخالدوا و آخرالعلاج است!^[۶] و معلوم است که هر گاه طوره‌های دیگر انشاء‌لله پیش برود، البته، البته، بهتر و خوب‌تر و باشکوه‌تر خواهد بود.^[۶]

در واپسین عبارت از همین نامه قائم‌مقام پس از توضیح موضع اصولی خود در اداره بحران در مناسبات میان دولت‌ها و بیان حقوق و وظایف فرستاده سیاسی در مذاکرات این نکته را نیز می‌افزاید که «همچنین جاها است که از دست دبیر و خامه تدبیر زیاده از هزار نیزه و شمشیر توجیع خدمت می‌توان داشت.»^[۶] این عبارت کوتاه در دنباله تاکید بر معنای متفاوت «ننگ و نام» در مناسبات قدرت و این که باید با «زور میرزایی» برای حفظ «صرف و تسلط» بر دشمن بر او چیره شد، مبین این نکته اساسی در بینش قائم‌مقام است که واژه و سخن، صرف کلام و گفتار نیست، بلکه به عنوان نمود از مناسبات اجتماعی و سیاسی، شأنی از قدرت در آن نهفته است. بدین‌سان ترکیب واژه‌ها و وضع سخن، با پیچیده‌تر شدن مناسبات اجتماعی و رابطه نیروها،

دولت مدرن

نیم نگاه

نظم پایدار

در حکومت ایران به‌رغم کوشش‌های عباس میرزا و دو قائم‌مقام در دارالسلطنه تبریز، نظم و انضباطی ایجاد نشد. بیشتر کار قائم بر وجود افراد بود و آن‌گاه که رجال دولت خواهی مانند قائم‌مقام‌ها و امیرکبیرها در راس کارها قرار می‌گرفتند، نظمی ایجاد می‌شد و با بر هم خوردن نظام، نظم آنان نیز از میان می‌رفت. در چنین نظامی فرصت تربیت افراد کاردان پیش نمی‌آمد و استعدادها معطل می‌ماند. میرزا محمدعلی آشتیانی به عباس میرزا نوشته بود که «رجال عثمانی مردم فارغ‌البال و بی‌شغل و بیکارند و به تانی و تامل تربیت می‌شوند و در مکالمات دولت‌ها استادی به هم می‌رسانند»، در حالی‌که نوکرهای دولت ایران «هزار کار و گرفتاری» دارند، فرصت‌ها فوت می‌شود و تربیت رجال ممکن نمی‌شود.

به پیچیدگی بیشتر میل و نسبتی بغرنج با مناسبات قدرت برقرار می‌کند. اهل ادب که جز به صورت‌های بیان ادبی توجهی نشان نمی‌دهند و البته حتی بسیاری از اهل تاریخ و سیاست، بر حسب معمول، اهمیت نوشته‌های قائم‌مقام را به اصلاحی که او در نثر فارسی انجام داد، منحصر می‌دانند. رجل سیاسی و اهل ادبی مانند یحیی دولت‌آبادی در «خطابه‌ای پیرامون احوال و آثار میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام» به‌رغم این‌که اشاره‌های مهمی درباره پیوندهای قلم و شمشیر آورده، می‌نویسد که «به نظر من، خدمات ادبی قائم‌مقام از خدمات سیاسی‌اش ذی‌قیمت‌تر است.»^[۶] هر اراج و مقامی که صلاح قائم‌مقام در نثر فارسی داشته باشد، نمی‌توان آن اصلاح را به جنبه‌های صوری و ادبی آن فرو کاست. قائم‌مقام به عنوان رجل سیاسی، به اصلاح نثر فارسی همت گماشت و این اصلاح بیشتر از آن که صرف اصلاح صوری و ادبی نثر بوده باشد، پیکاری با بی‌معاشدن زبان فارسی بود. اصلاح او در نثر زبان فارسی از این حیث بر همه کوشش‌های نویسنندگان دیگر در همان زمان برتری دارد که میرزا ابوالقاسم توانست جان مضمونی نوآئین را در کالبد صورت زبان فارسی بدمد و با نوشته‌های خودساحتی از زبان فارسی را نمایان ساخت که با یورش مغولان از میان رفته بود. از این حیث، منشآت قائم‌مقام را باید با سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک طوسی، ترجمه کلیله و دمنه نصرالله منشی، تاریخ جهانگشای عطا ملک جوینی سنجدی، اگرچه به لحاظ صوری با گلستان شیخ مصلح‌الدین سعدی پهلو می‌زند.

در نامه عباس میرزا به میرزا محمدعلی آشتیانی، قائم‌مقام به نکته‌های مهم دیگری نیز درباره حقوق و وظایف فرستاده سیاسی اشاره کرده است.

قائم‌مقام مانند امیرکبیر رجلی کاری و کاردان بود و به گواهی نامه‌هایی که از او در دست داریم، گاهی تا نزدیک طلیع آفتاب چندان مشغول کار می‌بود که از فرط خستگی، مانند سورکار خسته‌ای که اسب عوض می‌کند، قلم عوض می‌کرد تا اندکی رفع خستگی کرده باشد. او به دوستی می‌نویسد: بحث خواهید داشت که چرا با قلم جلی نوشته‌ام؛ بلی وارد است! اما از تحریر شب‌ها تا صبح غافلید که شما در ارسی شمالی استراحت داشتید و بنده تا وقتی که مراد برای وضو بر سر حوض می‌آمد، ننشسته بودم. تغییر قلم هنگام کلال و خستگی مثل عوض کردن اسب‌های یکدک است، در طول منزل‌ها و امتداد مسافت‌ها. الان طوری بی‌خواب و بی‌تابم که اگر نه شوق شما بود، یک حرف نوشتن قادر نبودم.^[۶]

در حکومت ایران به‌رغم کوشش‌های عباس میرزا و دو قائم‌مقام در دارالسلطنه تبریز، نظم و انضباطی ایجاد نشد. بیشتر کار قائم بر وجود افراد بود و آن‌گاه که رجال دولت خواهی مانند قائم‌مقام‌ها و امیرکبیرها در راس کارها قرار می‌گرفتند، نظمی ایجاد می‌شد و با بر هم خوردن نظام، نظم آنان نیز از میان می‌رفت. در چنین نظامی فرصت تربیت افراد کاردان پیش نمی‌آمد و استعدادها معطل می‌ماند. میرزا محمدعلی آشتیانی به عباس میرزا نوشته بود که «رجال عثمانی مردم فارغ‌البال و بی‌شغل و بیکارند و به تانی و تامل تربیت می‌شوند و در مکالمات دولت‌ها استادی به هم می‌رسانند»، در حالی‌که نوکرهای دولت ایران است که «هزار کار و گرفتاری» دارند، فرصت‌ها فوت می‌شود و تربیت رجال ممکن نمی‌شود. قائم‌مقام که چندان از مشکلات دارالسلطنه تبریز و درب خانه تهران آگاهی داشت که منکر امر بدیهی نشود، نخست می‌گوید که «جناب اقدس الهی جربزه و کیاستی در خلق این جا آفریده که از تانی و آرام و تعلم و تعلیم آنها هزار بار بهتر و با نفع‌تر است»، اما این گفته مبین نظر واقعی قائم‌مقام نیست. آن‌گاه او اصل مدیریت خود را پیش می‌کشد که خود به آن عمل می‌کرد و می‌نویسد: «هر که در کارتر است، بر کارتر است و هر که بیکارتر است، بیکاره‌تر.»^[۶] قائم‌مقام در به کار گماشتن افراد در عمل دیوان، پیوسته این ضابطه را رعایت می‌کرد، اهل کاردانی و کارایی بود و هیچ بیکاره‌ای را به کار نمی‌گرفت. او از طرف ولیعهد به پسر امان‌الله خان واهی سنجند می‌نویسد: باید آن عالیجاه از این نکته آگاه باشد که در پیشگاه حضرت همایون مدار قرب و اعزاز و قرار اختصاص و امتیاز به افزودن اسباب کمال است نه فزونی سن و سال و به زور کیا است، ملک و ریاست می‌توان گرفت نه محض وراثت. بهتری پایه برتری است، نه مهتری و اکملیت موجب فضیلت خواهد بود، نه اکبریت.^[۶]

قائم‌مقام در امر استحقاق ورود به عمل دیوان چندان سختگیر بود که حتی خود و برادرش را در مرتبه‌ای نمی‌دانست که قائم‌مقامی را به استحقاق به او و وزارت ولیعهد را به میرزا موسی داده باشند و به میرزا محمدقتی آشتیانی می‌نویسد که «شاهنشاه و نایب‌السلطنه روحی فداه‌نه به استحقاق بل به رعایت حقوق پدرم و حرمت جدم، صلوات‌الله علیه، قائم‌مقامی این دولت را به من و وزارت ولیعهد را به برادرم مرحمت فرموده‌اند.»^[۶]

پیشتر گفتیم که به نظر عباس میرزا و قائم‌مقام، میرزا محمدعلی آشتیانی مردی کاردان به شمار می‌آمد و استحقاق لازم برای پیشبرد امر مذاکره با فرستاده عثمانی را داشت. قائم‌مقام در پاسخ نامه میرزای آشتیانی سبب انتخاب او به آن ماموریت خطیر را توضیح داده و وظایف او را نیز یادآوری کرده است. او در مذاکره سیاسی اطلاع از رابطه نیروها امری حیاتی است و تنها نماینده‌ای می‌تواند مصالحه‌ای به نفع دولت متبوع خود به انجام رساند که نه تنها از تعادل رابطه نیروها خیر داشته باشد، بلکه بتواند با اطلاعی که از نیروهای خودی دارد، نیروهای دشمن را نیز از زیزایی و با توجه به توازن قوای دو طرف مذاکره کند.

مشق

قائم‌مقام به میرزای آشتیانی می‌نویسد که انتخاب آن عالیجاه برای این بود که خود از ظاهر و باطن کار ما آگاه و خبردار است و عدد سپاه و مقدار استعداد و وضع ولایت و گنجایش بضاعت ما را به تحقیق می‌داند. بدیهی است که آشتیانی، پیش از عزیمت به ارزن‌الروم افزون بر این که از امکانات دولت ایران آگاهی داشت، اطلاعات بسیاری نیز از امکانات دشمن به دست آورده بود، اما او به عنوان فرستاده دولت ایران، این وظیفه را نیز داشت که از زمان ورود به قلمرو عثمانی در کار دولت عثمانی به تجسس و به گردآوری اطلاعات بپردازد. آشتیانی با ورود به ارزن‌الروم به «فرط درایت و کیاست»، باید بفهمد که «اوضاع امر آل عثمان در این سال و در این حال بر چه منوال است.» و انگهی او باید اطلاعاتی درباره سپاه، استعداد و «امداد و سواره‌اکراد آن‌ها» به دست آورد و میزان تدارکات و «ذخیره و علیق و جیره» آنان را بداند و نکته مهم این که آیا «اضطراب و انقلاب در رعیت و ولایت هست یا نیست و احتراس و احتسائی از عزیمت ما و هزیمت خود دارند یا نه؟»^[۶] با تکیه بر چنین اطلاعاتی، قائم‌مقام از میرزای آشتیانی می‌خواهد که وظیفه خود را به انجام رساند و بار دیگر با تجدید مطلع در این که مذاکره باید با تکیه بر قدرت و برای تأمین صلاح دولت باشد، در ادامه همان مطلب می‌نویسد: با بالجمله باید آن عالیجاه اینجا و آنجا را به نظر دقت ملاحظه کند و مصلحت دولت قاهره را از آن میان استخراج و استنباط نماید و از فکر عواقب امور غفلت نکند و حالا که آن عالیجاه کاری دیگر و گرفتاری دیگر ندارد و کیاست ایرانی را با فراغت عثمانی جمع کرده، هم واحد دارد و در یک فن تتبع و تمرین می‌کند، بعد از تقویم این ملاحظات. . . . هر نوع کم و زیادی که در تشخیص حدود و تفصیل عهود صلح داند، ماذون است که بکند و لازم است که هرچه می‌کند، به فرط جرات و بلندی همت بکند و اظهار تردید و تشکیک را در اثنای مهمان خطیره ریک دانند. . .^[۶]

بدیهی است که در دوره‌ای از تاریخ ایران که موضوع سخن ما است، در مناسبات میان دولت‌ها، مدار کارها بیشتر از آن که بر مذاکره باشد، بر دشمنی و جنگ بود و در واقع مذاکره و مصالحه همچون وقفه‌ای در فاصله رخنوتاک دو جنگ خونین به شمار می‌آمد. وانگهی دارالسلطنه تبریز تنها کانون نوسازی ایران ویران و اصلاحات نبود، بلکه خط مقدم جبهه جنگ با عثمانی و روسیه و به این اعتبار دریای ژرفی بود که جز خیزبازه‌های بلند بحران از آن برنمی‌آمد.^[۶] عباس میرزا و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام اگرچه تمام اصلاحات و اهل‌تدبیر حکومت بودند، اما هر یک در مقام خود نه تنها مردی جنگاور بودند، بلکه در مدیریت بحران نیز بدیضی می‌کردند و چنان که از منشآت و نامه‌های قائم‌مقام می‌توان دریافت، سلاح «قانون‌های خوب» را با صلاح «جنگ‌افزارهای خوب» جمع کرده بودند. در نامه‌هایی که قائم‌مقام در جریان جنگ‌های ایران و روس و پیامدهای آن خود یا از زبان نایب‌السلطنه نوشته است، چنان که سلطان محمود غزنوی به مناسبتی درباره بیثی از فردوسی گفته بود،^[۶] «مردی از او همی زاید» و تکرار می‌کنیم، گویی میرزا در هر واژه‌ای چنان «ذوالفقار جد» خود را تعبیه کرده است که از رگ هر عبارتی خون می‌چکد. قاعده‌ای که در کانون بیش سیاسی قائم‌مقام قرار دارد، جمع میان آن سلاح و این صلاح، خود مدیریت اصلاح طلبانه و مدیریت بحران در جنگ و پیامدهای آن و فهم این نکته اساسی است که «جنگ جز ادامه سیاست با ابزارهای متفاوت» نیست و سیاست خارجی هر دولتی در نهایت ادامه سیاست داخلی آن است. نیازی به گفتن نیست که قائم‌مقام رساله مستقلی در سیاست ننوشته، اما در منشآت و نامه‌هایی که از او در دست داریم، به هر مناسبتی اشاره‌هایی به برخی از قواعد بیش سیاسی خود آورده است. در دارالسلطنه تبریز در غیاب اندیشی سیاسی جدید، جمع الزامات دلبری در جنگ و خرد مدیریت اصلاحات امری آسان نبود، اما قائم‌مقام به فرستاد دریافتی از آن پیدا کرده بود. مفهوم بنیادین در بیشش سیاسی قائم‌مقام «صلاح دولت» است، به عنوان مفهومی ناظر بر کلیات بود که با عقل فهمیده می‌شد و همچون واسط‌العقدی سلاح را به صلاح، سیاست داخلی را به مناسبات خارجی و جنگ را به الزامات اصلاحات پیوند می‌زد.

میرزا در نامه‌ای درباره برادر خود، میرزا موسی نماینده دارالسلطنه تبریز در دربار تهران که در حضور شاه «عرضی کرده و ضربی» خورده بود، از باب عذر تقصیر آن برادر می‌نویسد که ضرب او «شاید که از انتساب اسمی است نه اکتساب رسمی» و این توضیح را می‌آورد: «مثال او را از زمره چاکران که به خدمت ثغور مامورند، واجب عینی است که امر جزبی را کلی گرفته، هر چه ببینند و شنوند بی تأمل در معرض آرند و یک دقیقه مهمل نگذارند.»^[۶] در هر مقامی رعایت صلاح دولت که از مقوله کلیات است، «واجب عینی» است و قائم‌مقام در نامه دیگری این نکته را نیز یادآور می‌شود که «کلیات خاص عقل است، جزئیات کار نفس»^[۶] و «لاجرم، در کار دیوان «واجب عینی است که امر جزبی را سخت کلی» گرفته و در تدبیر آن از ضابطه عقل پیروی کنند.

البته بدیهی است که تاکید بر این نکته در نظر پیوسته امری آسان می‌نماید، اما در رعایت آن در عمل همیشه مشکل‌ها می‌افتد، ولی جای شگفتی است که هیچ موردی در مدیریت بحران قائم‌مقام سراغ ننداریم که او آن قاعده کلی را از نظر دور داشته باشد. تکرار می‌کنیم که قائم‌مقام در عمل به دیانت «جد خود» استوار بود و مانند بسیاری از رجال زمانه با اندیشه عرفانی نیز بیگانه نبود، اما او حدود و ثغور عقل و شیع و سیاست و دیانت را مخدوش نمی‌کرد و در فهم دیانت ضابطه عقل را وارد و آن را در محدوده «صلاح دولت» تفسیر می‌کرد.

قائم‌مقام و عباس میرزا به عنوان مدیران بحران دارالسلطنه تبریز به این نکته التفات پیدا کرده بودند که «پول عصب جنگ است» و جنگ و حتی صلح با روسیه جنگ تدارک اسباب پیش نخواهد رفت. آن دو اگرچه اهل توکل بودند، اما شتر بدبو را به حال خود رها نمی‌کردند و با اقتدای به حدیث نبوی «با توکل زانوی اشتر می‌بستند. . .»

قائم‌مقام در نامه‌ای به میرزا موسی از زبان عباس میرزا به این نکته اشاره می‌کند که فتعلعی شاه در پاسخ «به استدعای تدارک و اسباب» دارالسلطنه تبریز از دربار تهران گفته بود که «اعتقاد تو به اسباب است و اعتماد ما به مسبب الاسباب» و اعتراف می‌کند که «عاقبت بر ما معلوم شد که هرچه اسباب، از توپخانه و . . . تهیه کرده بودیم، هیچ سود و ثمر نداد و هرچه شد، از فضل و رافت مسبب شد.»^[۶] تردیدی نیست که عباس میرزا و قائم‌مقام به فضل و رافت مسبب ایمان داشتند، اما قائم‌مقام در همه نامه‌هایی که درباره جنگ ایران و روس نوشته است، این قاعده کلی را می‌آورد که حتی «فضل مسبب» از مجرای تدارک «اسباب» عمل می‌کند. البته فتعلعی شاه عوام‌تر از آن بود که چنین ظرافت‌هایی را دریابد و باید گفت، به سافته ننگ چنشی که زمزن شده بود، به ریسمان مسبب الاسباب جنگ می‌زد. قائم‌مقام در این نامه که در روضان

۱۲۴۴، پس از رفع خطر جنگ سومی با روسیه در واقعه قتل گریبایدوف به دنبال آغاز جنگ روسیه و عثمانی و پذیرش عذرخواهی دولت ایران نوشته است، برای رعایت احترام شاه به درستی سخن او اعتراف می‌کند و می‌نویسد که «نیک و بد هر کار را داننده آشکار و نهان بهتر می‌داند. شاید چو اوینی، خیر تو در آن باشد. «^{۱۶} قائم‌مقام با چیره دستی، این نکته را می‌آورد که قتل وزیرمختار روسیه «اقلا بن قدر خیر و خاصیت دارد که اگر باز به فضل خدا صلحی منعقد شود، هر که به سفارت آید، این گونه جسارت نهند که در» اما این قاعده ظریف در سیاست را نیز درباره نسبت اسباب و مسبب‌الاسباب می‌افزاید که «شاید، همین مقدمه باعث شود که اولیای دولت ایران تغییری در وضع سپاه ایران بدهند و به این نکته ملتفت شوند که هرگاه همین سپاهی که بی‌نظام‌اند و موجب می‌خورند، اگر بناظماً شوند، در موجب تفاوتی نخواهد شد و در خدمت تفاوت‌ها خواهد کرد.»^{۱۷} اعتقاد شاه که بر اثر تنگ‌چشمی جز مو نمی‌دید، به فضل مسبب، بهانه‌ای برای فرار از پرداخت پول برای تدارک اسباب جنگ بود، اما قائم‌مقام در ورای فضل مسبب به پیچش موی تدارک اسباب نظر داشت و از این حیث در بخش نخست نامه با شاه همدلی نشان می‌داد که بتواند برای عمل به وجوب عینی صلاح دولت، «امر جزیی را کلی» بگیرد و سخن‌شاه را نفی کند. «جزیی» تنگ‌چشمی شاه «کار نفس» او بود، اما قائم‌مقام به اقتضای دولت خواهی در آن جزیی از زاویه «کلیات که خاص عقل است» نظر می‌کرد تا با تصحیح نظر شاه مصلحتی را رعایت کرده باشد.

فتعلی‌شاه اهل شعر و دربار تهران مکان تولید شعر میتدل بود. شاه سیاست نمی‌دانست و به خلاف رجال دارالسلطنه تبریز که «مجاهدین» صلاح دولت بودند، از «قاعدين» به‌شمار می‌آمد. او خزانه‌شاهی را برای ترتیب‌زنان بشمار حرمسرای شاهی و شاعران بسیار دربار می‌خواست و نمی‌دانست که هر بار پول تدارک اسباب نمی‌رسید، امر جنگ معطل می‌ماند و مصلحت‌ها فوت می‌شد. کارگزاران دارالسلطنه تبریز حتی برای دریافت پولی که برای تدارک اسباب جنگ نیاز داشتند، مجبور به پرداخت رشوه به میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله و دیگر اطرافیان شاه بودند. قائم‌مقام در نامه رمزی که در جمادی‌الاول ۱۲۴۳ از تهران نوشته است، به تصریح می‌گوید که «تا حالا یک هزار تومان به معتمد داده‌ام، باز هم درست به راه نیاوده . . . به سهراب . . . و سایر حرف‌زن‌ها باید داد. ندهی خراب می‌شود و ضررش به دولت شاه می‌خورد.» البته «مهر آوازها»^{۱۸} از قواعد مدیریت دربار تهران به‌شمار می‌آمد، چنان‌که قائم‌مقام در دنباله همان نامه درباره این قاعده دربار تهران و سلطنت فتعلی‌شاه یادآور می‌شود که «قاعده اینجا چنین شده است که اگر میرزا حسین طبیب بخواد یک حب به شاه بدهد که سرفه نکند، باید یک طوری با آقا مبارک بسازد والا نمی‌شوند. کار نمی‌گذرد و سرفه را می‌کند!»^{۱۹} با همه این تدبیر و تامل‌هایی که کارگزاران دارالسلطنه تبریز در کار ملک به کار می‌گرفتند، در جریان جنگ‌های ایران و روس و حتی پس از آن‌گاه می‌شد که شاه آنان را به امان مسبب رها می‌کرد و البته هر بار مهمی فوت می‌شد. قائم‌مقام در رمضان ۱۲۴۲ از جانب نایب‌السلطنه به آصف‌الدوله می‌نویسد: «آن کاری که ما می‌خواستیم بشود، وقت گذشت و اسباب نرسید و نتوانستیم با لاقل قشون و سپاه معقول تا سرحد خودمان برویم، بنشینیم»^{۲۰} زیرا جنگ «زور . . . و حکم شاهی و خزانه شاهنشاهی و همت سلطانی می‌خواهد.»^{۲۱} جنگ جدید به عنوان «ادامه سیاست با ابزارهای متفاوت» که تصویری از آن در دارالسلطنه تبریز پیدا شده بود، الزاماتی داشت که شاه و بسیاری از کارگزاران دربار تهران یکسره از آن بی‌خبر بودند. منطق این جنگ با باورهای فتعلی‌شاه که از این‌العجازی او ناشی می‌شد و اضعاف اسلامی که شعر و عرفان مبتذل سده‌های متاخر موله آن بود، نسبتی نداشت.

مدیریت بحران جز بر پایه اندیشه سیاسی منسجم ممکن نمی‌شد، همچنان‌که پایداری در برابر دشمن و تأمین صلاح دولت نیازمند گسست از مبنای «بساط کهنه» اندیشه سیاسی قدمای بود. قائم‌مقام در نامه ذیقعد ۱۲۴۰ به میرزا موسی با یادآوری مذاکراتی که در تهران با شاه داشته است، به نکته‌هایی درباره مدیریت بحران و برخی قواعد منطق رابطه نیروها اشاره می‌کند و می‌نویسد که «در باب ایلچی فرستادن این قدر [به شاه] عرض کردم که . . . درست باید ایستاد جنگ کرد و مطالبه ولایات مغضوبه‌ها را کرده و همت شاهانه گماشت و از این که جان‌ها بر سر این کار رود و پول‌ها خرج این مهم نماند، پاک نداشت.»^{۲۲} میرزاابوالقاسم در همین نامه به شاه پیشنهاد می‌کند که دولت ایران نیز مانند روسیه که کنسولی در تبریز دارد و قصد دارد کنسولی نیز برای گیلان تعیین کند، «بالیوز» یا نماینده‌ای دائمی برای اراده امور ایران به پایتخت روسیه و تغلیس اعزام دارد که گویا نخستین اشاره در تاریخ ایران به ضرورت اعزام نماینده دائمی است. شاه که مخالفتی با اعزام نماینده سیاسی نداشت، از قائم‌مقام پرسید که «پس چرا نمی‌گذاردید؟» قائم‌مقام به میرزا موسی می‌نویسد که «عرض کردم مفت نمی‌شود، پول نداریم. . . . قبله عالم . . . از حرف ایلچی . . . ساکت شدند، تا حالا هم ساکت هستیم»^{۲۳}

پیشت نیز اشاره کرده‌ایم که قائم‌مقام با اطلاعی که از رابطه نیروها داشت، با جنگ موافق نبود و آن را به ضرر منافع ایران می‌دانست، اما در عین حال بر آن بود که با آغاز جنگ، که هدفی «جز ناپودی کامل دشمن ندارد»، باید همه امکانات را برای پیشبرد آن و رسیدن به هدف جنگ صرف کرد، به شرطی که بتوان «هرچه بیشتر از روی علم و بصیرت کار» کرد،^{۲۴} یعنی از روی علم به الزامات جنگ و بصیرت سیاسی مبتنی بر منطق رابطه نیروها. قائم‌مقام با الزامات صلاح دولت و منطق رابطه نیروها، در سیاست داخلی و در مناسبات خارجی چنان آشنایی ژرفی به هم رسانده بود که به رغم پای‌بندی بر اخلاق آن را مجال ورود در میدان الزامات صلاح دولت نمی‌داد.

اگرچه او مانند مخدوم خود عباس میرزا پیوسته در رعایت اصول اخلاقی چابک بود، اما آن‌گاه که از زاویه الزامات مناسبات سیاسی در آن نظر می‌کرد، منطق صلاح دولت بر اخلاق خصوصی او اشراف داشت. میرزا در نامه ربیع‌الاول ۱۲۴۳ به کلنل جان مکدانلد وزیر مختار انگلستان می‌نویسد «دوستدار از اول به این مجادله راضی نبوده‌ام و نیستم. شما هم آن‌چه در کار مصالحه می‌گویید، درست می‌گویید فی‌الحقیقه، این، خیر هر دو دولت بلکه هر سه دولت» است.^{۲۵} وانگهی قائم‌مقام می‌دانست که «جنگ جوانان» یعنی مدعیان دروغین نخستین کسانی هستند که میدان نبرد را ترک و جنگاوران واقعی را در میدان رها می‌کنند. میرزا در جمادی‌الآخر ۱۲۴۴ با اشاره‌ای به فرار آصف‌الدوله و حسین‌خان سردار از میدان جنگ که در رازیته‌های شورای جنگ طرفدار جنگ بودند، به میرزا موسی می‌نویسد: «هر

دولت مدرن

که در جهاد سستی کند، به این سختی‌ها گرفتار می‌شود. خداروی جنگ جوانان ایران را سیاه کند که جنگ به راه انداختند و در میدان نایستاندند. دوسال است مرارت با ماست و باز راحت و فراغت با آنها.»^{۲۶} قائم‌مقام آنجا که متقاضی موجود و موانع مفقود بود، اهل جنگ نبود، اما برای تأمین صلاح دولت آماده جنگ بود و آن‌گاه که جنگ درگرفت، آن را در راس امور می‌دانست. در جریان دور دوم جنگ‌های ایران و روس زمانی که سخن از مصالحه می‌رفت، قائم‌مقام از هواداران مصالحه بود، اما لحظه‌ای از اندیشه تدارک اسباب جنگ غافل نبود.^{۲۷} او در نامه مورخ محرم با صفر ۱۲۴۳ به برادرزاده خود میرزا اسحاق می‌نویسد که باید مقدمات مصالحه را فراهم آورد، اما «در این بین هم از فکر جنگ و سرحداری غافل نباشند.» آن‌گاه او به الزامات این امر اشاره می‌کند و درباره قاعده اصلی تدارک اسباب جنگ می‌افزاید: «این فکر به پول می‌شود و قشون نه به آمد و رفت افشاری‌های آقامحمد حسن. الحمدالله اسباب هست و دولت پارچاست؛ پادشاه بر سر تخت است. حرف زن و کارکن می‌خواهد و بس! من جبان ضعیف‌النفس از این عباسیه رفتن و این سقویچ آمدن به خدا هیچ نمی‌ترسم!»^{۲۸} البته جنگ مدعیان فراوان داشت، اما آن‌چه نبود، اسباب بود و کارکن چنان‌که در نامه شعبان ۱۲۴۴ به میرزا موسی با اشاره‌ای به مصراعی از شاهنامه فردوسی، می‌نویسد که «حضراتی که بالفعل ادعای غیرت دین می‌کنند، تا بر روی قالی و مستدند و پیش دوری پولو، مثل رهام «به می‌در، همی تیغ بازی کنند» پارسال که جنگ بود، مجرب و ممتحن شدند؛ نمی‌دانم اسمال هم باز مصدق القول خواهند بود یا نه؟»^{۲۹}

در چنین شرایطی عباس میرزا و میرزاابوالقاسم در اقدام مضاعف خود از هیچ کوششی برای پیشبرد مصالحه ضمن تدارک اسباب جنگ روگنذار نمی‌کردند. عباس میرزا حتی مجلسی با حضور «حضرات فرنگی‌ها» برای رایزنی درباره امر مصالحه برقرار کرد و قائم‌مقام در نامه رمضان ۱۲۴۴ به میرزا موسی، از قول آن «حضرات» خطاب به نایب‌السلطنه نوشت که «هیچ اسباب برای تجدید مصالحه روس بهتر از این نیست که شما از یک طرف ایلچی را بفرستید و از طرف دیگر سپاه عراق و آذربایجان را نظم بدهید.»^{۳۰}

این نظر مشورتی حضرات فرنگی‌ها با دیدگاه‌های عباس میرزا و میرزاابوالقاسم سازگار بود. آن دو نیز به فراست و البته در عمل دریافته بودند که در همسایگی با دولتی نیرومند حتی در زمان صلح نیز نباید از تدارک اسباب جنگ غافل بود، اما این نکته را از دیداری همان حضرات فراگرفتند که «فرنگی به آسانی تن به جنگ با دولت با استعداد نمی‌دهد؛» «محتاط‌تر از جنگ کل عالم اند، اما ضعیف که ببینند، [مانند روس‌ها] با این قرضی که در جنگ با عثمانلو به هم رسانده‌اند، یقیناً تکلیف خواهند کرد.»^{۳۱} به تعبیر قائم‌مقام «راه‌رفتن» با روس‌ها امر آسانی نبود، به‌ویژه این‌که دولت ایران نه در داخل وضع بسامانی داشت و نه می‌توانست همه اسباب جنگ را تدارک ببیند. در همان نامه میرزا می‌نویسد که «حیرتی داریم که با این همسایه چطور راه برویم و چگونه درمان این درد فرماییم؟» و آن‌گاه از قول حضرات فرنگی می‌افزاید که «رفع حیرت. . . وقتی می‌شود که دولت ایران صاحب قشون و توپخانه و تدارک و شوق» با توپخانه نامضبوط و فورخانه ناموجود و در وضعی که قشون بی‌تدارک بی‌سیورسات ایران قرار دارد، «محال است که روس هوس» ایران نکند، «انگلیس تقویت» ایران کند و عثمانلو اتفاق با آن دولت را «منشاء اثر بداند»، اما برعکس به گفته فرنگی‌ها «اگر این طور استعداد ساختید، روس با شما خواهد ساخت، چیزی نخواهد خواست، انگلیس چیزی خواهد داد، دو فصل در نخواهد کرد. عثمانلو موافقت شما را به جان خریدار خواهد شد و در ضمن صلح روس شرط خواهد نمود که اگر روس به شما متعرض شود، با هر دو دولت بر هم زده باشد.»^{۳۲} پس در چاره‌جویی‌های ماجرای قتل گریبایدوف در ادامه رایزنی با حضرات فرنگی عباس میرزا و میرزاابوالقاسم به این نتیجه رسیدند که «هم اسباب صلح را پای کار آرند، هم از احتیاط جنگ غافل نشوند.»^{۳۳} منظور از «اسباب صلح» فرستادن فوری سفیر بود تا پیش از انجام مصالحه روسیه و عثمانی و حرکت ژنرال پاسکویویچ از تغلیس به آن شهر برسد و روسیه را در برابر عمل انجام شده قرار دهد. در این مدت نیز باید «بیکار» ننشست و به آماده کردن اسباب جنگ و قشون و سپاه پرداخت که اگر «کار به صلح نگذشت، دست روی دست نگذاریم، مثل گوسفند مسخ منتظر الذبح بنشینیم.» قائم‌مقام در دنباله همین نامه که پس از پایان رایزنی با حضرات فرنگی به میرزا موسی نوشته است، بار دیگر به نسبت پیچیده مسبب و اسباب اشاره می‌کند و می‌گوید: «فتح و شکست در دست خدای تعالی است و هر وقت شکست به سپاه ایران رسیده، از این رهگذر بوده که پیش از وقت تدارک کار را نکرده، همین که به اضطراب رسیده، خواسته دست و پای بزنند، بی‌تدارک، بی‌مشق، بی‌معلم، بی‌مهندس. یقین است با سپاهی که اینها همه را دارد، از عهده بر نمی‌توان آمد. حالا وقت باقی است، در این کار نیز دست نازک جنبائید. والسلام»^{۳۴}

قائم‌مقام در نامه رمضان ۱۲۴۴ به میرزا موسی نیز که پاسخی به «ملفوفه‌های مبارک» شاه بود مبتنی بر این‌که در صورت عدم پیشرفت مصالحه با روسیه فتعلی‌شاه به جنگ با روسیه اقدام خواهد کرد، از قول عباس میرزا می‌نویسد که فرمودند: «الحق وقتی بهتر از این وقت برای جنگ روس نیست که با عثمانلو در محاربه هستند و اگرچه در این سرحدات غالب‌اند، اما در سمت روم ایلی و قزاقگیز کارشان پیشرفت ندارد و سپاهشان به ستوه آمده و خرچشان بسیار شده، گرفتاری کلی دارند.»^{۳۵} در نامه‌هایی که از قائم‌مقام به طرف روسی درباره علاقه‌مندی ایران به مصالحه با همسایه شمالی در دست است، میرزا به هر

نیم نگاه

دودربار

رابطه نیروها میان دربار تهران و دارالسلطنه تبریز متغیرهای بسیاری را در سیاستی که می‌بایست عباس میرزا و قائم‌مقام در پیش می‌گرفتند، وارد می‌کرد که تبیین منطق آن با نظم اخلاق خصوصی و آشفته‌خیالی ناشی از عرفان مبتذل سده‌های متاخر نسبتی نمی‌توانست داشته باشد. زمانی که در رجب ۱۲۴۴ اندکی پیش از قتل گریبایدوف، قرار بود عباس میرزا و قائم‌مقام برای مذاکره درباره مصالحه با روسیه و تغییر برخی از مواد آن به سود ایران به سن پترزبورگ سفر کنند، میرزاابوالقاسم در نامه‌ای به میرزا موسی، به برخی از ویژگی‌های جغرافیای سیاسی ایران و واکنشی که دارالسلطنه تبریز می‌بایست به آن نشان دهد، اشاره کرده است. آن دو می‌دانستند که «فی‌الواقع، هرگاه چاره بعضی فصول، که در عهدنامه قبول کرده‌ایم، نشود، زندگانی در مملکت ایران مشکل خواهد شد.

مناسبتی با پیش کشیدن اصول حسن همجواری نظر امپراتور و کارگزاران دولت روسیه را برای مصالحه‌ای عادلانه

جلب و بر مراتب ضرورت صلح طلبی ایران تأکید کرده است. او در این نامه‌ها به تصریح می‌گوید که ایران طعم تلخ دشمنی با روسیه و مزه شیرین دوستی با آن دولت را چشیده است»^{۳۶} و از این رو، علاقه‌ای به از سر گرفتن دشمنی با همسایه شمالی ندارد، اما قائم‌مقام و مخدوم او عباس میرزا می‌دانستند که در دوران جدید، جنگ و صلح نسبت پیچیده‌ای با یکدیگر دارند. هم‌چنان‌که هیچ جنگی نمی‌تواند لاجرم به نسلب ختم نشود، هیچ صلحی نیز وجود ندارد که مقدمه جنگی دیگر نباشد. قائم‌مقام در نامه مورخ ۲۵ ذیحجه ۱۲۴۲ از قرارگاه شاه به آصف‌الدوله می‌گوید که عباس میرزا در نامه‌ای به حسن‌خان سالار پسر آصف‌الدوله نوشته بود که «فکری در نظر داریم!^{۳۷} و شاه که از میرزاابوالقاسم پرسیده بود «این فکر چه خواهد بود؟» او پاسخ داده بود، «پیشنهادی در ضرب‌زدن روس دارند.» «فتعلی‌شاه، در جهل به نسبت پیچیده صلح و جنگ، می‌گوید که «یک طرف، از صلح می‌گویند و یک طرف، سر جنگ دارند.» قائم‌مقام در پاسخ شاه، نظر او را به این نکته جلب می‌کند که «تا متارکه نشود، در دولت‌ها عیب ندارد» که از صلح سخن بگویند و اسباب جنگ فراهم آرند.^{۳۸} در مناسبات میان دولت‌ها تا از جنگ و صلح گریزی نیست، اما بدیهی است که هر دولتی، آشکارا از صلح سخن می‌گوید و در نهان خود را برای جنگ آماده می‌کند. در همان نامه مورخ رمضان ۱۲۴۴ به میرزا موسی قائم‌مقام می‌نویسد که در ملفوفه شاه حکم شده بود که این عزم جنگ را از همه کس پنهان بدارند، روس و انگلیس و آذربایجانی، همه، قرار کار را بر صلح داندت تا دشمن به فکر کار این طرف نیفتند، سپاه و استعداد کلی به این سرحدات نفرستد و هم‌چنان در خواب غفلت بماند تا عساکر رکاب همایون در این مملکت مجتمع شود و یک بار، متوکلا علی‌الله اقدام به کار کنند.^{۳۹}

عباس میرزا که دریافتی درست از نسبت پیچیده جنگ و صلح داشت، «این فرمایشات ملوکانه» را از «واردات غیبی و الهامات الهی» دانسته بود و میرزاابوالقاسم نیز با نقل این مطلب می‌نویسد که کارگزاران دارالسلطنه تبریز نیز «بر قوت امر و فرمان عمل کرده، هنگامه صلح و دوستی را با روسیه گرم‌تر» گرفته‌اند.^{۴۰} با تأکید بر تدارک اسباب جنگ ضمن «گرم‌تر گرفتن هنگامه صلح» به معنای آن است که دنها با گرم‌نگاه داشتن تنور جنگ و تدارک اسباب جنگ می‌توان هنگامه صلح را گرم‌تر گرفت. در ریافت عباس میرزا و قائم‌مقام از این نسبت پیچیده تدارک اسباب جنگ و فراهم آوردن مقدمات مصالحه از تصور درست آنان از وضع جغرافیای سیاسی ایران در همسایگی با روسیه و عثمانی، رابطه نیروها در داخل و تحلیلی از مناسبات با قدرت‌های بزرگ جهانی ناشی می‌شد و آنان به این نکته ظریف در الزامات همجواری با روسیه پی برده بودند که انتظار روزهای بهتر در مناسبات با آن قدرت متجاوز خیال‌خامی بیش نیست.

قائم‌مقام در نامه‌ای از زبان عباس میرزا به میرزا موسی، به این نکته زخلاف آمد عادت اشاره می‌کند که «در همسایگی روس خبر خوش نمی‌توان یافت»، زیرا «جنگ‌شان بلاست و صلح‌شان بالاتر!» از غفلت و بدتر از آن از تغافل، ضررهای جبران‌ناپذیری به مصالح کشور وارد خواهد شد. قائم‌مقام، در دنباله همان مطلب می‌نویسد که «بد نزدیک شده‌اند و بد بهانه‌جویی هستند. تا اندک غفلت شود، فوراً رخنه کلی به هم می‌رسد که زیان و ضررش زیاد از این ضرب‌های شفقانه و ستم ظریف‌های اهل زمانه است.»^{۴۱} این جغرافیای سیاسی پرمخاطره و تعادل‌ناپایدار مناسبات سیاسی با قدرت بزرگ و البته رابطه نیروها میان دربار تهران و دارالسلطنه تبریز متغیرهای بسیاری را در سیاستی که می‌بایست عباس میرزا و قائم‌مقام در پیش می‌گرفتند، وارد می‌کرد که تبیین منطق آن با نظم اخلاق خصوصی و آشفته‌خیالی ناشی از عرفان مبتذل سده‌های متاخر نسبتی نمی‌توانست داشته باشد. زمانی که در رجب ۱۲۴۴ اندکی پیش از قتل گریبایدوف، قرار بود عباس میرزا و قائم‌مقام برای مذاکره درباره مصالحه با روسیه و تغییر برخی از مواد آن به سود ایران به سن پترزبورگ سفر کنند، میرزاابوالقاسم در نامه‌ای به میرزا موسی، به برخی از ویژگی‌های جغرافیای سیاسی ایران و واکنشی که دارالسلطنه تبریز می‌بایست به آن نشان دهد، اشاره کرده است. آن دو می‌دانستند که «فی‌الواقع، هرگاه چاره بعضی فصول، که در عهدنامه قبول کرده‌ایم، نشود، زندگانی در مملکت ایران مشکل» خواهد شد.^{۴۲} بنابراین می‌باید در حد امکان با توسل به هر وسیله‌ای دست روسیه را کوتاه می‌کردند. هدف از مسافرت عباس میرزا و قائم‌مقام «تغییر برخی فصول و شروط این عهدنامه» بود که به گفته میرزاابوالقاسم «هرگاه تغییر نکند زندگانی حرام است و دائم اوقلات‌ها تلخ است.» زیرا از آن رو که روسیه در هر یک از ولایات ایران کنسولی داشته باشد، «چه مفاسد بروز خواهد کرد و چه مرارت‌ها عاید خواهد شد.» قائم‌مقام در همین نامه از فرارسیدن موعد پرداخت دو کرور باقی‌مانده از خسارت‌های عهدنامه ترکمانچای سخن به میان آورده و گفته است که در دارالسلطنه تبریز پولی نمانده است، شاه آن مبلغ را نخواهد پرداخت و گرفتن آن از مردم نیز ممکن نیست. آن‌گاه او به نکته‌ای اشاره می‌کند که به ظاهر به باورهای اخلاقی و دینی او باز می‌گردد و می‌نویسد که اگر آن دو کرور به موقع پرداخت نشود، «چنین تصور می‌کنند که ایرانی در وقت تنگ‌تدبیر کار می‌کند، همین که کارش گذشت و فراغتی یافت، فراموش می‌کند، مغرور می‌شود، به تعهد خود عمل نمی‌کند.»^{۴۳} از مضمون دیگر نامه‌های قائم‌مقام که به دست ما رسیده است، می‌دانیم که عباس میرزا و میرزاابوالقاسم از هر بهانه‌ای برای عدم پرداخت یا تا خیر آن استفاده می‌کردند، چنان‌که قائم‌مقام به عنوان مثال، درباره اصرار طرف روسی برای دریافت بخشی از خسارت و بهانه‌ای که او برای عدم پرداخت می‌آورد، به بهرام میرزا می‌نویسد: «فدوی، آخراًامر، گشتم این روزهای تعزیه‌هی توانم به شما جواب بدهم، باید بماند بعد از عاشورا»، اما در دنباله همان مطلب می‌افزاید که «مراد از تعویب آن بود که [به] ضح خوش پای ایلچی انگلیس را به میان بیاوریم، بلکه، انشالله به همین پنجاه هزار تومان. . . بگذرد.»^{۴۴} ملاحظات به ظاهر اخلاقی قائم‌مقام از این واقعیت رابطه نیروهای سیاسی ناشی می‌شد که «همسایه پرزور» است و باید با تظاهر به رعایت اصول اخلاقی هر بهانه‌ای را برای مداخله از دست او گرفت.

➡ **قائم مقام** می‌نویسد: «دیگر معلوم است که همسایه پرزور هرگاه کسی را این طور بجا بیاورد، چه نوع رفتار خواهد نمود. ^{۱۱۲} مجموعه اشاره‌های قائم‌مقام به نسبت‌های پیچیده در مناسبات سیاسی، که به تفاریق در منشآت و نامه‌های او آمده، ناظر بر این اصل در بیشش سیاسی میرزاابوالقاسم است که در مناسبات با دیگر دولت‌ها تأمین صلاح دولت یگانه معیار سیاست است. جنگ، به عنوان «ادامه سیاست با ابزارهای متفاوت» و سیاست خارجی، به مثابه ادامه سیاست داخلی، از این حیث در بیشش سیاسی قائم‌مقام از جایگاهی پراهمیت برخوردار است که از شرایط تاریخی که ایران در «آستانه» دوران جدید قرار گرفته بود و در همجواری با سه قدرت عثمانی، روسیه و انگلستان ایستادن در آن «آستانه» و تأمین صلاح دولت با صرف صلح طلبی ممکن نمی‌شد. عباس میرزا و میرزاابوالقاسم به هر مناسبتی، در جنگ و در صلح، به مردی یا نامردی، به ننگ یا به نام، برای حفظ تمامیت ارضی ایران بر تأمین صلاح دولت تأکید کرده‌اند. قائم‌مقام، در دستورالعمل علیچاه نظرعلی‌خان در ۱۲۴۰ قاعده تسلیط و ید را— که منافع ایران را تأمین می‌کرد— در تعیین قلمرو سرزمین ایران جاری می‌داند و می‌نویسد که «مملکت ایران چون مال شاه ایران است و تصرف شاه ایران کلاً در مال و ملک خودش ظاهر است و کف خاکی از این تصرف بیرون نیست. . . و به این حساب در هر جای موغان یا جای دیگری از این سرحدات اگر آدم دولت ایران هیچ عبور نکرده، یا خراب و بایر باشد، همین که از دولت روس تصرفی در آن نشده، مال این طرف است» و می‌افزاید که از آنجا که تصرف ایران ثابت است، «دلیل و بینه نمی‌خواهد»، برابر مدلول قاعده البینه علی‌المدعی، دولت روسیه باید «بینه و شاهد» بیاورد. این که ما ملک ایران را بایر گذاشته و ساکنان آنجا را کوچانده‌ایم، دلیل نمی‌شود که «از تصرف ما بیرون رفته باشد. ^{۱۱۳} تکرار می‌کنیم که عباس میرزا و میرزاابوالقاسم جنگاورانی صلح طلب بودند، در صلح اسباب جنگ فراهم می‌آوردند، از همه امکانات صلح‌آمیز برای رسیدن به صلحی عادلانه سود می‌جستند، اما هرگز جنگ را فراموش نمی‌کردند. قائم‌مقام با اقتدای به میرزا بزرگ قائم‌مقام اول در مناسبات با عثمانی پیوسته بر پیوندهای دینی و فرهنگی با ترکان تأکید داشت و چنان‌که از مضمون نامه‌های چندی که از او در آبان‌ماه اختلافات دو کشور در دست داریم، می‌توان دریافت این نکته را به یادآوری می‌کرد که «از سرگیری جنگ میان دو دولت مسلمان جز به سوی دیگر قدرت‌های منطقه تمام نخواهد شد. قائم‌مقام در نامه‌ای به رثوف پاشا اولی‌ارزن‌الروم می‌نویسد که مانند «والد مرحوم» اهتمامی تمام به حفظ صلح «میان دو دولت اسلام» دارد و «تخلف از ساقفه و طریقه او نکرده» است تا این «موافقت و اتحاد باعث کوری چشم حسود دولت جاوید بنیاد باشد»، اما نظر رثوف پاشا را به این نکته نیز جلب می‌کند که طرف عثمانی «پیغام‌های دوستانه . . . و اعلام‌های مصلحانه» را به خطا «دلیل ضعف و فتور دولت جاویدمدار» می‌داند. او پیغام‌های دوستانه را از این حیث ارسال کرده‌ایم که «وقت بسیار تنگ است» و اگر «تعطیل در این امر نشود، عن قریب، خون‌های ریخته خواهد شد» و می‌افزاید که از هر طرف خون ریخته‌شود، «خون مسلمان است و خلاف رضای خاتم‌پیغمبران. ^{۱۱۴} میرزاابوالقاسم در امر پرمخاطره سیاست هیچ سخنی را از سر بازپچه نمی‌گفت و پیغام‌های صلح او با پشتوانه تدارک اسباب جنگ ارسال می‌شد. قائم‌مقام در نامه مورخ ربیع‌الثانی ۱۲۴۳ از زبان عباس میرزا به فتحعلی‌خان رشتی، که پس از فتح تبریز و ورود ژنرال پاسکویچ به این شهر مامور مذاکره با سردار روسی بود، به نکته‌های دیگری درباره نسبت پیچیده مامور صلح اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که گاهی «تکلیف . . . و اگر «تعطیل در این امر نشود، عن قریب، خون‌های ریخته خواهد نیست، در مدت کم مطالبه می‌شود و در جنگ، آن چه هست، همان را باید داد.» قائم‌مقام در سبب ترجیح تحمل جنگ به تکلیف صلح، که در صورت سطحی بیان شده است، می‌آورد که «در جنگ، اگرچه بی‌صرفه باشد، لیکن اقلاً تکلیفی فوق طاقت در میان نیست. « طرف روسی، با تکلیف صلح، فوق طاقت در مدت قلیل» می‌خواهد که امری عظیم است و به گونه‌ای تکلیف صلح می‌کند که «اولیای دولت علیه‌حکمین جنگ را آسان‌تر از قبول تکلیف صلح» می‌داند. ^{۱۱۵} آن‌گاه قائم‌مقام واپسین سخن را نیز می‌افزاید که این مراتب را ما برای گذشتن کار صلح می‌نویسیم. در این راه می‌داند که هر کس هر چیز آسان‌تر است، آن را انتخاب می‌کند. بعد از آن که قبول تکلیف صلح مشکل‌تر شد، اگر فرضاً استعداد جنگ هم نباشد، هم چاره جز جنگ و زحمت‌بندگان خدا چه خواهد [بود]. مشهور است :

غریق ارچه نمی‌داند شنایی زند تا می‌تواند دست و پای ^{۱۱۶} باری، تدبیر جنگ و تدارک اسباب آن به گونه‌ای که از منشآت و نامه‌های قائم‌مقام اشاره‌هایی به آن می‌آوریم، مهمی بود که در دارالسلطنه تبریز بر عهده عباس میرزا و میرزاابوالقاسم گذاشته شده بود. آن در خط مقدم جبهه نبرد با سپاهیان روسی، در رویارویی با سیاست‌تجارتگرانه و سلطه طلبانه همسایگان شمالی و جنوبی و در پیکار با دبسیسه چینی‌های دربار تهران و بی‌رسمی‌های شاه و کارگزاران دربار او اگرچه، در برابر دشمن، حلاج‌وار، صورت‌به‌خون می‌شستند، اما از دو سو «ضرب» می‌دیدند و جز در نامه‌های خصوصی دم بر نمی‌آوردند. دربار تهران همه تیرهایی را که در ترکش داشت، نثار عباس میرزا می‌کرد. کار به جایی رسید که قائم‌مقام در نامه مورخ رمضان ۱۲۴۲، اندکی پس از شکست گنجه، از زبان نایب‌السلطنه به معتمدالدوله نوشت «به خدا که هرگاه ما این طوره‌ها را به خواب می‌دیدیم، هرگز پامیان را میان این کار نمی‌گذاشتیم! ^{۱۱۷} و این عبارت کوتاه را در باره‌ها عبرت عباس میرزا افزود که «انصاف بده! یک تن تنها و چند شهر خراب و در میان زد و خورد روس و طعن و ضرب ایران چه کنیم؟ ^{۱۱۸} در این نامه اشاره‌ای به این نکته آمده است که سال پیش، عباس میرزا با سپاهیان خود تا دروازه‌های تفلیس پیش رفته بود، اما با مرگ فرمانده عملیات محاصره آن شهر به نتیجه مطلوب نرسیده بود، ولی شاه، که مشکلات کار را در نمی‌یافت، «فحش و دشنام» نثار عباس میرزا کرده بود که در نامه اشاره‌ای به آن آمده است. پاسخ نایب‌السلطنه این بود که «روس این قدر قاهر و قوی نیست که مردم شهرت می‌دهند»، اما بر اثر بی‌مبالائی شاه و دربار تهران «کار به قاعده و رویه» ممکن نمی‌شود و «اسباب کار به وقت» نمی‌رسد. سال پیش سپاهیان روس «از پاکو و قبه دررفتند» و «فضای آسمانی بود» که سردار قشون ایران، امیرخان «به شهادت رسید» و «قشون برگشت. ^{۱۱۹} موضع شاه و دربار تهران در قبال امکان صلح و ادامه جنگ روشن نبود؛ عباس میرزا به شرط فراهم شدن

نامحبت

نامه

شرق

دولت مدرن

اسباب، پایداری در برابر سپاه روسیه را ممکن می‌دانست، از معتمدالدوله می‌خواست «جواب رقیمه را زودتر، راست و پاک» به او بنویسد تا «بدانیم که امر صلح یا جنگ این دشمن را امسال از ما می‌خواهند» و «یک بار هم به عرض‌های ما چندان اعتبار می‌فرمایند که خدمت خودشان از پیش برود یا نه؟ ^{۱۱۴} شاه، که نه سیاست می‌دانست و نه از مناسبات میان دولت‌ها بویی برده بود، برای تن زدن از تدارک اسباب به اختلاف‌های درونی حاکمیت روسیه و عزل برخی از سرداران روسی دل بسته بود، اما قائم‌مقام در رمضان ۱۲۴۲ از زبان عباس میرزا که با «فقطی‌خوراک و گرانی نرخ و خالی بودن انبارهای قلعه‌ها و شهرها» دست به گریبان بود، ^{۱۱۵} به آصف‌الدوله می‌نوشت که «بعد از آن‌که ایروان رفت، آذربایجان ماند و همین که آذربایجان نماند، عراق به کاری بر نمی‌خورد. « پس تا فرصت یکسره از دست نرفته است، فکری باید کرد «که کار از دست نرود» و خلاصه این‌که «امروز، وقت تعطیل نیست. اگر تعجیل وقتی دارد، حالا است و بس! ا هرچه تا حال تأخیر و اغفال شد، بس است.» زیرا کار از قول ما گذشت که باور نکنید؛ به فعل روس رسید که نمی‌توان باور نکرد.» قائم‌مقام این‌نامه را زمانی می‌نوشت که سپاهیان روسی از سه جبهه به «مملکت گبری» می‌آمدند، در حالی‌که شاه به نزاع امپراتور روسیه با برادر خود و به نشانه‌هایی چشم دوخته بود که می‌بایست «از پرده غیب‌ظهور» می‌کرد، اما به گفته قائم‌مقام «هیچ عقلی باور» نمی‌کرد و «هیچ عاقلی گمان» نمی‌برد. ^{۱۱۶} قائم‌مقام در همان نامه خطاب به آصف‌الدوله فرزند دیگر شاه و برادر عباس میرزا می‌نویسد :

اقلآ آن جناب که در پایه وزارت اعظم و بر سایر احرارباب مصلحت مقدم است و در مهمات ما و امور این سرحد دخالت کلیه وکالت خاصه دارد، باید گوش به این سخنان نکند و به امید این موجبات پشت به بالش آسایش ندهد. فکری باید بکند که امروز به کار آید. توپ و تفنگ هند و امداد لندن و مساطت صلح عثمانی و انگلیس به کار امروز نمی‌آید. . . امروز که دشمن از دو طرف به دو قلعه و از یک طرف رو به ولایت بی‌قلعه می‌آید، دامن همت بر کمر باید زد و از پول و قشون و توپ و تفنگ مضایقه نکرد و ایستاد و زد و خورد و به فضل خدا دشمن را از پیش در کرد و از او هیچ لطمه و صدمه پاک نکرد. ^{۱۱۷}

«آمیزش» قائم‌مقام و رجال دارالسلطنه تبریز با شاه و کارگزاران دربار تهران پیوسته، «الفت موج و کنار» بود. میرزاابوالقاسم که «ضرب خورده» عمل دیوان بود و «ضرب خورده» در آن بسیار دیده بود، «از کار خونخوار» توصیف می‌کرد و مانند خواجه نظام‌الملک پیش از او از تبار وزیران «نهاد» به‌شمار می‌آمد. سبب این‌که در سخنان تاریخ‌نویسان دوره قاجار در توجیه قتل قائم‌مقام و امیرکبیر مطلب قابل‌اعتنایی وجود ندارد، این است که در فقدان‌اندیشه تاریخی، آنان تصور روشنی از تنش‌هایی که در تاریخ دوره اسلامی ایران میان دو نهاد سلطنت و وزارت وجود داشت، پیدا نکردند. در این دوره، سلطنت عمده‌ترین نهاد نظام سیاسی ایران به‌شمار می‌آمد، اما در دوره‌های کوتاه‌هی وزیرانی نیز با به عرصه وجود می‌گذاشتند که کوشش می‌کردند وزارت را به عنوان نهادی در کنار سلطنت، اما در استقلال نسبی از آن به نهاد متولی حوزه مصلح «ملی» تبدیل کنند. چنین کوشش‌هایی به‌ویژه با خواجه‌نظام‌الملک طوسی در فرمانروایی سلجوقیان و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در صر مغولان آغاز شد. در دوره قاجاریه نیز قائم‌مقام و امیرکبیر با دریافت ویژه‌ای که از جایگاه نهاد وزارت پیدا کرده بودند، کوشش کردند حوزه وزارت را به عنوان نهادی مستقل از نهاد سلطنت سامان دهند. میرزاابوالقاسم و میرزا تقی‌خان‌که در آغاز دوران جدید تاریخ ایران به فراست، به برخی از ویژگی‌های ظریف، اما پیچیده سیاست جدید التفتات پیدا کرده بودند، جدایی و استقلال نهاد وزارت از سلطنت را از الزامات اصلاح اساسی نظام سیاسی ایران می‌دانستند. کوشش‌های آن در رحل تاریخ معاصر ایران از این حیث اساسی و بی‌سابقه بود که به تعبیر نظامی عروضی، آن دو «خواجه دیری بود تا در این بند» بودند که وزارت را به عنوان نهادی جدید سامان دهند و ما از این حیث در سخن فریدون آدمیت، مبنی بر این‌که «خیال کنس طیطوسیون» از محدوده «دولت منتظم» فراتر نمی‌رفته است، پیچیدیم که معنای آن سخن امیر را باید با توجه به تحولی در نظام سیاسی ایران دریافت که در دوره قاجار با قائم‌مقام آغاز شد و با قتل امیرکبیر نیز تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه‌خواهی دوره‌های دیگری از اصلاح طلبی را به دنبال داشت. با فرمانروایی قاجاران و به‌ویژه به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، تنش میان دو نهاد سلطنت و وزارت شدتی بی‌سابقه پیدا کرد و به هر مناسبتی نیز که بحرانی پدیدار می‌شد، شکاف میان آن دو ژرفای بیشتری پیدا می‌کرد. پیشتر به وجوهی از تنشی که در جریان جنگ‌های ایران و روس میان دربار تهران و دارالسلطنه تبریز وجود داشت، اشاره کرده‌ایم. در نوشته‌های برخی از رجال این دوره نیز اشاره‌های روشنگری به این تنش آمده است. به عنوان مثال میرزامحمدصادق وقایع‌نگار در یادداشت‌هایی که از این جنگ‌ها تهیه کرده است، به صراحت دو نظام متفاوت دربار تهران و دارالسلطنه تبریز را در برابر یکدیگر قرار داده و دربار تهران را کانون تباهی دانسته است. او با توضیحی درباره علل و اسباب شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، ساختار قدرت و مناسبات درون دربار تهران را از مهم‌ترین آنها می‌داند و می‌نویسد: «امر دیگری که در این شکست عامل مهمی به‌شمار می‌رفت، عیاشی شاه، غفلت شاهزادگان و دوثیت امرا و درباریان بود» ^{۱۱۸} و در ادامه همان فقره از باب نتیجه‌گیری از بحث درباره علل و اسباب شکست ایران، می‌افزاید که «در تمام دوران جنگ، مرکز فساد، دربار و محل

نیم نگاه

جدایی نهاد وزارت از سلطنت

میرزاابوالقاسم و میرزا تقی‌خان‌که در آغاز دوران جدید تاریخ ایران به فراست، به برخی از ویژگی‌های ظریف، اما پیچیده سیاست جدید التفتات پیدا کرده بودند، جدایی و استقلال نهاد وزارت از سلطنت را از الزامات اصلاح اساسی نظام سیاسی ایران می‌دانستند. کوشش‌های آن در رحل تاریخ معاصر ایران از این حیث اساسی و بی‌سابقه بود که به تعبیر نظامی عروضی، آن دو «خواجه دیری بود تا در این بند» بودند که وزارت را به عنوان نهادی جدید سامان دهند و ما از این حیث در سخن فریدون آدمیت، مبنی بر این‌که «خیال کنس طیطوسیون» از محدوده «دولت منتظم» فراتر نمی‌رفته است، پیچیدیم که معنای آن سخن امیر را باید با توجه به تحولی در نظام سیاسی ایران دریافت که در دوره قاجار با قائم‌مقام آغاز شد و با قتل امیرکبیر نیز تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه‌خواهی دوره‌های دیگری از اصلاح طلبی را به دنبال داشت.

پیشرفت و فتوحات عساکر مملکت، [میدان جنگ] بود، زیرا عساکر ایرانی با این‌که از حیث وسایل جنگی به پای سربازان روسیه نمی‌رسیدند، اما باز هم در میدان‌های جدال و جنگ‌های طولانی پیروز و فاتح بودند. ^{۱۱۴}

دارالسلطنه تبریز به تعبیری که از قائم‌مقام درباره عباس میرزا آوردیم، از دوسو دربار تهران و همسایگی با روس ضرب می‌دید و ضرب دیدگی را سببی جز این نبود که نظام عباس میرزا، میرزا بزرگ و میرزاابوالقاسم در دارالسلطنه تبریز ایران را در «آستانه» دوران جدید قرار می‌داد، آن «بساط کهنه» را بر هم می‌زد و بیم آن می‌رفت که «طرحی نو» درافکند. تا زمانی که عباس میرزا زنده بود، سیر بلای خوبی برای قائم‌مقام به‌شمار می‌رفت، اگرچه همان زمان نیز تیغ دشمنان میرزا هرگز در نیام نماند. در نامه‌های قائم‌مقام اشاره‌های بسیاری به این تهدیدها می‌توان یافت. او می‌نویسد : چه خاک بر سر کنم؟ امان از مرارت زندگانی دنیا که همه قورمساق‌های عالم به من حسد می‌برند و همین زحمت بیماری و بی‌خوابی دیشب و کوه و کتل و تاریکی را و تشویش و اضطراب را با مملکت نمی‌توان سودا کرد. ^{۱۱۵} قائم‌مقام دریافت روشنی از وضع خلاف‌آمد نظام اصلاح طلب در «بساط کهنه» دربار تهران و «طرح نو» دارالسلطنه تبریز در نظام سیاسی ایران داشت و تاریخ وزارت در دوره اسلامی ایران را نیز چندان می‌دانست که بتواند تصویری کمابیش دقیق از سرنوشت محتوم خود داشته باشد. در علاقه شورانگیز او به عباس میرزا که پایین‌تر فقره‌ای از منشآت درباره او را خواهیم آورد و این‌که گفته‌اند با ولیعهد نایب‌السلطنه محمد میرزا، میانه خوبی نداشته و نیز می‌دانسته است که همین محمد میرزا بر او ایقنا نخواهد کرد، ^{۱۱۶} می‌توان نشانه‌هایی از آگاهی از الزامات «عمل خونخوار دیوان» را دید. میرزاابوالقاسم در برخی از نامه‌های خصوصی به افراد انگشت‌شماری که مورد توجه خاص او بودند، به تواضع، اشاره‌هایی به وضع خود آورده و سبب بقای وجودش را و این‌که «وجه معاش و راه انتعاشی» دارد، آن دانسته است که «بچنان اهل و خردمند» نیست. قائم‌مقام در پاسخ نامه‌ای به فاضل‌خان گروسی به برخی از نشانه‌های «دنیای ما» اشاره می‌کند که بی‌هیچ تردیدی خود او یکی از مصداق‌های بارز آن به‌شمار می‌آمده است.

عجبت . . . که مثل شمای امروز هر گاه کاغذی بنویسد، همه شکایت از اوضاع زمان باشد و زمام کارش در دست امثال بنده . . . بیفتد. دنیای ما دریایی است که لای و خشاک را در هر موج هزار اوج می‌دهد و در مرجان را دانه‌آر در حفیض قعر می‌دارد. حرفت ادب نه امروز است که بوالعجب و اگر نه چنین بود، بایست شما چنان‌که در فضل و کمال وحید عصرید می‌جاء و مال نیز او حددر باشد. نه مثل حالا که مانند سرو، آزاده و تهی دست آید و جمع زخارف به قدر مصارف مقدور نمی‌گردد. اگر بنده بالمثل وجه معاش و راه انتعاشی مظنون باشد، از آن است که من نیز چنان اهل و خردمند نیم، اما امیدوارم که اگر خزان پرپروز و دفاثن قارون و حاصلات املاک ربع مسکون از من باشد، در پای یک مونس جان و یار هم زبان نثار توانم نمود. ^{۱۱۷}

تردیدی نیست که در این نامه به‌رغم اهمیت آن در شناخت نشانه‌های «اوضاع زمان» و «دنیای ما» جان کلام و اصل سخن درباره «عمل خونخوار دیوان» ناگفته مانده است. دیوان ساحتی است که هر کس وارد شد «سرهاى بریده بی‌جرم و جنایت بسیاری» در آن خواهد دید و البته کاروانسرایى نیست که بتوان پیش از ورود به خروج از آن اندیشید. «عمل خونخوار دیوان» عشقی است که آن را آغاز هست، اما انجام نیست. میرزاابوالقاسم نخست به سبب سعایت بدخواهان به دنبال نفوری که عباس میرزا را از او حاصل شده بود، به دربار تهران خوانده شد و سه سالی معزول بود، اما از آنجا که سررشته تدبیر امور دارالسلطنه تبریز به دست او بود، اختلالی در امور دارالسلطنه پدید آمد و در سال ۱۲۴۱ بار دیگر به تبریز فرخوانده شد. قائم‌مقام، بار دیگر چون در دور دوم جنگ‌های ایران و روس، «مخالفت خود را با جنگ آشکار کرد، معزول شد، اما با شکست ایران در جنگی که دولت مجبور به امضای عهدنامه ترکمانچای شد، روانه تبریز شد تا مذاکرات با روسیه را به انجام رساند. در نامه‌ای که قائم‌مقام به برادر خود میرزا موسی در همین زمان نوشته، میرزاابوالقاسم به نکته‌های مهمی در «عمل دیوان» اشاره کرده و برخی از رمزهای بازگشت خود به تبریز را بازگشوده است. الغرض نتیجه این مقدمات آن است که لواقل بدانی که من ملجأ به این آمدن نبوده‌ام، گمان‌جابه و منصب و حاجتی هم نداشته‌ام، بلکه علم و یقین دارم و جزم و صریح می‌دانم که در ورود به تبریز باز. . . همان مختصه است که به سه سال دیده بودی و داشته‌ام. هرگاه بخواهی بدانی احوال آینده خود را بی‌رمل و نجوم و فال خواجه حافظ و مثنوی از روی تجربه و امتحان و بلدیت اوضاع آن سرکار می‌دانم، پارچه کاغذی جداگانه نوشته‌ام. همان را نگاه‌دار تا بعد از این [که] همه آنها را بر من وارد خواهی دید، بدانی که از روی نادانی مبتلا نشده، غافل نیفتاده‌ام به دامت، بلکه همه این جاه‌ها را در این راه‌ها می‌دانسته‌ام. مع‌هذا به اختیار خود نه به اجبار غیر محض اطاعت و تحصیل رضای صاحب‌کار و ولی نعمت خود، تا دو کلمه خط مبارک را زیارت کردم، برخاسته و آمده‌ام و از جزم به دست عباس میرزا عملی نخواهد شد. عمل و نظر او به عنوان یکی از نخستین رجال «آستانه» دوران جدید ایران ناظر بر حوزه «صلاح دولت» بود که اگر بتوان گفت، در واقع صاحب‌کار اصلی به‌شمار می‌آید و وسوسه همین تأمین «صلاح دولت» بود که قائم‌مقام را آرام نمی‌گذاشت. تأمین «صلاح دولت» رشته‌ای بود که قائم‌مقام را به عباس میرزا پیوند می‌داد و جان‌های آن دو را متحد می‌کرد. در ایوان دارالسلطنه تبریز پیوسته، عباس میرزا و قائم‌مقام «به دو جسم و به یکی جان» حضور پیدا می‌کردند: تدبیر کارهای نایب‌السلطنه بی‌حضور قائم‌مقام چهار وجهی می‌شد و پیکار «طرح نو» میرزاابوالقاسم با «بساط کهنه» دربار تهران نیز جز به فرماندهی نایب‌السلطنه پیش نمی‌رفت. همه فرستاده‌های کشورهای اروپایی که به حضور عباس میرزا بار یافته‌اند، نوشته‌اند که با جلوس عباس میرزا بر تخت سلطنت آن «بساط کهنه» برچیده خواهد شد. ^{۱۱۹} قائم‌مقام که خود او و میرزا بزرگ عباس میرزا را بزرگ کرده بودند، نمی‌توانست به این نکته بی‌نبرده باشد. دارالسلطنه تبریز در عهد

مکتب تبریز و تجدد

با تشکیل دارالسلطنه تبریز و انتقال ولیعهد به آن دست کم، تا زمان ولایت عهدی ناصرالدین میرزا و امیرنظامی میرزا تقی خان شکافی بی سابقه در «بساط کهنه» دربار تهران و نهاد سلطنت ایجاد شد، اما به آن محدود نشد. از ویژگی های کانون تجددخواهی دارالسلطنه تبریز این بود که جدال میان کهنه و نو و پیکار علیه آن «بساط کهنه» از صرف پیکار علیه سلطنت فراتر می رفت. اگر توضیحات اجمالی ما درباره بینش سیاسی میرزابوالقاسم قائم مقام وجهی داشته باشد، به جرات می توان گفت که پیکار علیه آن «بساط کهنه» بیشتر از آن که نبردی باشد، جنگی علیه باسطی بود که طی سده‌ها با تکیه بر مرده‌ریگ اندیشه سنتی خلاف زمان جبهه‌های بسیاری را علیه اندیشه تجدید و تجدد آراسته بود. نخستین جبهه پیکار با آن «بساط کهنه» در کانون تجددخواهی دارالسلطنه تبریز گشوده شد، اما با میرزابوالقاسم آن نخستین پیکار به جنگی تمام عیار تبدیل شد.

→

خاندان قائم مقام فراهانی و به‌ویژه با سیدالوزرا میرزابوالقاسم قائم مقام دوم نخست به مکانی برای اصلاحات و از آن پس به کانونی برای تجددخواهی تبدیل شد. در همین کانون به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس نطفه آگاهی جدید ایرانیان بسته شد که درباره پیامدهای آن برای تاریخ جدید و تاریخ اندیشه در ایران پژوهش‌چندانی صورت نگرفته، هم‌چنان‌که به‌رغم اسناد بسیاری که از میرزابوالقاسم در دست است، هنوز بسیاری از زوایای شخصیت، عمل و نظر و از تاریکی بازمانده است. در انجمنی از رجال که خاندان قائم مقام فراهانی در دارالسلطنه تبریز گرد آورده بودند، جدال میان «بساط کهنه» و «طرح نو»آغاز شد و آن را به «آستانه دوران» جدید تاریخ ایران تبدیل کرد. با تشکیل دارالسلطنه تبریز و انتقال ولیعهد به آن دست کم، تا زمان ولایت عهدی ناصرالدین میرزا و امیرنظامی میرزا تقی خان شکافی بی سابقه در «بساط کهنه» دربار تهران و نهاد سلطنت ایجاد شد، اما به آن محدود نشد. از ویژگی های کانون تجددخواهی دارالسلطنه تبریز این بود که جدال میان کهنه و نو و پیکار علیه آن «بساط کهنه» از صرف پیکار علیه سلطنت فراتر می رفت. اگر توضیحات اجمالی ما درباره بینش سیاسی میرزابوالقاسم قائم مقام وجهی داشته باشد، به جرات می توان گفت که پیکار علیه آن «بساط کهنه» بیشتر از آن که نبردی باشد، جنگی علیه باسطی بود که طی سده‌ها با تکیه بر مرده‌ریگ اندیشه سنتی خلاف زمان جبهه‌های بسیاری را علیه اندیشه تجدید و تجدد آراسته بود. نخستین جبهه پیکار با آن «بساط کهنه» در کانون تجددخواهی دارالسلطنه تبریز گشوده شد، اما با میرزابوالقاسم آن نخستین پیکار به جنگی تمام عیار تبدیل شد. قائم مقام مانند برخی از وزیران ایرانی پیش از یورش مغولان اهل ادب، رچل سیاسی و سردار جنگی بود و بی‌هیچ تردیدی به دریافتی از جنگی علیه آن «بساط کهنه» رسیده بود. این دریافت از ضرورت آغاز جنگ علیه آن «بساط کهنه» مکان جغرافیایی دارالسلطنه تبریز را به زمان آغاز تکوین نطفه آگاهی جدید و «آستانه» دوران جدید ایران تبدیل کرد. این‌که ضرورت آغاز این جنگ تمام عیار در مکان جغرافیایی تبریز در زمان شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس و در شرایطی فهمیده شد که عباس میرزا و دارالسلطنه تبریز در رویارویی با قدرت‌های بزرگی مانند عثمانی، روسیه و انگلستان قرار داشتند، از این حیث دارای اهمیت است که با «آن وهن بزرگ» نطفه آگاهی در دارالسلطنه تبریز بسته شده و بحران چنان ژرفایی پیدا کرده بود که هیچ پیکاری جز با وارد کردن همه نیروها به میدان جنگ و آرایش جدید آنها پیش نمی رفت. در تاریخ سده‌های متاخر دوره اسلامی، قائم مقام نخستین رچل سیاسی بود که به این نکته التفاتی جدی پیدا کرد. گذار از حکومت قبیله‌ای قاجاران به دولت جدید متمرکز که در دارالسلطنه تبریز طرحی از آن ریخته شد و چیرگی بر نیروهای گریز از مرکزی که سران ایلات و شاهزادگان پرشمار قاجار عاملان آن بودند، جز با جنگی تمام عیار علیه آن «بساط کهنه» ممکن نمی شد و قائم مقام تعبیر «بساط کهنه» را از این حیث آورده است که کهنگی از محدوده برخی امور و شئون گذشته فراتر می رفت و «بساطی» ایجاد شده بود که جز با درافکندن «طرح نو» برچیده نمی شد.

تجدیدی نیست که در راس آن «بساط کهنه» دربار تهران و نهاد سلطنت با عجایب و مختنان حرمسرای شاهی خیل وزیران و کارگزاران و «انبوه بی‌تحرك» منشیان، ادیبان و شاعران آن قرار داشتند. تا زمانی که عباس میرزا زنده بود این امید می‌رفت که با مرگ فتحعلی‌شاه و بر تخت نشستن نایب السلطنه، به‌طور طبیعی و به تدریج آن «بساط کهنه» برچیده شود، اما ولیعهد پیش از شاه درگذشت و همه امیدهای قائم مقام نقش بر آب شد. عباس میرزا چنان‌که میرزا عیسی و میرزابوالقاسم او را تعلیم داده بودند، می‌بایست نخستین شاه «طرح نو» باشد و بدین سان تعارض میان دو نهاد سلطنت و «مجلس وزارت» از میان می‌رفت. مرگ عباس میرزا به معنای پایداری «بساط کهنه» بود و این نکته را می‌توان آشکارا از نامه‌های قائم مقام دریافت. او به دنبال مرگ عباس میرزا در نامه‌ای از خراسان به همسر خود، «شاهزاده خانم»، خواهر ولیعهد می‌نویسد: شاهزاده جان قربانت شوم!

ز دوری تو نمردم چه لاف مهر زتم‌که خاک بر سر من یاد و مهربانی من اما یقین بدانید که در این واقعه هایلک که خاک بر سر من و ایران شد، تلف خواهم گردید. . . . دریغ و درد که آسمان نخواست ایران نظم گیرد و دولت و دین انتظام پذیرد. در این اعصار و اعوام کسی مثل ولیعهد جنت مکان یاد ندارد؛ عدل محض بود، محض عدل بود. حق خدمت خوب می‌دانست و قدر توکر بود. می‌شناخت. به خدمت جزئی نعت می‌کلی می‌داد، ایتم را پدیر بود و ارامل را پسر. اهل آذربایجان در مدت سی سال، پرورده احسان بودند. اهل خراسان را در این مدت سه سال، چنان بنده عدل و انعام و غلام فضل و اکرام خود فرمودند که صد برابر مطیع‌تر از اهل آن سامان شده بودند. این غلام پیر به چه زبان بگوید و به چه بیان بنویسد؟ خدا نخواست که جهان در عهد جهانداری او زنده و نازنده شود!^{۱۲}

قائم مقام در آغاز و پایان فقره‌ای که نقل کردیم به اشاره گفته است که چه انتظاری از جهانداری عباس میرزا داشته و با مرگ نابهنگام او نیز چه آسیب جبران‌ناپذیری بر او و ایران وارد شده است. تاریخ‌نویسان گفته‌اند که حتی در زمان حیات عباس میرزا قائم مقام نظر خوشی به میرزاحمد ولیعهد نایب السلطنه نداشت، اما عباس میرزا پیش از مرگ از میرزا خواسته بود حمایت خود را از ولیعهد او دریغ نکند. با مرگ عباس میرزا، میرزابوالقاسم میرزاحمد را در

کنف حمایت خود گرفت و با مرگ فتحعلی‌شاه نیز در نهایت اقتدار و کاردانی مقدمات سلطنت او را فراهم آورد. با مرگ شاه بار دیگر بسیاری از فرزندان خاقان مغفور که هر یک حاکم ایالتی بودند، سر از چنبر اطاعت جانشین رسمی او بیرون کردند و ایران در آستانه تجزیه و تبدیل به ملوک الطوایف قرار گرفت. چنان‌که از نامه قائم مقام می‌توان دریافت، با مرگ عباس میرزا او به فراست از میان رفتن «نظام و انتظام» ایران را حدس زده بود و در عین حال می‌دانست که با جلوس محمد میرزا بر تخت سلطنت «بساط کهنه» دربار تهران «طرح نویی» را که او اساس آن را در دارالسلطنه تبریز افکنده بود، برخواهد چید. با ورود محمداشاه به دربار تهران تعارض میان نظام قدیم و سامان جدید قائم مقام و میان دو نهاد سلطنت و وزارت آشکار شد. در فقدان شاهی که می‌بایست نماینده صلاح دولت باشد، تنها وزیر می‌توانست به جای او عمل کند. با بر تخت نشستن محمداشاه و به‌ویژه با قتل قائم مقام و روی کار آمدن میرزا آقاسی تا انتقال ولیعهد شاه، ناصرالدین میرزا که با میرزا تقی خان بار دیگر سامان قائم مقام برقرار شد، دفتر دارالسلطنه تبریز بسته و دوره‌ای در تاریخ ایران آغاز شد که تا برقراری «نظم میرزا تقی‌خانی» دهه‌های فترت و رخوت عارفانه‌ها بود. مرید و وزیر مراد بود. تعارض میان دو نهاد سلطنت و وزارت در خلسه‌های عارفانه‌ای راه حلی یافت که به تعبیر میرزابوالقاسم جز به معنای «خاک بر سر شدن ایران» نمی‌توانست باشد.

بی‌نوشت‌ها:

I-Causerie du lundi, X, ÀF nelon: Sa correspondance Sainte-Beuve, spirituelle
lundi du 27 mars 1854

۲- منشآت، ص ۱۱۱

۳- محمدحسین فروغی، تاریخ ایران به نقل از مقدمه وحید مازندرانی بر رابرت گرتز واتسن، تاریخ ایران دوره قاجاریه، ص الف.

4-Am d e Jaubert, Voyage en Arm nie et en Perse p174-5
5-Jaubert, op. cit. p170.
6-Jaubert, op. cit. p176.
7-Jaubert, op. cit. p175-6.

۸- در فصل‌های دیگر این دفتر درباره برخی از اطرفیان قائم‌مقام اشاره‌هایی خواهیم آورد.

درباره میرزا جعفر خان تبریزی همین قدر یادآور می‌شویم که میرزا تقی خان او را به نیکی و کاردانی می‌شناخت و او را به ماموریت‌هایی مهم گماشته بود. امیر زمانی که میرزا جعفر خان نماینده ایران در انجمن سرحدی بغداد بود، در نامه‌ای به او نوشت: «... می‌دانید که قلباً به شما محبت دارم و هیچ چیز را از شما مضایقه ندارم، زیرا که می‌دانم چقدر به کار خدمت دولت می‌آیید و تا چه حد غیرت ملت و خاک خود را دارید و چه دلسوزی و غمخواری در خدمات دولتی می‌نمایید.» نامه‌های امیرکبیر، ص ۲۲۴. در میان نخستین دانشجویان، استاد محمدعلی چخماق ساز نیز قرار داشت که از اعیان تبریز بود و گویا نخستین دانشجوی ایرانی بود که همسری انگلیسی اختیار کرد و با پایان تحصیلات خود نیز به تبریز بازگشت. مجتبی‌مینی «اولین کاروان معرفت»، تاریخ و فرهنگ، ص ۳۸۱. این محمدعلی خان در انگلستان صنعت تفنگ سازی فراگرفته و به تأیید سفیر انگلستان «در فن و رشته خود نهایت مهارت و استعداد را بروز داده بود.» او «تفنگ پیچ داری» ساخت که مورد توجه جورج چهارم قرار گرفت و به دریافت چهارصد و بیست لیره از پادشاه انگلستان مفتخر شد. مینوی، همان، ص ۴۳۲.

۹- صدر، ص ۱۳۶. رضاقلی خان هدایت نیز با ذکر این نکته که قائم مقام

«دبیری توانا و وزیر ی دانا [و] در همه کمالات از اقران متفرد بود»، می‌نویسد که «ولی تشدید مبانی صدارت و وزارت خود را در استبداد رای و استقلال در امور صواب و خطای همی شمرد و هیچ یک از محرمان و مقربان سده سنبه سلطنت را در وساطت و دخالت جزئیات و کلیات مدخل نمی‌داد.» رضاقلی خان هدایت، روضه‌الصفای ناصری، ج. دهم، ص ۸۱۶۴.

۱۰- صدر، ص ۱۳۷.

۱۱- همان‌جا.

۱۲- همان‌جا.

۱۳- صدر، ص ۱۴۰.

۱۴- صدر، صص ۲۱۴۱.

۱۵- صدر، صص ۱۱۴۰

۱۶- صدر، ص ۱۴۳.

۱۷- منشآت، ص ۳۲۸.

۱۸- همان‌جا.

۱۹- صدر، ص ۱۳۸.

۲۰- منشآت، ص ۲۲۳.

۲۱- اعتمادالسلطنه برای توجیه قتل امیرکبیر او را از وزیرانی قیاس می‌گیرد که در تاریخ به خیانت شهرواند و شگفت این‌که حسن صباح را نیز بر سیاهه آنان می‌افزاید. عبارتهایی را که در زیر می‌آوریم، از بارزترین نمونه‌های بی‌معنایی در نوشته‌های تاریخی متاخر است و آنها را می‌توان همچون نشانه پایان تاریخ‌نویسی سنتی ایران به‌شمار آورد. او می‌نویسد: «اگر در گذشتگان نظیرش جویی، همانا حسن صباح صبح کاذبی از این وجود بود و در عصیان و طغیان چون ابن علقمی یا دولت بن عباس و مرشد قلی‌خان با شاه عباس، به خیالات خام پرداخت، سلیقه کج یافت و طریقه معوج پیمود.» او آن‌گاه در ادامه همان مطلب می‌افزاید: «به هوای تخت، خود را به تخته کشید و به سودای پاره و افسر، خود را پاره و بی‌سر ساخت؛ به جای مصمصام نشتر دید و در عوض گلشن گلخن یافت. مانند فضل بن سهل بین آب و آتش درآمده و در حمام کاشان به کاشانه دیگرش آشیانه دادند. خیالات صفراوی که در او ظهور یافت، حکیم کامل حکم به قصدش کرد تا فساد بدن او به سایر ابدان بنی‌نوع انسان سیرایت نکند و ملک جهان را به آشوب نیندازد؛ قصدش کردند و قصدش نمودند، از زحمت ناخوشی مماغ و مرض میخولیو یا داخشتش کردند.» صدر، ص ۱۹۸.

۲۲- فریدون آدمیت با بررسی اتهام خیانت که در نوشته اعتمادالسلطنه آمده، می‌نویسد: «این‌که نوشته اعتمادالسلطنه را بهتان شناختیم، از نظر حقیقت تاریخ است نه از لحاظ ارزشیایی آن حقیقت. به عبارت دیگر هرگاه میرزا تقی‌خان در صدد خلع ناصرالدین [شاه] برآمده بود و حتی این کار را کرده بود،

هیچ محکومیت تاریخی برای او قائل نبودیم، اما واقعیت این است که مطلقاً در آن اندیشه نبود. «آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۶۶۶.

۲۳- فریدون آدمیت، «اسناد و آگاهی‌های تازه از امیرکبیر»، مقالات تاریخی، ص ۸۸.

۲۴- آدمیت، همان ص ۹۸۸.

۲۵- آدمیت، همان ص ۸۶. فریدون آدمیت، در امیرکبیر و ایران با ذکر این نکته که «میان امیر و دستگاه دربار هیچ سازش و آشتی نشد» و این‌که «دربار در پی... برانداختن دولت میرزا تقی‌خان و نابود کردن او» بود، این ایراد را به امیر وارد دانسته است که «به خیال چاره نیفتاد.» آدمیت، امیرکبیر و ایران ص ۶۶۶. چنان‌که از رساله میرزا یعقوب خان می‌توان دریافت، امیر به فکر چاره افتاده بود.

۲۶- یادآور می‌شویم که در زمان تدوین امیرکبیر و آدمیت هنوز نسخه‌ای از رساله میرزا یعقوب خان در دسترس نبود و نخست خود فریدون آدمیت در مقاله‌ای مطلبی را که میرزا یعقوب از امیر نقل کرده بود، مورد بررسی قرار داده است. مآخذ ما چاپ سوم آن کتاب است که در ۱۳۴۸ منتشر شده است.

۲۷- بر پایه آن‌چه تاریخ‌نویسان دوره ناصری درباره اقدامات امیرکبیر گفته‌اند، می‌توان دریافت که با «نظم میرزا تقی‌خانی»، «نوعی دولت منظم» به وجود آمده بود. خورموجی می‌نویسد: «چون صدارت و امارت بر [میرزا تقی‌خان] تقریر افتاد، به حسن رای و رویت و کمال کفایت و زرانت خویش، مملکت را در سلک نظام آورد و آیین عدل و انصاف بگسترد: امرا را به اندازه ماهه پایه داد و رعایا را به گنجشای مونه خراج نهاد. معاندان را در ربه‌قه اطاعت کشید؛ مشور اننظام یافت و لشکر نظام. الحق، پیشکاری ادیب و کارگزاری مهیب، ساسیی عاقل و حارسیی کامل، فکری بعیدالمرامی داشت و تدبیر قریب المرام.» محمد جعفر خورموجی، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۰۳.

۲۸- فریدون آدمیت درباره اختلاف دولت ایران با مقامات روسی در «مسئله تجارتخانه و بیمارخانه استرآباد»، که روس‌ها ادعا می‌کردند دستخطی از محمداشاه برای ساختمان بیمارستانی برای ملوانان روسی صادر شده و امیر چنین دستوری را مخالف منافع ملی ایران می‌دانست، می‌نویسد: «از مناتت رای امیر بود که اگر منشور سلطنت هم صادر گشته بود و آن را مخالف منافع ایران می‌دانست، سعی می‌کرد اجزا ننماید. چنان‌که در سفارت ارزن الروم هم اتفاق افتاد که حکم شاه را نادیده انگارد و به دستورهای میرزا آقاسی اعتنایی نکند. در این مورد نیز به فشار روسیه تن در نداد و تصمیم داشت ایران را از بنای بیمار خانه خلاص کند.» آدمیت، امیرکبیر و ایران ص ۴۷۱.

۲۹- نامه‌های امیرکبیر، ص ۱۹۰.

۳۰- همان ص ۱۳۷.

۳۱- همان ص ۱۹۴.

۳۲- همان ص ۱۰۵.

۳۳- همان‌جا.

۳۴- توضیحات متن درباره معنای «کنس طیطوسیون» مبتنی بر تفسیر ما از تجربه اصلاحات قائم مقام و امیرکبیر است. به‌گونه‌ای که در متن اشاره کرده‌ایم، حدس ما این است که آن دو از مجرای توصیف‌های نخستین سفرنامه‌های ایرانی دریافتی از نظریه مشروطه‌خواهی پیدا کرده بودند و با تکیه بر تجربه‌های اصلاحات آنان نیز می‌توان گفت که در صورت موفقیت آن اصلاحات صورتی از سلطنت مشروطه در ایران تحقق پیدا می‌کرد. بدین‌سان استقلال «مجلس وزارت» میرزابوالقاسم و «خیال کنس طیطوسیون» میرزا تقی‌خان را باید چنان نقطه آغاز مشروطه‌خواهی ایرانیان به‌شمار آورد و مورد بررسی قرار داد. از دیدگاه تاریخ تحول مفاهیم، سیر نظریه مشروطه‌خواهی در اروپا نیز می‌تواند موید این تفسیر باشد. واژه constitution در زبان‌های اروپایی که در تداول حقوق عمومی ایران به «قانون اساسی» ترجمه می‌کنیم، به‌خلاف معادل فارسی آن جعل جدید نیست. در زبان‌های اروپایی، مانند بسیاری از واژگان علم سیاست و به‌ویژه نظریه دولت، این اصطلاح از پزشکی گرفته شده و از دیدگاه تحول مفاهیم، از یونان و روم باستان تا نظریه‌های دولت جدید، تاریخی طولانی داشته است. در روم باستان واژه constitution به معنای status rei publica یا اصول حکومت کشور به کار می‌رفت، و اگرچه اصول آن به صورت نوشته‌ای تدوین نشده بود، اما مجموعه‌ای از اصولی بود که به‌طور سنتی به وجود آمده بود و به آن عمل می‌شد. از نیمه دوم سده شانزدهم میلادی، در نوشته‌های انگلیسی و فرانسوی، واژه constitutio در پیوند با lex fundamentalis به کار گرفته شد که به معنای اصول اساسی سلطنت، مانند اصل جانشینی مسن‌ترین فرزند ذکور شاه بود. در سده هفدهم، واژه constitution به معنای شکل حکومت و اصول قانون‌های بنیادین آن به کار گرفته شد و از آن پس نیز در نظریه‌های مشروطه‌خواهی در معنای حقوقی جدید آن به کار گرفته شد. 34-Geschichtliche Grundbegriffe ,Verfassung,Bd .sq.6, s.v.S835.

۳۵- خان ملک ساسانی، سیاستگزاران دوره قاجار، ج نخست، ص ۱۷.

۳۶- ساسانی، همان ص ۱۸ ص ۲۰.

۳۷- ساسانی، همان ص ۱۷.

۳۸- ساسانی، همان ص ۲۰.

۳۹- میرزا آقاسی، پیوسته میرزا تقی‌خان را خاری در چشم خود می‌دانست و از هیچ کوششی برای اخلاص در کارهای او فروگذار نمی‌کرد. جهانگیر میرزا می‌نویسد که حاجی برای دور نگاه‌داشتن میرزا تقی‌خان که مورد توجه محمداشاه بود، از دربار او را «به سفارت دولت علیه روم نامزد کرده و روانه آن مرز و بوم ساخت» و در زمان ماموریت او در ارزنه‌الروم نیز «برای تضییع و تخریب وجود شریف وزیر نظام خواهش از دولت علیه روم نموده» که آن دولت «ما ذون نمایند مسجدی در دارالاسلام بغداد. . . بنا نهاده، به آداب تشیع پیشماز تعیین شود.» «میرزا تقی‌خان که می‌دانست دولت عثمانی اجازه نخواهد داد، مراتب را به اطلاع حاجی رساند، اما حاجی از درخواست خود صرف‌نظر نکرد و چون تقاضای او به کارگزاران عثمانی رسید، آنان «علما و مفتیان بلدا را تحریک نمودند. . . عوام الناس آن ولایت را جمع نموده، به منزل سفیر دولت ایران ریخته دست به هرزه‌کاری و زبان‌به‌هرزه‌درایی گشایند.» جهانگیر میرزا با ذکر این نکته که او با «وزیر نظام صفایی نداشت و وجود او را در ایران در خدمت پادشاه جهان مخل آسایش خود می‌دانست» ◄

►درباره شیوه‌های مدیریت حاجی می‌نویسد که او «اهتمام در گذشتن کارهای ایشان نمی‌نمود، چنان‌که اکثر نوشتجات ایشان را در میان نوشتجات حاجی میرزا آقاسی، بعد از وفات [محمدشاه] و رفتن حاجی به کربلای معلی، هم چنان سر به مهر، نگشوده یافتند.» جهانگیر میرزا، تاریخ نو، صص ۹۲۸۸
میرزا علی‌خان امین‌الدوله نیز درباره دو اصل مدیریت و سیاست داخلی میرزا آقاسی می‌نویسد: «شنیدم که حاجی در محواره از دو حال خودداری نمی‌توانست: یکی، به نوا و ادای مخاطب تآسی کردن و استهزا و دیگر دشنام گفتن. «هم او، از میرزانی‌ی‌خان قزوینی، پدر سپهسالار اعظم بعدی، می‌نویسد که از امرای زمان محمدشاه بود و «همه روزه در زیارت حاجی از صدق لهجه و شیرینی خطاب ایشان بهره داشت؛ روزی که حاجی از دشنام به او غفلت می‌فرمود، میرزانی‌خان متملقانه پیش می‌رفت که حق امروز من از شما نرسید!» خاطرات، ص ۱۱.

۴۰- محمدجعفر خورموجی، حقایق الاخبار ناصری، صص ۹–۲۳۸. اعتمادالسلطنه در ذیل شرح حال امیرکبیر می‌نویسد که «شاهزادگان عظام و وزرای فخام [نمی‌توانستند کاری از پیش بیزند. حال همه کس یکسان بود. . . چنان نظم و نسقی داد که هیچ قادر مطلق بر بیچاره و فقیری نمی‌توانست تعدی کند. دزدی و هرزگی و شرارت سابق از میان رفت. در شراب مستی نماند؛ جماعت اوباش که سابق به یک جرعه شراب چندین نفر را زخم می‌زدند و اطفال امرا را به کنار و گوشه می‌بردند، در این اوان اگر خمی باده می‌خوردند. . . مست نمی‌شدند و بر مقبولیت خود می‌افزودند.» صدر، ص ۲۱۰.

۴۱- منشآت، ص ۳۲۷.

۴۲- منشآت، ص ۱۱۴.

۴۳- منشآت، ص ۱۱۴.

۴۴- منشآت، صص ۶–۱۱۵.

۴۵- منشآت، ص ۷.

۴۶- منشآت، ص ۲۶۱.

۴۷- منشآت، ص ۶.

۴۸- منظور از این امیرنظام محمدخان زنگنه امیرنظام از کارگزاران برجسته دارالسلطنه تبریز است که در زمان عباس میرزا و قائم‌مقام منشاء خدمات بزرگی بود و تا سال ۱۲۵۴ که روی در نقاب خاک کشید، به گفته جهانگیر میرزا از «امرای اعظم و ارکان دولت علیه ایران» به‌شمار می‌آمد. او در واپسین سال‌های عمر، حکمران تبریز بود و زمانی که در همان شهر مرد، «جمیع اهل آذربایجان از وفات او متأثر شدند و چندان نیک‌ذاتی و نیک‌رفتاری از او به عجزه و رعایای آن ولایت ظاهر شده بود که جمیع کسبه و عجزه‌آن ولایت، بدون حکم و فرمایش دیوان اعلیٰ، دروب اسواق و خانات راسته، فوج فوج و دسته دسته، به محفه تابوت او حاضر شده، گریه و زاری آغاز می‌نهادند.» جهانگیر میرزا، تاریخ نو، ص ۲۸۵. نادر میرزا که در نماز بر جنازه او در مصلابی سرخاب تبریز حاضر بوده، در حاشیه نسخه خطی همان تاریخ نو با ذکر این‌که «آن روز، در تبریز فرعی عظیم بود»، می‌نویسد که به دنبال شکایت زنان تبریز از کمیابی نان امیرنظام دستور داد نان‌توایان ریش بریندند و چوب زدند و از آنان از سی تا صد تومان جریمه گرفتند. با این تدبیر به موقع، «نان وفور به هم رسانید»، اما سالی برنیامد که محمدخان فوت کرد «و از صندوق‌خانه‌ای کسبه مههور به مهر همان خبازان ظاهر شد.» امیرنظام وصیت کرده بود «همه آن وجوه، بعینها، در روس‌الاشهاد به صاحبانش رده شود. نادر میرزا می‌افزاید: «این سیاست در حالی بود که مرحوم قهرمان میرزا [برادر اعیانی محمدشاه] حکمران آذربایجان بود و قدرت نفس کشیدن نداشت.» همان‌جا. یادآوری می‌کنیم که پس از فوت محمدخان، میرزاتقی‌خان که «سال‌ها با محمدخان امیرنظام نشست و برخاست نموده. . . و از رفتار و سلوک او آداب‌دانی و اخذ طرق سلوک نموده بود»، به «منصب وزارت نظام سرافراز» شد. جهانگیر میرزا، همان، ص ۲۸۶.

۴۹- منشآت، ص ۲۱۴.

۵۰- همان‌جا.

۵۱- خسرو میرزا «آدم خامی» بود که به همراه «دو دسته نوکر پخته» به ماموریت گسیل داشته شده بود. اصل کلی این اقدام را قائم‌مقام در رقم عباس میرزا به میرزا بزرگ در رجب ۱۲۲۸، آورده است: «اگر در پهلوی دو دسته نوکر پخته یک آدم خام باشد، باز در جایی باید گذاشت که گمان دعوا نباشد نه مجال دعوا نباشد.»نامه‌ها ۱، ص ۳۵.

۵۲- منشآت، ص ۶۳.

۵۳- قائم‌مقام، در رجب ۱۲۴۴، درباره «بدعت راهداری بایزید» که دولت عثمانی می‌خواست به ایران تحمیل کند و در عهدنامه میان دو دولت ذکری از آن نشده بود، به یادآوری اصل رعایت صلاح دولت و پایداری برای تأمین آن به میرزا موسی می‌نویسد: «حالا که از آنها ستم به ما می‌شود، ما هیچ نگویم و بالمره از جانب صاحب کار اظهار ننشود، باعث اثبات عمل آنها می‌شود، اما در صورتی که به حکم دولت حرف بزنید، استنادگی شود، در اثبات حقیقت خودمان و منت‌ها یادآوری شود که از پیش درنروید!» نامه‌های ۱، ص ۱۷۸.

۵۴- منشآت، ص ۸۰.

۵۵-منشآت، صص ۹۸.

۵۶- منشآت، ص ۹.

۵۷- منشآت، ص ۱۲.

۵۸- فریدون آدمیت، «سرنوشت قائم‌مقام»، مقالات تاریخی، صص ۶۱۵. واژه‌های نقل شده در درون نقل قول‌ها را آدمیت از متن اسناد ترجمه کرده است.
۵۹- آدمیت، همان‌ص ۱۶. آدمیت توضیح داده است که در متن گزارش واژه‌های «مردی یا نامردی» با حروف لایتنی، اما به فارسی آمده است.
۶۰- همان‌جا.

۶۱- آدمیت، همان صص ۱۷–۱۶ چنان‌که گفتیم قائم‌مقام و امیرکبیر دارای بینش سیاسی کمابیش همسانی بودند و می‌توان عمل و نظر یکی را با توجه به دیگری فهمید. امیر نیز به ظاهر مناسبات حسنه‌ای با نمایندگان دولت انگلیس داشت، اما او نیز در سیاست خارجی برای تأمین صلاح دولت «مردی» را با «نامردی» می‌آمیخت. خان‌ملک ساسانی از گفت‌وگویی که اعتمادالسلطنه با پدر او داشته است، نقل می‌کند و می‌گوید که میرزاحمدحسن‌خان «می‌گفت هنگامی که میرزا تقی‌خان امیرکبیر را به کاشان بردند، کلبه نوشتجاتش را ضبط کرده، نزد شاه آوردند. اکثر نوشتجاتی که از منزل به دربار آوردند، مرموز بود. شاه امر داد آنها را در خزانه اندرون نگاه داشتند. در زمان صدارت میرزا یوسف مستوفی‌الممالک یک نفر از اهالی ملانزدان پیدا شد که هر گونه رمزی را کشف

می‌کرد. شاه آن شخص را احضار فرموده و امر کرد نوشتجات میرزا تقی‌خان را در اختیار او بگذارند. مشار الیه جملگی را کشف کرد و به عرض رسانید. اکثر نوشتجات مزبور رمزهایی بودند که امیرکبیر با راجه‌های هندوستان و متنفذین آن سامان داشت. تماما دستور شورش هندوستان بر علیه دولت انگلیس بود. چنان‌که از کشته شدن میرزا تقی‌خان چندی نگذشت که شورش سپاهیان هند شروع شد.»خان‌ملک ساسانی، سیاستگران دوره قاجار، ج. نخست، ص ۱۷۷.

۶۳- همان‌جا.

۶۴- یحیی دولت‌آبادی، «کنفرانس حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی پیرامون شرح احوال و آثار قائم‌مقام»، منشآت، ص ۳۸.

۶۵- منشآت، ص ۱۸۹. این نامه را می‌توان با نامه‌ای از امیر مقایسه کرد. او به شاه می‌نویسد: «باری، احوال غلام را استفسار فرموده بودند. شب را تا نزدیک صبح نخوابیده و حالا در خانه مشغول نوکری قبله عالم روحنا فاده هستم و به هرچه صادر شود، مطیع و تسلیم محض. باقی الامر همایون.» نامه‌های امیرکبیر، ص ۱۷۱.

۶۶- منشآت، ص ۹.

۶۷- منشآت، ص ۹۹. قائم‌مقام در نامه‌های دیگری نیز اشاره‌هایی به ضابطه به کار گماشتن کارگزاران حکومتی آورده و توضیح داده است که «تا نوکر به خدمت مامور نشود، مرتبه و کارگزاری نوکر از کجا معلوم می‌شود: مثل طلاست که به محک نرسد، غل و غش او معلوم نمی‌شود.» نامه‌ها ۱، صص۵–۱۶۴.

۶۸- منشآت، ص ۱۷۴.

۶۹- منشآت، ص ۱۰. در دوره قاجار تنها صدر اعظمی که توجهی جدی به حسن اجرای ماموریت نمایندگان سیاسی مبذول می‌داشت، امیرکبیر بود. او در دستورالعمل به رضاقلی‌خان هدایت در ماموریت خوارزم می‌نویسد: «و نیز آن عالیجاه نباید زیاده از یک ماه در خیوق معطل شود و مراتب مسظوره را حالی نموده، خدمات خود را انجام داده، اسرا را مطلق‌العنان ساخته با خود بیاورد. و نیز مامور است که روزنامهجات از روز ماموریت الی معاودت و شرفیابی آستان مهر لمعان را مفصلاً نوشته، با شرح و بسط تمام از وقایع اتفاقیه از اسامی منازل و تعیین فراسخ و اسامی ایلات و سرکردگان و ریش سفیدان آنها را کلاً نوشته با خود بیاورد که آن عالیجاه از عموم آن با اطلاع باشد و هرچه سؤال شود، از روی بصیرت و آگاهی معروض دارد.» نامه‌های امیرکبیر، ۲۴۰.

۷۰- منشآت، ص ۱۰.

۷۱- قائم‌مقام در نامه‌ای به برادر خود در بازگشت به تبریز پس از دوره‌ای که از کار بر کنار شده بود، می‌نویسد: «شعر و تاریخ تبریز حرف توپ و سرباز است و آیه و حدیثش جهاد و غزای قزاق و صالادات!» به نقل از ساسانی، ستایشگران دوره قاجار، ج دوم، ص ۹.

۷۲. محمود گنّت: «این بیت کراست که مردی از او همی زاید؟» نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، ص ۵۱.

۷۳- منشآت، ص ۴۳.

۷۴- منشآت، ص ۱۳.

۷۵- نامه‌ها ۲، ص ۶۷.

۷۶- نامه‌ها ۲، ص ۶۸.

۷۷- نامه‌ها ۳، ص ۱۳۸.

۷۸- نامه‌ها ۱، ص ۸۴.

۷۹- نامه‌ها ۱، ص ۳۰.

۸۰- نامه‌ها ۱، ص ۴۵.

۸۱- نامه‌ها ۱، ص ۴۵. نخست امیرکبیر بود که نمایندگانی دائمی به پترزبورگ و لندن اعزام داشت. درباره تفصیل این مطلب ر. ک. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران ص ۵۰۴ و بعد.

۸۲- نامه‌ها ۲، ص ۷۱.

۸۳- نامه‌ها ۳، ص ۱۱۲.

۸۴- نامه ۱، ص ۱۷۴.

۸۵- آن‌چه در برخی نوشته‌های نه چندان دقیق در این باره از قائم‌مقام نقل کرده‌اند، اگر درست بوده باشد، قرینه‌ای بر نهایت هوشمندی اوست. البته با درایتی که در میرزابوالقاسم سراغ داریم، بعید نمی‌دانیم که این استدلال از او صادر شده باشد. نوشته‌اند که در اواخر سال ۱۲۴۱، زمانی که مناسبات ایران و روسیه بار دیگر تیره شد، فتحعلی‌شاه نشست‌هایی را با حضور عباس میرزا و قائم‌مقام که معزول در تهران به سر می‌برد، برای رایزنی درباره جنگ تشکیل داد. در جریان آن مذاکرات قائم‌مقام سکوت اختیار کرده بود و آن‌گاه که شاه با اصرار از او خواست نظر خود را بیان کند، قائم‌مقام با اشاره‌ای به نسبت درآمدهای مالیاتی دو کشور ایران روسیه– شش کرور در برابر شش صد کرور – گفته بود که «مطابق علم حساب، کسی که شش کرور مایه دارد، با شخص صد که شش صد کرور ثروت دارد، نمی‌تواند جنگ کند و لابد باید با او از صلح درآید.» این مطلب را میرزا عبدالوهاب قائم‌مقامی در شرح حال میرزالباقاسم آورده است و چون آن منبع در اختیار نبود، به نقل از مقاله زیر آوردیم: قائم‌مقام، «تاریخ ولادت قائم‌مقام»، قائم‌مقام‌نامه، ص ۱۲۲. قاسم غنی، با نقل این مطلب در یادداشت‌های خود، می‌نویسد که با شنیدن این پاسخ، «شاه متغیر شد و دشمنان قائم‌مقام او را به دوستی با روس‌ها متهم ساختند. باری، دوباره معزول شده و او را به مشهد تبعید نمودند که در مشهد این شعر را گفت:

ای‌وای به من که یک غلط گفتم، از گفته خود پشیمانم در ملک رضا نشستم خوشتر، از گوشه‌خانه‌های ویرانم.» قاسم غنی، یادداشت‌های دکتر قاسم غنی، ج. نهم، به نقل از قائم‌مقام‌نامه، ص ۲۳۱.

۸۶- نامه‌ها ۱، ص ۱۱۸.

۸۷- نامه‌ها ۲، ص ۴۸.

۸۸- نامه‌ها ۲، ص ۶۴. عباس میرزا و قائم‌مقام به این اصل اساسی در راهبرد جنگ پی برده بودند که زمان عامل بسیار مهمی در شکست و پیروزی است. در مدیریت بحران مجرای قتل گریبادیوف، به ویژه با توجه به این‌که روسیه با عثمانی در جنگ بود، تا جایی که ممکن بود، آن دو از عامل زمان برای پیشرفت کار استفاده کردند، اما ارتش ترکان شکست خورد و امیدهای عباس میرزا و قائم‌مقام نیز برای استفاده از فرصت بر باد رفت. در نامه مورخ محرم ۱۲۴۵، قائم‌مقام از زبان نایب‌السلطنه به رکن‌الدوله می‌نوسد که «چه کنم که قهوه‌خورهای عثمانلو سستی کردند. . . و کار ما را مشکل نمودند. دشمنان را به غرور آوردند. بار دیگر این درد بر دل من است که روی این بذئات‌های مغرور را می‌بینم و از همسایگی آنها هر

روز جفایی تازه می‌کشم.» نامه‌ها ۲، ص ۹۱۳۸. در همان زمان قائم‌مقام از جانب نایب‌السلطنه به میرزا موسی‌خان می‌نویسد که «امروز، سی و سه روز است که ایلچی روس آمده و امپراتور کاغذ نوشته، از شاهنشاه درخواست کرده که مقصرین را تنبیه فرمایند. در این مدت، به امروز و فردا و عذر ایام عاشورا و امثال آن گذرانده‌ایم. اگر عثمانلو فتح می‌کرد و روس شکست می‌خورد، ممکن بود که باز به مسامحه بگذرد یا هیچ زیر تکلیف نرویم، اما حالا غیر ممکن است و هرگاه این تنبیه نشود و چندی به دفع الوقت بگذرد، یقین داریم که از روی غرور و بدهوایی تکلیف را سنگین‌تر می‌کنند و اگر به عمل نیایند، سر جنگ و دعوا بر می‌دارند.»

نامه‌ها ۱، ص ۱۲۹.

۸۹- نامه‌ها ۲، ص ۶۴.

۹۰- نامه‌ها ۲، ص ۶۳ قائم‌مقام اصطلاح «درکردن» را از گویش اراک به معنای باطل کردن گرفته است.

۹۱- نامه‌ها ۲، ص ۶۵.

۹۲- نامه‌ها ۲، ص ۶۵.

۹۳- نامه‌ها ۲، صص ۶۵–۶۹.

۹۴- قائم‌مقام در «دستورالعمل به امیرنظام» که همراه خسرو میرزا به تقلیس می‌رفت، از طرف عباس میرزا می‌نویسد که او باید به طرف روسی بفهماند که «دولت ایران سهل و آسان در این همسایگی از دوستی روس دست‌بردار نیست.» ایرانیان «منافع دوستی و مضرت دشمنی روس را دیده‌اند و تا سبقت از آن طرف نشود یا سختگیری و تکلیف فوق طاقت نکنند، محال است که به تنهایی خود یا به همدستی دولت دیگر در صدد دشمنی برآیند.» نامه‌ها ۲، ص ۸۱.

۹۵- نامه‌ها ۱، ص ۱۰۶.

۹۶- نامه‌ها ۱، ص ۷۰.

۹۷- همان‌جا.

۹۸- نامه‌ها ۲، ص ۱۲۹.

۹۹- نامه‌ها ۲، ص ۴۶.

۱۰۰- نامه‌ها ۲، ص ۴۴.

۱۰۱- نامه‌ها ۳، ص ۱۷۸.

۱۰۲- نامه‌ها ۲، ص ۴۴.

۱۰۳- نامه‌ها ۳، ص ۸۲.

۱۰۴- دو نامه از میرزالباقاسم قائم‌مقام»، آینده، صص ۴۳–۵۱.

۱۰۵- نامه‌ها ۱، صص ۱۳۳–۱۶۲.

۱۰۶- نامه‌ها ۱، ص ۱۶۳.

۱۰۷- نامه‌ها ۱، ص ۷۹.

۱۰۸- نامه‌ها ۱، ص ۸۰.

۱۰۹- نامه‌ها ۱، ص ۸۱.

۱۱۰- قائم‌مقام، در نامه مورخ ربیع‌الاول ۱۲۴۳ به میرزا اسحاق می‌نویسد: «همین قدر است که امداد ایروان پر دیر شد، از حد اعتدال گذشت، از آن طرف هم کمک به روس رسید. مرض رو به اشتداد است و دوا در بصره و بغداد.» قائم‌مقام نامه‌ها ۱، ص ۱۲۹.

۱۱۱- نامه‌ها ۱، صص ۲۹۰.

۱۱۲- نامه‌ها ۱، ص ۹۱.

۱۱۳- میرزاحمدصادق وقایع‌نگار، تاریخ جنگ‌های ایران و روس، ص ۲۹۷ درباره یادداشت‌های وقایع‌نگار باید بگوییم که او آنها را در جریان جنگ‌های ایران و روس، در دربار تهران و در خفا، تهیه کرده است. میرزاحمدصادق قزرجال و منشیان بزرگ دوره فتحعلی‌شاه بود و با قائم‌مقام نیز مناسبات بسیار حسنه‌ای داشت. میرزالباقاسم گفته که کمتر کسی از کارگزاران دربار تهران اعتنایی داشت، میرزا را مردی بزرگ،رجلی آگاه و نویسنده‌ای چیره‌دست می‌دانست. علاقه بسیار قائم‌مقام به وقایع‌نگار مبین این امر است که به خلاف نوشته منشیان رسمی، مبنی بر این‌که قائم‌مقام از فرط خودبینی کسی را آدم نمی‌دانست، قائم‌مقام در میان کارگزاران درباری اگر از افراد انگشت‌شمار صرف‌نظر کنیم، آدمی نمی‌دید تا اعتنایی به او داشته باشد. قائم‌مقام در نامه‌ای به وقایع‌نگار می‌نویسد که «مسظورات شما کلاً مفرح روح است و بشارت فتوح، روح و ریحان و جنت نعیم. لاشک اگر بر وفق علم شما در این مملکت عمل شود، کارها بر حسب مراد خواهد بود.» منشآت، ص ۷۳. هم او در نامه‌ای به وقایع‌نگار در زمان ماموریت بغداد، می‌نویسد: «خوشا نواحی بغداد و جای فضل و هنر که موکب مسعود وقایع‌نگار چون نسیم باغ بهار بر آنجا خواهد گذشت و ساحات آن برآحات امن و امان مشحون خواهد گشت. خاطر بنده مخلص بالفعل که خیر عزیمت سامی بدان نواحی رسید، از کار آن طرف جمع است و به هیچ‌وجه دغدغه و پریشانی ندارد. بار اول نیست که بغداد خراب را به یمن قدوم شریف خود آباد کردید، مهم وزیر را به تدبیرات دلپذیر به اصلاح آورده باشید.» منشآت، ص ۵

۱۱۴- وقایع‌نگار، همان صص ۸–۲۹۷.

۱۱۵- نامه‌ها ۱، ص ۱۵۹.

۱۱۶- نویسندگان شرح احوال میرزالباقاسم داستان‌های بسیاری مبنی بر این‌که قائم‌مقام می‌دانسته است که به دست محمدشاه کشته خواهد شد، آورده‌اند. خان‌ملک ساسانی به روایت از میرزا شمس‌الدین فرزند میرزا جعفر حکیم الهی فیلسوف دوره فتحعلی‌شاه که با قائم‌مقام دوستی داشت می‌نویسد که میرزالباقاسم به میرزا جعفر گفته بوده است که «غافل نینتاده‌ام به دامش؛ می‌دانم که به دست او کشته خواهید شد، ولی برای قولی که به مرحوم عباس میرزا داده‌ام و سوگندی که در حضور امام هشتم خورده‌ام تا آخرین نفس می‌کوشم.» خان‌ملک ساسانی، ستایشگران دوره قاجار، ج ۱–۴۰. آصف‌الدوله، برادر عباس میرزا نیز به هنگام مرگ نایب‌السلطنه به قائم‌مقام نوشت که «من توقع دارم شما به شاهزاده [محمد میرزا] پدری بکنید نه نوکری.» به نقل از قائم‌مقام نامه، ص ۱۰۷.

۱۱۷- منشآت، صص ۴۲–۳۱.

۱۱۸- به نقل از خان‌ملک ساسانی، ستایشگران دوره‌قاجار، ج. دوم، صص ۱۰–۹.
۱۱۹- اگر تصادفات مانع انجام متویات قلبی ولیعهد ایران نشود، عباس میرزا بانی اصلاحات کشور خواهد شد و روح تازه‌ای در کالبد آن خواهد دمید. نقشه‌های اصلاحی عباس میرزا بر مبنای ایجاد ارتش نیرومندی است که استقلال کشور را در برابر بیگانگان و سرکشان داخلی تضمین می‌کند. شاید حکومت نظامی برای ملل متمدن آفتی به‌شمار رود، اما صدها مثال قدیم و جدید وجود دارد که نشان می‌دهد برخی از اقوام برای بیرون آمدن از وضع عقب‌ماندگی وسیله‌ای سریع‌تر و مطمئن‌تر از ایجاد ارتش ملی نیرومند ندارد. گاسپار دروویل، سفرنامه دروویل، ص ۲۰۴.

۱۲۰- منشآت، ص ۲۲۲.